



حزب کمونیست و عضویت کارگری

منصور حکمت

مقدمه:

مبارزه بافعل طبقات نیست. بالاخره پس از همه تبلیغات و آکسیونها، همه مطالبات و شعارها و همه فعالیتها که بنام طبقه کارگر و منافع او صورت میگیرد، این سوال ساده و بقیه در صفحه ۶

هیچ چیز مانند چند و چون عضویت کارگران در احزاب و تشکیلاتهای چپ مبین خصلت طبقاتی آنها و موقعیت آنها در

خمینی مرد!

کمتر کسی را چنین دوستان و دشمنانش در انتظار مرگش بوده‌اند. او مرد. شادی خاموش عمومی و شور و ماتم جمعیتی فعال، اولین واکنش به مرگ او بود. با بدرقه این جمعیت که در میانشان بسیار کسانی بودند که روئیاهاشان برای یک زندگی بهتر را در وجود او یافته بودند و از واقعیت تلخ روئیاهاشان مدت‌ها پیش از مرگ او غرق سوگ و ماتم شده بودند، سرانجام خمینی مدفون شد.

نام و چهره این آدم در یاد مردمان خواهد ماند و یادآور زشتی‌ها و جنایاتی ضدبشری خواهد بود که بشر آخر قرن بیستم در این سوی کره زمین با خود کرده است. به حرکت درآمدن جنون مذهبی و ناسیونالیستی، فرو کوفتن همه ارزشهای مفروض و شناخته شده بشری، رسمیت یافتن آشکارترین اشکال تحقیر بشر و خوار شمردن زندگی انسانی، تقدیس تباهی و مرگ، علنی‌ترین شکل ستمگری نسبت به زن، غرق کردن زندگی مردم زحمتکش در فلاکت رسمی و تلاش خوارکننده و خردکننده معاش، جهل و خرافه، گستردن اعتیاد و فحشاء، "جنگ بی پایان" برای برافراشتن بیرق اسلام، کشتار فجیع صدها هزار انسان در قتل گاههای جنگی کثیف و ضدمردمی، استبداد مذهبی، سلب رسمی حقوق سیاسی و اجتماعی مردم، ارتشاء و فساد همه جا گیر در دستگاه دولتی، سرکوب باند سیاهی، انباشتن زندانهای سیاسی، امواج اعدام‌های جمعی، شکنجه و ترور، جولان قاناقچیان اسلحه، آدمکشی و تروریسم دستجات اسلامی - این دهشت‌آورترین تصاویر مربوط به دهه ماقبل

اطلاعیه پایانی پلنوم پانزدهم

صفحه آخر

اوضاع سیاسی ایران بعد از مرگ خمینی!

گفتگو با حمید تقوایی صفحه ۳

دورنمای فعالیت مادر کردستان

عبدالله مهتدی صفحه ۲۹

شوراهای اسلامی و اعتراضات کارگری

صفحه ۳۴

جنبش‌های کارگری (۳)

صفحه ۲۶

اول مه

نیروی کارگران بر همه شهرهای

کردستان سایه افکند!

صفحه ۱۳

قطعنامه کارگران سندج در اول مه

صفحه ۱۰-۱۲

آخر قرن بیستم فجایع و جنایاتی است که نام و چهره این آدم مظهر رسمی آن خواهد بود.

او که بود؟ از کجا آمد؟

خمینی از آسمان نازل نشد. او و آنچه با نام او تداعی خواهد شد جزئی از موج تازماری از ارتجاع بورژوازی بود که از آغاز این دهه در یک مقیاس جهانی علنا افسار گسیخت. خمینی در خاورمیانه دوره‌ای را بازگو میکند که در اروپا و آمریکا با هیبت‌های ریگان و تاجر تصویر میشود.

ولی خمینی ریشه‌های عمیق خود را در ایران داشت. او در پاسخ به ضعفها و ناکامیهای بورژوازی ایران برخاست و حامل و مظهر یکی از عمیقترین آرزوهای فروخورده، لگدمال شده و دور از دسترس بورژوازی ایران شد. آرزو و تمایلی کهنه و بی جواب مانده که در وجود این بورژوازی درست مثل خود خمینی بدل به غده‌ای کثیف و چرکین شده بود. این آرزو که او هم بتواند روی پای خود بایستد. در برابر "انگلس و روسیه و آمریکا" - که از آغاز تولدش با او چون بچه‌ای عقب مانده و توسری خورده رفتار کرده بودند، قد علم کند. "غرور ایرانیت" را که در جستجوی آن به کاوش عهد عتیق رفته بود در دنیای موجود و با گردن افرازی در برابر بزرگترها نقد کند. گواهی بلوغ بگیرد. و "آقا و اختیاردار خانه‌اش شود. قریب هشتاد سال "خیز و افت"، شکست و نمایش ضعف، که این بورژوازی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب ۵۷ از سر گذرانده بود آرزوی استقلال و اتکاء بخود را برای او چنان دور از دسترس ساخته بود که تنها میتوانست تصویر آن را در ماه ببیند.

او حاصل دوره‌ای بود که دو جریان عمده، مدرن گرا و با ظاهر متمدنانه در ناسیونالیسم معترض ایران - حزب توده و جبهه ملی، هر دو به شکست و فضاقت کشیده شدند. شکست سیاسی این هر دو در سال ۳۲، هزیمت کامل ایدئولوژیک آنها را در سال ۴۱ بدنبال آورد. اصلاحات سال ۴۱ پرچم مدرن گرایی و "تمدن" را در دست رژیم شاه قرار داد. اعتراض از زاویه مدرن گرایی به سلطه قدرتهای بزرگ پایه‌های جدی خود را از دست داد. جبهه

ملی و حزب توده از حمل امیال بورژوازی ایران معاف شدند. پس از اصلاحات آرزوی استقلال در برابر قدرتهای بزرگ تنها همراه با اعتراض به مدرنیزاسیون، و در میان اقشاری که زندگی‌شان دستخوش تعارضات آن میگشت قادر بود یک پایه بسیج و رجوع اجتماعی جدی بدست آورد. خمینی و پاناسلامیسمی که او نمایندگی میکرد برای حمل میراثی که از دوش جبهه ملی و حزب توده پالین افتاده بود قد علم کرد. اصلاحات بهمن ۴۱، "۱۵ خرداد خمینی" را بعنوان ادامه استقلال خواهی و اعتراض به سلطه قدرتهای بزرگ، در سال ۴۲ بدنبال آورد.

رضایتی که بعد از اصلاحات، بورژوازی بیش از یکدهه در جیب‌های خود احساس میکرد، و تعفن آشکار پاناسلامیسم مانع از آن بود که بورژوازی آن را بعنوان پرچمدار استقلال طلبی خود بپذیرد. در این سالها خمینی برای بورژوازی یک جریان ذخیره بود که در او بیشتر بعنوان پادزهر کمونیسم دل بسته بود. اما دوره رضایت و آرامش بورژوازی سریعتر از آنچه تصور میشد پایان یافت. در سال ۵۶ کوس انقلاب رسماً نواخته شد. دعاوی کارگر ایرانی علیه بورژوازی به حرکت درآمد. بورژوازی نیز دوباره، و اینبار بعنوان سکوتی برای ممانعت از شکل گیری و خفه کردن دعاوی طبقه کارگر، با نیروئی ده چندان در "مظلومیت" خود در برابر قدرتهای بزرگ و آرزوی قدیمی استقلال طلبی‌اش چنگ انداخت. خمینی و جریان ذخیره پاناسلامیسم خودبخود به پرچمدار استقلال خواهی بورژوازی و چتر عمومی ابراز وجود این طبقه در برابر انقلاب، تبدیل گشت. بورژوازی ایران یکباره مظهر استقلال خواهی، و ناجی خود از چنگ دعاوی کارگر در انقلاب را، یکجا در وجود خمینی و آراسته شده به عبا و ردای امامان بازشناخت.

این تصادفی نبود که بورژوازی ایران با تمام دستجات سیاسی‌اش - از منتهاالیه راست تا منتهاالیه چپ - خود را یکباره در رکاب خمینی یافت. از ارتش و بورکراسی گرفته تا نهضت آزادی، جبهه ملی و حزب توده، انواع محافل لیبیرال، مجاهدین خلق، فدائیان خلق، هر یک به نحوی در سیر خفه کردن قیام، در لشکرکشی به کردستان، در گلاویز شدن با "شیطان

بزرگ"، در جنگ، در تمام مراحل که عرق و عقده‌های ناسیونالیستی شعله کشید، خود را آشکار و پنهان در خدمت خمینی و امر مقدس او یافتند. خدماتشان را به انجام رساندند و خود گاه قربانی آن شدند. خمینی، دوره‌ای که با اسم او تداعی میشود، و رژیمی که او بنیاد گذاشت، ثمر اتفاق و همکوشی پایه‌های کل بورژوازی ایران است. این بورژوازی هیچ دوره‌ای را در تاریخ خود نمیباید که چنین اتفاق و اتحادی پایه‌های را در صفوفش تجربه کرده باشد. دوره خمینی، بهرکت درآمدن چنین ناسیونالیستی و مذهبی و همه فجایع و جنایاتش، تاریخ زنده و مشترک این بورژوازی است. با خمینی، بورژوازی ایران تاریخ صد ساله "مظلومیتش" را به پایان برد. او "صاحب اختیار خانه خود" شد. و با خمینی او بنیاد ارتجاعی و ضدکارگری امیال و آرزوهای صدساله خود را در مقیاس عظیمترین فجایع و جنایات ضدبشری و دهشت‌انگیزترین تصاویر آخر قرن بیستم به نمایش گذاشت.

• • •

با مرگ خمینی داوری درباره او آغاز میشود. آدمها آنطور به گذشته مینگردند که از حال و آینده شان توقع دارند. طبقات نیز چنین هستند. بورژوازی داوری تاریخی و "نقادانه" خودش را بدست خواهد داد. این انتقاد از همان پیش از مرگ خمینی بر دو نکته تمرکز یافته است:

رژیمی که با نام او بنیاد گذاشته شد، "حکومت فقها"، حکومت آخوندها" است. این رژیم، رژیمی قرون وسطایی است. عادی است وقتی کسی میخواهد وکیل جماعتی شود وکیل موجود آن جماعت را با پرچسب ناوکیل مزین کند. در بازار سیاست ایران این عادت کهنه است. رژیم شاه، رژیم خاندان پهلوی، حکومت "سی.آی.ای" در ایران، دیکتاتوری کمپرادورها و نظایر آن معرفی میشد. آن رژیم با هر مشخصه‌ای شناسانده میشد بجز مشخصه اصلی و طبقاتی‌اش، - یعنی اینکه رژیم بورژوازی در ایران است. انتقاد اول تکرار ترجیح بند قدیمی در بازار جدیداست. با این تفاوت که اینبار ادعاهای آن شرکاء چپ و راست، و ریز و درشتی را هم طرح

اوضاع سیاسی ایران بعد از مرگ خمینی!

گفتگو با حمید تقوایی

س : جمهوری اسلامی تا حدود زیادی خود را با خمینی تداعی کرده است. او هم منبع الهام و مرشد پان اسلامیسیم، و هم مرکز ایجاد تعادل و داور نهائی در تعیین سیاستهای جمهوری اسلامی بود. مرگ خمینی اکنون برای حکومت چه معنائی میتواند داشته باشد؟ آیا رژیم اسلامی در شرف تغییر و تحول ویژه‌ای قرار گرفته است؟ وضعیت جمهوری اسلامی بعد از خمینی را چگونه ارزیابی میکنید؟

ج : پس از قطع جنگ در کل ما شاهد ضعف و عقب نشینی جریان پان اسلامیستی

در حاکمیت جمهوری اسلامی بوده‌ایم. بی شک با مرگ خمینی این روند تضعیف پان اسلامیسیم بمراتب تشدید خواهد شد. اگر بغاظر داشته باشید بلافاصله پس از آتش پس روند نزدیکی دول اروپای غربی و بدنهال آنها آمریکا به جمهوری اسلامی آغاز شد. در محافل امپریالیستی صحبت از انتخاب ایران در مقایسه با عراق در میان بود، هیئت های اقتصادی و سیاسی از کشورهای مختلف به ایران آمدند و پیشنهادات متعدد سرمایه گذاری و پرداخت وام حتی از جانب کشورهای مثل ژاپن و استرالیا به جمهوری اسلامی داده شد. و جناحی از رژیم هم به پرچمداری رفسنجانی خود را برای نزدیکی بیشتر به دولتهای غربی

و آغاز پروسه بازسازی بعد از جنگ آماده میکرد. این سیر تحول از اینجا ناشی میشد که رژیم جمهوری اسلامی ناگزیر میباید پاسخگوی مسائل حاد اقتصادی و اجتماعی باشد که در ایران بعد از جنگ در برابر بورژوازی قرار داشت. جریان پان اسلامیستی مسلط در حکومت در دوره جنگ، نه تنها پاسخی برای این مسائل نداشت بلکه خود مانعی بر سر رفع آنها بود. از اینرو به حکم شرایط عینی اقتصادی و اجتماعی جریان پان اسلامیستی می باید از قدرت بیرون رانده میشد. این پیش شرط سایر تحولات رژیم نظیر نزدیکی سیاسی و اقتصادی بیشتر

میکند که دیروز در شکل دادن به دوره خمینی، و پی ریزی رژیم خمینی، برای آرزو و آرمان مشترکشان به زیر چتر خمینی جمع شدند و برای به آخر رساندن همین آرمان مشترک از گردونه بیرون انداخته شدند. اما انتقاد دوم به واقعیتی اشاره میکند.

این قاعده همه تلاشهای بورژوازی است که برای رسیدن به هر هدفی باید آنرا در محدوده هایی ورای آن هدف ادعا و دنهال کند. "صاحب اختیار خانه شدن" برای بورژوازی ایران مستلزم آن بود که در قالبی فراختر از محدوده های ناسیونالیسیم ایرانی ادعا شود. پان اسلامیسیم، وارث و حامل آرزوهای ناسیونالیسیم ایرانی شد. این قالب ثابت کرد که موفق ترین ظرف برای عملی کردن امیال سیاسی ناسیونالیسیم ایرانی است. اما در همان حال نامساعد بودن خود را برای تعقیب امیال اقتصادی نیز نشان داد. خمینی و پان اسلامیسیم او ابزار کسب گواهی بلوغ سیاسی بود. ابزار مدرنیزاسیون و ساختن "تمدن ایرانی" نبود. در ۲، ۳ ساله آخر دوره خمینی این شکاف بین پان اسلامیسیم و ناسیونالیسیم، بویژه بر زمینه ویرانی های اقتصادی دهان باز کرد. "ویرانی ایران" شعار همه جا گیر بورژوازی شد. بورژوازی یکباره در رهبر کبیر خود،

عمامه و عبا و قرون وسطا را کشف کرد. پان اسلامیسیم وظیفه خود را به انجام رسانده بود. حال باید با خود ناسیونالیسیم مدرن گرا و معطوف به اقتصاد جایگزین میشد.

خمینی خود را مجبور دید که به لفزیدن پنهان و آشکار رژیمش در این جهت عملا تن در دهد. مرگ او به این سیر سرعت میبخشد. عبا و عمامه بر تن جانشینان خمینی طبق مد روز، ترمیم و تعویض خواهد شد. بورژوازی و ناسیونالیسیم ایرانی، چه با تجدید آرایش رژیم بازمانده از خمینی بتدریج و چه با تعویض سریع آن، در هر حال خود را در موقعیتی متفاوت با قبل از دوره خمینی مییابد. با خمینی او گواهی بلوغ گرفته است. حال او از طرف بزرگترها بعنوان "صاحب اختیار خانه" به رسمیت شناخته شده است.

داوری بورژوازی درباره خمینی و دوره خمینی نیز بر همین مبنا شکل میگردد. رضا شاه، مصدق، خمینی، چهره هایی میشوند که برای این بورژوازی تداوم تا به امروز تاریخ و ابراز وجودش را بهان میکنند. چهره خمینی و دوره او در تصویری عبوس و مضاعف بازسازی خواهد شد. در این تصویر بورژوازی سهم خود را با افتخارات ناسیونالیستی اش مشخص خواهد کرد.

جناپات عظیم و فجایع ضد بشری که این بورژوازی همراه با خمینی مرتکب شد بر دوش "تودهای بی سر و پا" و انقلاب آنها انداخته میشود. استحقاق "زهاد روی" آنها شمرده میشود و ابزاری برای به تمکین کشیدن آنان به عرف و نظم استثمار بورژوازی میگردد. این نیز، نه فقط توسط دست راستی ها و امثال سلطنت طلبان، که توسط چپ بورژوازی که درصدد بوده است خمینی و رژیم او را به "اقتدار حاشیه تولید" - یعنی به ارتش ذخیره کارگری و محرومترین بخشهای طبقه کارگر وصل کند، مدتها پیش از مرگ خمینی آغاز شده است.

اما بورژوازی نخواهد توانست کبیرخواست کارگر علیه خمینی را از میدان بیرون کند. او نخواهد توانست بر روی این کبیرخواست خاک بپاشد. چرا که این کبیرخواستی علیه خود بورژوازی و مقدسات اوست. کبیرخواستی علیه ناسیونالیسیم و مذهب، علیه تحقیر و بندگی و ارتکاب جناپات ضدبشری است. خمینی مرد. مظهر رسمی چرک و کثافات جامعه بورژوائی مدفون شد. اما بورژوازی و رژیمی که از خمینی به میراث برده است از این کبیرخواست خلاصی نخواهد یافت.

ناصر جاوید

وضع سیاسی ایران بعد از مرگ خمینی!

به آمریکا و بلوک امپریالیستی غرب، جلب حمایت جریانات بورژوا ناسیونالیست، آغاز و پیگیری سیاست بازسازی اقتصادی و کلا پیش شرط نزدیک شدن رژیم به یک حکومت متعارف بورژوائی بود.

طبیعتا جریان و جناح پان اسلامیتی حکومت در برابر این تحولات مقاومت میکرد. این جریان تلاش میکرد که بهر نحو ممکن در این سیر تحول جمهوری اسلامی وقفه ایجاد نماید و از آن جلوگیری کند. فتوای قتل نویسنده انگلیسی، عزل منتظری و دیگر تحولات پر سر و صدای چندماه اخیر همه اقداماتی در این جهت بود. این حرکتها و موضعگیریها که در همه آنها خمینی نقش تعیین کننده‌ای داشت، علیرغم ظاهر تهاجمی خود در واقع تقلابانی برای بازداشتن جناح رقیب از پیشروی بیشتر بود.

اکنون با مرگ خمینی در واقع ارتجاع پان اسلامیتی بی سر شده است و دیگر به سختی میتواند حتی همین نقش محدود را ایفا کند. اکنون، تا آنجا که به تحولات داخلی خود حکومت برمیگردد، باید انتظار داشت که سیر نزدیکی رژیم جمهوری اسلامی به دولتهای غربی و تحول آن به یک رژیم متعارف بورژوائی، احتمالا پس از یکدوره کشمکش‌های اولیه میان جناحهای حکومتی، با سرعت بیشتری ادامه پیدا کند.

س: در مورد "مرگ خمینی" همیشه نظریه‌ای وجود داشته مبنی بر اینکه با مرگ خمینی شیرازه رژیم گسسته میشود. کشمکش و بحران درونی رژیم بالا می‌گردد و رژیم در این کشمکش‌ها غرق میشود. بخصوص به این استناد میشود که پان اسلامیت‌ها، همانطور که اخیرا با ماجرای "آیات شیطانی" نشان دادند به آسانی دست بردار نخواهند بود و با سرسختی بیشتری دست به مقاومت خواهند زد. این نظریه تا چه حدود میتواند معتبر باشد؟

ج: در این تردیدی نیست که خمینی مظهر و نماینده وحدت و مشروعیت رژیم در میان جناح‌های مختلف حکومتی بود. با

حذف خمینی این احتمال کاملا وجود دارد که کشمکش و اختلافات میان جناح‌های حکومتی بر سر قدرت شدیدتر و صریح تر شود. حتی احتمال اینکه این کشمکش‌ها به درگیریهای خیابانی نیز بگشاید منتفی نیست. اما در عین حال در نبود خمینی این امکان نیز بوجود آمده که این کشمکش‌ها با سرعت بیشتری فیصله پیدا کنند و یکسره شود. یک نقش خمینی در واقع آن بود که هر گاه دعوا میان جناح‌های حکومت بالا میگرفت، با دعوت به سازش و مدارا از یکسره شدن منازعات درونی رژیم ممانعت کند. اکنون بدون دخالت خمینی کشمکش جناحهای حکومتی میتواند تا حادثه‌ترین شکل به پیش برود و بالاخره به نتیجه و توازن معینی برسد.

از سوی دیگر این نکته را نباید فراموش کرد که خمینی تنها مظهر وحدت رژیم نبود بلکه رهبر و "امام" حزب الله و ارتجاع پان‌اسلامی نیز بود. و در همین نقش بود که بخصوص در ماههای آخر عمر خود همانطور که اشاره کردم بعنوان عامل ایجاد اخلال و وقفه در روند عمومی‌ای که بعد از جنگ رژیم درپیش گرفته بود عمل میکرد. با مرگ خمینی جریان پان اسلامیتی دیگر قادر نیست رقیب و مدعی جدی جناحهای دیگر باشد و باین معنا عدم حضور و دخالت خمینی در سیر تحولات رژیم خود یک عامل وحدت بخش حکومت نیز هست. با تضعیف جناح پان اسلامیت و عدم دخالت خمینی، در میان مدت جناحهای دیگر پراحتی بسیار بیشتری میتوانند حول خطی که رفسنجانی سعی در نمایندگی کردن و منسجم کردن آن داشته به توافق برسند.

س: نیروهای اپوزیسیون بورژوائی رژیم عموما روی مرگ خمینی حساب زیادی باز کرده بودند. رابطه آنها با رژیم در سیر تحولات بعد از مرگ خمینی چگونه خواهد بود؟ آیا امکان نزدیکی بیشتر آنها به رژیم وجود دارد؟

ج: به این امکان از گذشته بیشتر شده است. هر تغییر و تحولی که باعث فاصله گرفتن جمهوری اسلامی از یک رژیم پان

اسلامی و متکی بر ولایت فقیه بشود و راه متعارف شدن آنرا هموار کند، راه نزدیکی رژیم و نیروهای اپوزیسیون بورژوائی‌اش را نیز هموار کرده است. چرا که این نیروها اساسا با "ندائم کاری آخوندها"، با "ولایت فقیه" و "رژیم فقها" مخالفند و هر اندازه رژیم جمهوری اسلامی این خصوصیات را از دست بدهد، بورژوازی ایران و نیروهای سیاسی‌اش نیز اختلاقی کمتری با او حس خواهند کرد. مرگ خمینی خود فی‌النفسه به معنای حذف یکی از این خصوصیات و آمادگی بیشتر رژیم برای تن دادن به تغییرات مطلوب کل بورژوازی است و ازینرو میتواند زمینه ساز شکل‌گیری مناسبات نزدیکتری میان رژیم و نیروهای بورژوائی اپوزیسیون آن باشد.

از سوی دیگر تحولات درونی حکومت و برقراری مناسبات جدیدی میان جناحهای حاکمیت شرایط را برای شکل‌گیری ائتلافها و بلوک بندی‌های جدیدی میان گرایشهای درونی حکومت با جریانات بورژوائی خارج آن فراهم میکند. این صف بندی جدید اصولا خود جزئی از پروسه متعارف شدن رژیم و تحکیم موقعیت آن نزد قدرتهای امپریالیستی و کل بورژوازی ایران است.

س: آیا میتوان چنین نتیجه گرفت که مرگ خمینی چشم‌انداز یکسره شدن منازعات و دستهایی به ثبات را برای رژیم نزدیکتر کرده است؟

ج: تا آنجا که به موقعیت رژیم در رابطه با قدرتهای امپریالیستی و کل بورژوازی ایران بر میگردد، باید گفت به رژیم در وضع بهتری برای تحکیم موقعیت خود در نزد بورژوازی و دولتهای امپریالیستی قرار گرفته است. از مدتها قبل و مشخصا پس از قطع جنگ، دول بلوک امپریالیستی غرب و بخشهای مختلف بورژوازی ایران این واقعیت را تشخیص داده‌اند که تغییر رژیم از بالا میتواند آنان را با موج غیر قابل کنترل برآمد انقلابی توده‌های رها شده از قید اختناق جمهوری اسلامی مواجه کند، و ازینرو تلاش میکنند تا با وارد کردن تغییر و تعدیلاتی در همین رژیم، آنرا حفظ کنند.

مرگ خمینی تحولی است که امکان تغییر و تعدیل جمهوری اسلامی به شکل حکومت مورد

نظر کل بورژوازی ایران و بلوک امپریالیستی غرب را افزایش میدهد و باین معنا به آن موقعیت باثبات تری می بخشد.

اما البته در رابطه با طبقه کارگر و توده های زحمتکش مردم، مساله کاملا متفاوت است. هر چه رژیم جمهوری اسلامی به دیکتاتوری نوع "زمینی" و متعارف بورژوازی نزدیکتر شود و ماهیت بورژوازیاش به شکل صریح تر و عریان تری خود را آشکار کند، قطب بندی طبقاتی و مبارزه طبقاتی میان طبقه کارگر و کل بورژوازی ایران نیز اشکال روشن تر و حادثتری بخود خواهد گرفت. در واقع میتوان گفت که سیر تثبیت رژیم درمیان "پلائی ها" آنرا بیش از پیش در معرض حمله مستقیم و یکپارچه طبقه کارگر قرار میدهد.

باین معنا مساله ثبات رژیم دیگر تابعی از مناسبات میان نیروها و احزاب بورژوازی نیست، بلکه مستقیما به قدرت طبقه کارگر بستگی خواهد داشت. به این بستگی خواهد داشت که طبقه کارگر تا چه حد بتواند بعنوان یک نیروی مستقل در صحنه سیاسی ظاهر شود و توده های زحمتکش و نیروهای دموکراسی انقلابی را در برابر رژیم و کل بورژوازی بسیج نماید.

س : گفتید که مرگ خمینی سیر تحول جمهوری اسلامی را سرعت و شتاب بیشتری میدهد. تحولی که یقینا با کشمکش ها و منازعات زیادی همراه است. این اوضاع شرایط ویژه ای را برای طبقه کارگر بوجود خواهد آورد؟ آیا طبقه کارگر در موقعیت مساعدتری برای دست زدن به پیشروی قرار خواهد گرفت؟

ج : در قطعنامه کمیته مرکزی حزب در مورد وضعیت سیاسی ایران در دوره پس از آتش بس به این سؤال به تفصیل پاسخ داده شده است. مرگ خمینی تغییر کیفی ای در این وضعیت نداده است و ما اکنون باصطلاح وارد یک دوره تاکتیکی جدیدی که بررسی مجدد وضعیت طبقه کارگر و جنبش

کارگری را ایجاد نماید نشده ایم. بنابراین اجازه بدهید در پاسخ باین سؤال شما مهمترین نکاتی که در این مورد در قطعنامه مطرح شده است را یاد آوری کنم.

اول آنکه با پیاده شدن بازسازی اقتصادی و سرمایه گذاری های وسیع خارجی در بخشهای مختلف تولید، امکان تخفیف فشارهای اقتصادی، افزایش اشتغال و ایجاد بهبودهای نسبی ای در وضعیت معیشتی کارگران بوجود میاید. این وضعیت گرچه در کوتاه مدت به معنای تقویت گرایش به صبر و انتظار در صفوف کارگران و لذا فرصت یافتن جمهوری اسلامی برای محکم کردن موقعیت خود در برابر جنبش کارگری است، اما در کل باعث میشود که رقابت در صفوف کارگران تخفیف یابد و زمینهای عینی تقویت و گسترش جنبش مطالباتی کارگران بوجود بیاید. در مجموع میتوان گفت که پدیده ای که سیاستهای بازسازی اقتصادی به پیش برده شود طبقه کارگر نیز در موقعیت مساعدتری برای دست زدن به مبارزات تعرضی قرار میگیرد.

از سوی دیگر با تثبیت بیشتر رژیم در صفوف بورژوازی، قطب بندی طبقاتی در سطح جامعه بیش از پیش تشدید میگردد و بارز و عریان میشود. نیروها و احزاب غیرکارگری از هیئت اپوزیسیون در میآیند و بیش از پیش در کنار رژیم و در برابر طبقه کارگر و هر نوع مطالبه و حرکت اعتراضی کارگران قرار میگیرند. بورژوازی صفوف خود را منسجم و متحدتر میکند و دیگر احزاب و نیروهای غیرکارگری را بدنبال خود می کشد. این بی شک یک تحول مثبت در جهت بمیدان آمدن مستقل کارگران و ایجاد زمینهای مساعدتر برای سازماندهی جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر است. نتیجه دیگر این پلاریزاسیون طبقاتی آنست که طبقه کارگر از شرایط عینی بهتر و مناسب تری برای جلب و بسیج توده های زحمتکش و نیروهای دموکراسی انقلابی حول آترناتیو خود برخوردار خواهد بود. این عوامل در کل نشاندهنده نقش تعیین کننده طبقه کارگر در شکل دادن به تحولات آتی سیاسی در ایران است. اکنون این واقعیت را بروشنی

میتوان دید که هر نوع تغییر جدی در اوضاع مستقیما به توان و قدرت مبارزاتی طبقه کارگر گره خورده است.

س : بعنوان آخرین سؤال در مورد سیاست حزب در این دوره توضیحاتی بدهید.

ج : سیاست ما در این دوره بر واقعیاتی که بر شمرده میتنی است. اساس این سیاست آماده ساختن و بمیدان کشیدن نیروی مستقل طبقه کارگر در صحنه سیاسی و شکل دادن به یک جنبش کارگری سوسیالیستی است. در این رابطه وظایف متعددی در مقابل ما قرار میگیرد که من به رئوس این وظایف اشاره می کنم.

قبل از هر چیز ما باید با گرایش صبر و انتظار و امید بستن به تحولات بالا در صفوف کارگران مقابله کنیم. همچنین باید تلاش کنیم تا با حاد شدن اختلافات درونی رژیم توده های کارگر بدنبال جناحهای رژیم و یا احزاب غیرکارگری اپوزیسیون کشیده نشوند. در این شرایط تبلیغ هر چه وسیعتر سرنگونی جمهوری اسلامی به نیروی کارگران و زحمتکشان و طرح و شناساندن وسیع آترناتیو حکومت کارگری اهمیت ویژه ای در کار تبلیغی ما پیدا می کند.

وظیفه عاجل دیگر ما فراخواندن کارگران به مبارزه برای تحقق مطالبات و خواستهای رفاهی فوری و پایه ای خود و حمایت و دفاع فعال از هر تلاش بخشهای مختلف طبقه کارگر برای بهبود وضعیت خود است. ما در عین حال دامن زدن و شکل دادن به مبارزات کارگری حول خواستهای اساسی و سراسری طبقه نظیر افزایش سریع دستمزدها، بازگشت همه بیکار شدگان به کار، کاهش ساعات کار به حداکثر ۴۰ ساعت در هفته، آزادی بی قید و شرط اعتصاب و تشکل، و خواستهای پایه ای از این قبیل را وظیفه خود قرار میدهیم. در این میان کوشش برای دامن زدن و گسترش جنبش مجمع عمومی چه بعنوان شکل پایه ای تشکل و اتحاد کارگران و چه بمتابه ظرف و

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی!

حزب کمونیست و عضویت کارگری

از دندان قروچه کردن و مشت گره کردن هر روزه کارگران تا اعتصابات و حرکات علنی و وسیع کارگری، در صفحه‌های دیگر در همان جامعه جهان داشته و کمترین تاثیر مستقیم را از موجودیت و فعالیت این جریانات پذیرفته است.

بحث اینجا بر سر وجود و عدم وجود احزاب عظیم کارگری نیست. مساله اینست که سازمان کمونیستی، با هر طول و عرضی که دارد، باید بدو سازمانی کارگری و مربوط با محیط اعتراض کارگری باشد. اگر آنها که برای سوسیالیسم شان به کارگر نیازی ندارند بتوانند در قبال وضعیت فعلی سازمانشان شانه بالا بیاورند، فعال حزب کمونیست که برای شکل گیری یک کمونیسم کارگری قدرتمند تلاش میکند باید با مشاهده وضعیت موجود متوجه تناقضات و معضلاتی بشود که توجه جدی او را طلب میکند.

در پس بحث عضویت کارگری یک معضل تاریخی و اجتماعی نهفته است. هدف از این مقاله تشریح این معضل و طرح نتیجه گیریهای عملی برای فائق آمدن به آن است. این مقاله بر مبنای بحثی که سه ماه قبل در سمینار کمیته تشکیلات شهرها ارائه کردم نوشته شده است. از نظر من این مبحث یکی از گره‌های مهم در پیشرفت کمونیسم کارگری چه در درون حزب کمونیست و چه در مقیاس وسیع در درون جنبش کارگری ایران است و نتایج عملی آن، چنانچه پیگیرانه استخراج و اتخاذ شود، میتواند سیمای سیاسی و موقعیت عملی حزب کمونیست ایران را دگرگون کند. واضح است که بحث عضویت کارگری نهایتاً تنها گوشه‌ای از یک پیکار وسیعتر برای کمونیسم کارگری است. مبحث عضویت کارگری بالاخره با همه تحلیل و تفسیرهای سیاسی که دربر دارد، به مساله "عضویت" بر میگردد که مقوله‌ای نهایتاً اساسنامه‌ای است. اقدامات مشخصی که از این بحث استخراج میشود شاید بخودی خود زیر و رو کننده نباشند. اما امید من اینست که این بحث بر فکرش ما نسبت به حزب تاثیر بگذارد و

روشن مطرح میشود که آیا تشکیلات سوسیالیستی دربرگیرنده کارگران هست یا نه. آیا کارگر و اعتراض کارگری درونمایه اصلی این سازمانها را تشکیل میدهد یا خیر و آیا سازمانها و گروههای سوسیالیستی و کمونیستی که بنام طبقه کارگر فعالیت میکنند عملاً ظرف و ابزار اعتراض کارگری هستند یا خیر.

خارج از حزب کمونیست ایران کارگری شدن و سازمان کارگران بودن حتی یک اولویت و یک پرسش بسیار از جریانات باصلاح سوسیالیست نیست. خیلی هاشان کلا ایده انقلاب کارگری را کنار گذاشته‌اند. برخی دیگر زیاد به وجود پرولتاریا بعنوان طبقه تولید کننده اصلی در جامعه مطمئن نیستند. برای خیلی هایشان سوسیالیسم چهارچوب عمومی‌ای برای بشردوستی، میهن پرستی، استقلال اقتصادی و توسعه صنعتی، دموکراسی و نظایر آن است و لذا از نظر آنها بطور ویژه‌ای پای کارگر و مبارزه طبقاتی را به میان نمیکشد. بسیاری دیگر که هنوز برای کارشان به مارکسیسم و مقولاتی چون پرولتاریا و مبارزه طبقاتی نیاز حس میکنند، به انحاء دیگری خود را از لزوم کارگری بودن معاف میدانند. شاید هنوز اوضاع سیاسی اجازه نمیدهد، شاید پرولتری بودن تشکیلات لزوماً کارگری بودن بدنه آن را ایجاب نمیکند، شاید کارگران هنوز به اندازه کافی از "آگاهی طبقاتی" برخوردار نشده‌اند. بهانه‌ها هرچه باشد، تاریخ کمونیسم در ایران و بالاخص تاریخ دوران اخیر مملو از سازمانهای "پرولتاریائی" است که اساساً از دانش آموختگان و تحصیلکردگان طبقه متوسط تشکیل شده‌اند. در اینکه اینها همه لااقل در دوره‌هایی سمات کارگران بوده‌اند تردید نیست. شاید بقدرت رسیدن هریک از آنها، که با توجه به موقعیت عینی آنها در حاشیه مبارزه طبقات تنها میتوانست ناشی از یک تصادف تاریخی باشد، منجر به بهبودهایی در زندگی و شرایط کار کارگران ایران میشد. اما، هیچیک در این واقعیت تغییری نمیدهد که درست در کنار اینها و همزمان با پراتیک "پرولتاریائی" اینها، مبارزه واقعی طبقاتی،

اوضاع سیاسی ایران بعد از مرگ خمینی!

ابزار پیشبرد مبارزات کارگری در این دوره باید در مرکز فعالیت سازماندهی ما قرار بگیرد.

جنبه دیگری از وظایف ما کوشش برای شکل دادن و منسجم کردن صف رهبری انقلابی و سوسیالیستی کارگری است. این یک پیش شرط اساسی برای حفظ اتحاد و استقلال کارگران در مبارزات جاری و نبردهای سیاسی آتی است. ما باید با جلب رهبران عملی جنبش کارگری به سیاستهای حزب و تامین وحدت نظر و اتحاد عمل‌های وسیع در میان کارگران فعال و پیشرو در جنبش کارگری بکوشیم تا این پیش شرط اساسی متحقق شود.

بالاخره باید به ضرورت فعالیت در جهت تبدیل طبقه کارگر به پیشرو و پرچمدار مبارزات توده‌ها و خواستهای دموکراتیک و برحق آنان اشاره کنم. طبقه کارگر میتواند و باید در راس هر اعتراض و مبارزه‌ای برای تحقق خواستها و مطالبات دموکراتیک توده‌ای قرار بگیرد. لغو فوری همه تبعیضات و تضيیقات در حق زنان و برابری کامل زن و مرد، تامین همه جانبه آزادیهای سیاسی، آزادی کل زندانیان سیاسی، جدائی کامل مذهب از دولت و آموزش و پرورش، پایان سرکوب نظامی مردم کردستان و برسمیت شناسی حق تعیین سرنوشت برای آنان، اینها مهمترین مطالبات عمومی است که طبقه کارگر باید پرچم آنرا بدست بگیرد. حزب ما باید بکوشد تا هر رهبر و تشکل کارگری به منادی و مدافع پیگیر این خواستها تبدیل شود.

مجموعه این وظایف در کلیت خود در خدمت تحکیم و تقویت جنبش کارگری و صف سوسیالیستی کارگران قرار دارد و در واقع راه نزدیک شدن به هدف عمومی و پایه‌ای سازمان‌دادن جنبش سوسیالیستی کارگری را در شرایط مشخص کنونی به ما نشان میدهد. خاطر نشان میکنم که سیاست حزب در این دوره به نحو همه جانبه تری در قطعنامه کمیته مرکزی توضیح داده شده است. من به همخوانندگان کمونیست و رفقای حزبی توصیه میکنم که این سند را یک بار دیگر به دقت مطالعه کنند.

آن انتقاد عمومی ای را که تحت عنوان کمونیسم کارگری از آن صحبت میکنم را تقویت کند.

چند کلمه درباره کارگری شدن حزب

چندین سال است که حزب کمونیست آگاهانه هدف "کارگری شدن" را در برابر خود قرار داده است. در طول چند سال گذشته سعی کرده‌ام برای فعالین حزب روشن کنم که ملزومات این تحول چیست. اگر بخواهم محور اساسی تمام این بحثها را در چند جمله خلاصه کنم اینست: سوسیالیسم کارگری یک حرکت زنده اعتراضی در جوامع سرمایه‌داری موجود است که بموازات آنچه که خود را جنبش کمونیستی نام گذاشته است سیر خاص خود را دنبال کرده و سرنوشت مستقل خود را داشته است. تشکیل یک حزب کمونیست کارگری یعنی سازمان دادن این سوسیالیسم کارگری بمثابة یک حزب سیاسی مارکسیستی، یعنی حزبیت بخشیدن به جنبشی که فی‌الحال، باشد که بدون سرو سامان و با سازمانیابی درونی ضعیف، وجود دارد.

چپ تاکتونی یک چنین تبیینی را نمی‌پذیرد. برای آنها جنبش سوسیالیستی و کمونیستی یعنی آن مجموعه گروهها و احزاب سیاسی که تحت نام سوسیالیسم و کمونیسم فعالیت میکنند. هر جریان ممکن است این یا آن دسته احزاب و گروهها را بنا بر ملاک هائی، که عمدتاً عقیدتی و فرقه‌ای هستند، جزو "جنبش کمونیستی" بداند یا خیر. اما همه به‌رحال به مجموعه‌هائی از احزاب و گروهها اشاره میکنند. در مقابل این احزاب و گروهها، طبقه کارگر و جنبش "خود بخودی" طبقه قرار میگیرد. در این دیدگاهها حرکت سوسیالیستی طبقه تا آنجا مقدور است که این احزاب بر آن تاثیر گذاشته باشند و سازمانش داده باشند. اینها لاجرم وجود یک جنبش سوسیالیستی کارگری را در خارج این حرکت حزبی به رسمیت نمیشناسند.

هم موقعیت کنونی طبقه کارگر و جنبش به‌اصطلاح کمونیستی و هم تاریخ پیدایش مارکسیسم و کمونیسم کارگری ورشکستگی این پیشداوری‌های بورژوازی را برملا میکند. مانیفست کمونیست خود بر متن یک

سوسیالیسم کارگری فی‌الحال موجود در قرن نوزدهم تبیین و صادر شد. مارکس و انگلس حتی عنوان بیانیه خود را از نامی گرفتند که کارگران بر جنبش سوسیالیستی خود نهاده بودند و تاکید کردند که کلمه "کمونیست" را برای این بکار میبرند که خود را از سوسیالیسم غیرکارگری زمان خود تفکیک کنند و تعلق خود را به حرکت کارگری‌ای که تحت نام کمونیسم در جامعه جریان دارد نشان بدهند. برای مارکسیسم اعتراض سوسیالیستی طبقه کارگر در جامعه سرمایه‌داری یک پیشداوه و پیش فرض عینی و موجود بود. آنها قصد اختراع یک جنبش نوپور را نداشتند، بلکه خود را متفکرین و سازماندهان سوسیالیسم کارگری عملاً موجود در جامعه تلقی میکردند. امروز، پس از قریب یک قرن و نیم که از فعالیت مارکسیست‌ها میگذرد، پس از یک قرن و نیم که تئوری مارکسیسم به طرق مختلف و از جمله در دل انقلابات عظیم در درون جنبش کارگری جایگیر شده است، سوسیالیسم کارگری دیگر بطور طبیعی به مارکسیسم گرایش دارد و از مارکسیسم الهام میگیرد. برای دوره‌ای و در مقاطعی در کشورهای مختلف، احزاب مارکسیستی و کمونیستی واقعا احزاب سازمانده این سوسیالیسم کارگری بوده‌اند. تاریخ حزبی سوسیالیسم و تاریخ اجتماعی و طبقاتی سوسیالیسم همواره اینچنین مجزا و بهم نامربوط نبوده. اما امروز ما در موقعیت کاملاً متفاوتی قرار داریم. جریان حزبی باصطلاح کمونیستی و سوسیالیستی با همه شاخها و فرقه‌های دیگر ربط مستقیمی به این جنبش سوسیالیستی کارگری ندارد. اعتراض ضد سرمایه‌داری کارگر، که با بهای رشد و گسترش سرمایه‌داری شدت یافته و امروز کشمکش محوری در تمام جوامع سرمایه‌داری است، دیگر هرچه کمتر و کمتر از مجرای این جریانات حزبی صورت میگیرد. ما دیگر باید از دو جنبش حرف بزنیم. دو جنبش با نقاط اتکاء طبقاتی مختلف، آرمانهای مختلف، سرنوشت و مقدرات مختلف و معضلات و مسائل مختلف.

کمونیسم کارگری یک واقعیت اجتماعی و یک سنت زنده سیاسی و مبارزاتی است. یک جریان اجتماعی است. درست همانطور که لیبرالیسم بورژوازی یک واقعیت اجتماعی است. این سنت‌ها بر وجود احزاب سیاسی مقدم‌اند. علوم سیاسی بورژوازی

حزب را مجموعه‌ای از افراد میداند که برای تحقق هدفهای مشترک گرد آمده‌اند. برای مارکسیسم حزب تشکل فعالین یک سنت مبارزاتی و یک جنبش اجتماعی است. لیبرالیسم میتواند در دوره‌ای در حزبی نمایندگی بشود و یا نشود. اما مادام که پایه‌های عینی اجتماعی آن وجود دارند سنت لیبرالیسم یک جریان زنده در درون بورژوازی باقی میماند و بارها به پیدایش احزاب لیبرال جدید منجر میگردد. عین همین برای ناسیونالیسم، رفرمیسم بورژوازی و گرایشات دیگر اجتماعی صادق است. هر کس این را براحتی میفهمد که برای مثال جنبه ملی و سازمانهای متعدد درون آن در سنت لیبرالیسم و ناسیونالیسم ایرانی شکل گرفتند. اما این سنت نه با جنبه ملی شروع میشود و نه به آن ختم میگردد. در مورد کمونیسم کارگری نیز همین معادلات وجود دارد. سنت کمونیسم کارگری، که بین الطل اول و بلشویسم و انقلابات آلمان و روسیه را داشته است، مدت‌هاست که قادر نشده به احزاب سیاسی جدی‌ای شکل بدهد. میتوان علل این ناتوانی را بحث کرد، اما این ناتوانی تغییری در این واقعیت که کمونیسم کارگری یک گرایش مبارزاتی واقعی و موجود در جامعه است نمینهد.

پس بحث بر سر شکل دادن به یک حزب کمونیستی در درون این سنت مبارزاتی است. قدم اول اینست که انسان همین را بفهمد و تشخیص بدهد که احزاب شبه سوسیالیست و شبه مارکسیست موجود نه در این سنت پیدا شده‌اند و نه در آن کار میکنند. اما کار اصلی دست بکار شدن و ساختن یک چنین حزبی است.

با این تفاسیل قاعدتاً باید چهارچوب عمومی بحث ما درباره کارگری شدن حزب قدری روشن تر شده باشد. در کنار حزب کمونیست ایران یک سوسیالیسم کارگری هم اکنون در برابر بورژوازی سنگر بندی کرده است. این جریان حزب ندارد، برنامه مدون ندارد، در درون خود هزار و یک خط و هزار و یک ابهام دارد، سازمان درونی‌اش در سطحی مقدماتی و حداقل است. حزب کمونیست باید به این جریان بپیوندد و اگر چیزی برای گفتن و کاری برای کردن دارد اینجا بگوید و اینجا بکند. کارگری شدن حزب کمونیست یعنی برسمیت شناخته شدن

حزب کمونیست بعنوان ابزار گسترش اعتراض ضد سرمایه‌داری کارگر توسط خود جریان سوسیالیسم کارگری و کارگران کمونیست. این مستلزم کندن حزب کمونیست از همه باورها و پیشداوریه‌ها، همه مناسبات و مشغله‌ها و همه روشهای موروثی حزب غیرکارگری و حضور تمام و کمالش در این سنگربندی کارگری است. این مستلزم تبدیل شدن حزب کمونیست به سنگگو و پرچمدار این سنت کارگری و فقط همین در برابر کل جامعه موجود و کل بورژوازی است.

عضویت کارگری؛ طرح مساله

اینکه ما در حزب کمونیست ایران باید امروز مبحث "عضویت کارگری" را در دستورمان بگذاریم و برای تسهیل عضویت کارگران در حزب چاره جوئی کنیم یک تناقض

کمونیست ایران از بدو تشکیل آن مرتها رو به افزایش بوده است. امروز حزب کمونیست از این لحاظ به حد نصاب هائی رسیده است که در حزب رادیکال ایران در دهه‌های اخیر بیسابقه است. میتوان گفت اکثریت قریب به اتفاق غیر کارگرانی که در طول این سالها به عضویت حزب درآمده‌اند را رفقائی تشکیل میدهند که فی‌الحال با تشکیلات حزب کمونیست کار میکردند اما از نظر حقوقی عضو نبودند. اما در میان رفقائی که پس از تشکیل حزب بما پیوسته‌اند اکثریت بسیار بالائی را رفقای کارگر تشکیل میدهند. در واقع، بویژه در سه چهار سال اخیر، روشنفکران و غیر کارگران به مقیاس بسیار کمی خواهان عضویت در حزب کمونیست ایران شده‌اند، حال آنکه روی آوری کارگران به کار متشکل با حزب گسترش بسیار زیادی پیدا کرده است. این روندها همه مثبت و مطلوبند.

بالاخره پس از همه تبلیغات و آکسیونها، همه مطالبات و شعارها و همه فعالیتها که بنام طبقه کارگر و منافع او صورت میگردد، این سؤال ساده و روشن مطرح میشود که آیا تشکیلات سوسیالیستی دربرگیرنده کارگران هست یا نه؟

مساله اینست که سازمان کمونیستی، با هر طول و عرضی که دارد، باید بدوا سازمانی کارگری و مربوط با محیط اعتراض کارگری باشد.

و وارونگی اساسی را مه‌رساند. قاعدتا میبایست مساله عکس این میبود. حزب کمونیست بنا به تعریف و بنا به انتظار طبیعی هرکسی که یکبار مانیفست کمونیست را خوانده باشد، میبایست حزبی کارگری باشد. اگر بحتی در مورد عضویت بین ما مطرح میشود میبایست بحث شرایط و ملزومات عضویت غیر کارگران در حزب کارگری‌مان باشد. این تناقض باید هر عضو حزب کمونیست ایران را تکان بدهد و به فکر بیاورد.

برای برخی رفقا مساله عضویت کارگران در حزب بصورت یک شاخص آماری مطرح میشود. چند درصد از اعضای حزب کارگردند؟ خود همین که رفقا به این شاخصها توجه کنند البته بسیار خوب است. اما تنزل دادن مساله به آمارها و درصدها گمراه کننده است. به حساب آمار و ارقام درصد اعضاء کارگر به غیرکارگر در حزب

کارگری بر سر تجدید تعریف خود مفهوم عضویت و حزبیت به نحوی است که مبارزه کمونیستی و رادیکال کارگری‌ای که هم اکنون در ارتباط تنگاتنگ با حزب صورت میگردد را هضم کند و به شکل اصلی ابراز وجود خود حزب تبدیل نماید. در کنار آمار و ارقام ورود کارگران به حزب، فاکت‌های به مراتب مهمتری نیز وجود دارند که متاسفانه هنوز آنطور که باید وارد محاسبات ما نشده‌اند و بر تفکر تشکیلاتی و سنتهای حزبی ما تاثیر نگذاشته‌اند. یک نمونه از این فاکت‌ها شکل گیری طیف وسیعی از کارگران کمونیست و دخیل در مبارزات اعتراضی کارگری است که شدیداً از حزب الهام میگیرند و اگر در رابطه تنگاتنگ عملی با ما قرار ندارند از بی میلی آنها نیست. گاه اخبار فعالیت‌های این رفقا خود سازماندهان حزبی را نیز متحیر میکند. حزب ما نه فقط هنوز نتوانسته است کل حرکت سوسیالیستی رادیکال کارگران را در درون خود جای بدهد، بلکه حتی آن بخش از فعالین و مبارزان این سوسیالیسم کارگری را نیز که خود را آگاهانه به حزب کمونیست نزدیک و متعهد میداند عمدتاً در خارج مرزهای حقوقی حزب نگهداشته است.

بعبارت دیگر حزب کمونیست ایران هم‌اکنون از دو جزء تشکیل میشود. یک جزء رسمی، سرشماری شده و به عضویت گرفته شده. این آن بخشی است که معمولاً به آن حزب اطلاق میشود. در این بخش بافت غیرکارگری هنوز غلبه دارد. جزء دوم شامل یک نیروی غیر رسمی به مراتب وسیعتر متشکل از کارگران کمونیست و رهبران جنبشهای اعتراضی است که بدون آنکه عضو حزب باشند سیاستهای حزب را جلو میبرند و به اشکال غیر اساسنامه‌ای و ظاهراً بدون ضبط و ربط با حزب رابطه برقرار میکنند. قدرت واقعی حزب ما در هر مقطع حاصل جمع این هردو جزء است، اما حزب بطور رسمی متاسفانه فقط اولی است. این دوگانگی در همه جای ایران وجود دارد، اما کردستان جایی است که میتوان به برجسته ترین شکلی این حقیقت و این تناقض را دید. عضویت کارگری به معنی افزایش خطی کارگران عضو بخش اول (بخش رسمیت یافته امروزی) نیست. هرچند که اینجا هم باید بطور قطع درصد کارگران غلبه داشته

باشد. بلکه به معنای به رسمیت شناسی این بخش دوم و گسترش عضویت حزبی به این سازمان وسیع کارگری است که در خارج مرزهای امروزی حزب وجود دارد. کارگری شدن حزب کمونیست یعنی کارگری شدن پراتیک آن. یعنی تبدیل شدن پراتیک کارگر کمونیست، در رو در رویی مستقیم با سرمایه، به مهمترین بخش پراتیک حزب. یعنی تجدید تعریف حزبیت به نحوی که این پراتیک عملاً موجود و در حال جریان را دربر بگیرد. وضعیت موجود تصنعی است و از آن مهتر، زبان اصلی آن اینست که حزب را از این موقعیت که خود حول پراتیک این بخش کارگری آرایش بگیرد و بر این پراتیک آنطور که باید تاثیر بگذارد محروم میکند. این بخش کارگری فی‌الحال به اعتقاد من عضو حزب کمونیست ایران هست. بیرون ماندن حقوقی این طیف وسیع رفقای کارگر از حزب، به درجه زیادی تا همینجا روند تحکیم کمونیسم کارگری در حزب را کند کرده است و بر سر راه تبدیل حزب ما به حزب کمونیستی کارگران ایران مانع ایجاد نموده است. به این وضع باید خاتمه داد.

برای روشن شدن چهارچوب این بحث باید به چند نکته دیگر هم اشاره کنم. اولاً، وقتی از حزب کارگری حرف میزنیم منظور حزبی نیست که لزوماً توده‌های کارگر را درخود و در رابطه با خود سازمان داده باشند (چیزی شبیه موقعیت سوسیال دموکراسی اروپا تا قبل از بحران دهه اخیر). این برای کمونیسم انقلابی در دوره‌های خاص و تحت شرایط خاصی ممکن میشود. آنچه مورد نظر ماست اینست که حزب کمونیست باید بهرحال تا آنجا که بعنوان یک حزب سیاسی موجودیت دارد و فعالیت میکند، سازمانده و دربرگیرنده فعالین جنبش اعتراضی طبقه کارگر و رهبران کارگری باشد. حزب کمونیست باید حزب یک گرایش کارگری باشد. باید حزبی برخاسته از محیط اعتراض کارگری و درگیر در آن باشد. ساختار اصلی و فعالیت اصلی‌اش باید متکی بر بخش پیشرو و کمونیست خود کارگران باشد. مسلم است که در این حزب انقلابیون کمونیست با هر خاستگاه طبقاتی جای دارند. اما ستون فقرات و بافت غالب آن را باید کارگران

تشکیل بدهند و عرصه اصلی پراتیک حزب آنجا باشد که کارگران کمونیست و حزبی در متن اعتراض کارگری با توده کارگران در برابر سرمایه و سرمایه‌دار قرار میگیرند. ثانیاً، این بحث من تفاوت مهمی دارد با بحث کسانی که امروزه حزب را حزب "پیشاهنگ" طبقه تعریف میکنند. اختلاف من با این مقوله "پیشاهنگ" نیست. بلکه با درکی است که از آن وجود دارد. مدافعان این فرمولبندی در دوره ما سنتاً باز روشنفکران را سازمان می‌دهند و در این فرمول مجوزی برای ایجاد احزاب چپ غیر کارگری پیدا میکنند. برای اینها پیشاهنگ هنوز یک پیشاهنگ عقیدتی است و هنوز به قشر تحصیلکرده جامعه رجوع میکند. بحث من درباره پیشرو و رهبر عملی طبقه آن کارگران کمونیستی را مبنا قرار میدهد که فی‌الحال بعنوان رهبران اعتراض کارگری و مبلغین و سازماندهان سوسیالیسم کارگری

خواهم گفت، چرا که بنظر من هنوز سرنوشت حزب ما را نه این تفاوتها بلکه شباهت‌ها دارد رقم میزند. مساله عضویت کارگری و رابطه عملی حزب با کارگران یکی از آن مواردی است که ما داریم تاوان تمکین غیر انتقادی به باورها و تجارب و پیشینه چپ غیر کارگری را پس میدهیم.

منظور من از چپ رادیکال در این بحث کل آن گرایشات شبه سوسیالیستی است که بدنبال شکست نیروهای سنتی اپوزیسیون ایران، جبهه ملی و حزب توده، و بویژه پس از تحولات اقتصادی که با اصلاحات ارضی در ایران صورت گرفت بوجود آمد. مشی چریکی و بعد خط ۳، و در کنار آنها طیف وسیعتری از گروههای مائوئیست و لیبرال چپ، اشکال سازمانی‌ای بودند که پیدایش این چپ رادیکال را نمایندگی میکردند. اما همینجا بگویم که چهارچوب عمومی بحث من در نقد رابطه چپ رادیکال با کارگران

سوسیالیسم کارگری یک حرکت زنده اعتراضی در جوامع سرمایه‌داری موجود است که بموازات آنچه که خود را جنبش کمونیستی نام گذاشته است سیر خاص خود را دنبال کرده و سرنوشت مستقل خود را داشته است.

مائوئیست کمونیست خود بر متن یک سوسیالیسم کارگری فی‌الحال موجود در قرن نوزدهم تبیین و صادر شد.

به محیط سیاسی ایران محدود نمیشود. این جریان در سطح جهانی، اگر از گروههایی بگذریم که در دوره‌های پیشتر از کمینترین فاصله گرفته بودند، از اواسط دهه ۵۰ میلادی بتدریج با نقد بااصلاح خط رسمی کمونیسم که توسط حزب کمونیست شوروی نمایندگی میشد شکل گرفتند. تروتسکیسم، مائوئیسم و چپ نو سرچشمه‌های اصلی پیدایش این چپ رادیکال بوده‌اند. این جریانات امروز دیگر موضوعیت خود را از دست داده‌اند و به اضمحلال کشیده شده‌اند. از اواسط دهه ۶۰ تا نیمه دوم دهه ۷۰ دوره فعالیت و رونق این جریانات بود. اینها هم از نقطه نظر جدائی از طبقه کارگر خصوصیات مشابهی را با چپ رادیکال ایران دارند و طبعاً بر ذهنیت و پراتیک جریانات ایرانی تاثیر گذاشته‌اند. اما در تحلیل این جریانات باید به خاستگاه طبقاتی و محیط

فعالیت میکنند. اینها باید ستون فقرات هر حزبی باشند که تحت نام کمونیست فعالیت میکند.

"چپ رادیکال" و کارگران؛

موانعی که بر سر راه ما، بعنوان حزب کمونیست ایران، برای تبدیل شدن به یک حزب عملاً کارگری قرار دارد، ساخته یک روند تاریخی طولانی است. اینها انعکاسی از جدائی تاریخی و عمومی چپ رادیکال ایران از طبقه کارگر است و همانطور که بارها و به اشکال مختلف تکرار کرده‌ام، هر پیشروی ما منوط به گسست فکری و سیاسی و عملی ما از این چپ رادیکال است. ما در این مسیر پیش رفته‌ایم. لذا در هر نقد از چپ رادیکال باید اینجا و آنجا تبصره‌هایی درباره تفاوت‌های حزب ما با این جریان اضافه کنیم. من این تفاوتها را آخر بحث

حزب کمونیست و عضویت کارگری.

اجتماعی متفاوت آنها توجه داشت. چه رادیکال در اروپای غربی و آمریکا عینا حاصل و نماینده همان جنبش اجتماعی و مطالبات طبقاتی نبود که در ایران. به این دلیل من بحث خود را به چه ایران محدود میکنم، بخصوص که این یکی از نظر فرمال و تقویمی رابطه مستقیم تری با تجربه حزب کمونیست ایران داشته است.

انزوی چه رادیکال ایران از طبقه کارگر نه نیاز به اثبات دارد و نه اساسا میتواند مایه شکفتی باشد. این چه در خلاء ناشی از شکست احزاب سنتی اپوزیسیون بورژوازی ایران، حزب توده و جبهه ملی، شکل گرفت که میان خود آرمانهای قدیمی جناحهای چه و راست بورژوازی نخواستند ایران، رفرمیسم و ناسیونالیسم را نمایندگی میکردند. نقد چه رادیکال به این احزاب سنتی اساس نقدی بود بر رها شدن پرچم این آرمانهای بورژوازی توسط این احزاب و شیوهای مسالمت چوپانه‌ای که آنها پیشتر برای تحقق این اهداف در پیش گرفته بودند. پیدایش چه رادیکال حاصل بدست گرفته شدن همین پرچم توسط نیروهای اجتماعی دیگر و طبعا در شرایط اقتصادی و سیاسی متفاوتی بود. مرکز ثقل مبارزه برای اصلاح سرمایه‌داری ایران و تامین استقلال سیاسی و اقتصادی از بورژوازی به خرده بورژوازی منتقل شد. این انتقال درعین حال حاصل روندهای فکری تعیین کننده‌ای در جنبش چه در مقیاس جهانی و نیز تحولات بنیادی در اقتصاد سیاسی ایران بود. من اینجا نمیتوانم وارد این مباحث بشوم. همینقدر اشاره میکنم که اصلاحات ارضی و تحولات مهمی که در طی این پروسه در ساختمان اقتصادی ایران و بافت طبقاتی جامعه رخ داد اهمیت تعیین کننده‌ای در زوال احزاب سنتی، شکل دادن به این چه جدید و سوق دادن آن به مطالبات رادیکال تر و شیوهای افراطی تر در مبارزه سیاسی داشت. در کنار این تحول اقتصادی اوضاع جهانی جنبش باصلاح سوسیالیستی و بویژه پیدایش مائوئیسم و نیز خلق کرائی ناسیونالیستی در آمریکای لاتین که هر یک به نحوی استراتژی ناسیونالیسم و رفم در کشورهای تحت سلطه را تبیین

میکردند، ماتریال لازم برای ترسیم سیمای سیاسی و نظری این چه جدید را فراهم میکرد.

بهررو آنچه باید تاکید کرد اینست که چه رادیکال ایران به این ترتیب اصولا در کالون اعتراض کارگری زاده نشد و پا نگرفت. از نظر آرمانها و اهداف، این چه گرایش خاصی به سوسیالیسم کارگری و لغو مالکیت خصوصی را نمایندگی نمیکرد. مبارزه ضد استبدادی، "عدالت اجتماعی" و "استقلال از امپریالیسم" همچنان درونمایه سیاسی آن را تشکیل میداد. از نظر عملی استخوانبندی این چه، فعالینش، کادراهایش، حوزهای فعالیتش، زبانش، اولویتها و مشغلههایش و بالاخره اشکال مبارزاتی که پیشنهاد میکرد همه از همان طبقات اجتماعی غیرکارگری مایه میگرفت که این چه پرچم آرمانهایش را بلند کرده بود. من بعدا با تفصیل بیشتری به این ابعاد عملی بر میگردم و نشان میدهم که چگونه این چه قبایی بود که به قالب تن روشنفکر ناراضی بورژوازی دوخته شده بود. همینقدر روشن است که جدا ماندن طبقه کارگر از این چه طبیعی و اجتناب ناپذیر بوده است. در تمام طول دوران قبل از انقلاب ۵۷ حتی تماس قابل توجهی میان این چه با اعتراض کارگری و محیط این اعتراض دیده نمیشود. بخش اعظم این چه آشکارا این جدائی را تئوریزه میکند. مائوئیست با حقیقتش و چریک شهری با داستان موتور کوچک و بزرگ و تبلیغ مسلحانه‌اش. انقلاب ۵۷ نخستین تلاقی واقعی و حضوری این چه با کارگر بعنوان یک طبقه اجتماعی است. تاریخ دوره انقلاب تاریخ مسجل شدن این جدائی و لاجرم از صحنه خارج شدن این چه رادیکال است.

اگر این چه خود را مارکسیست مینامید دو دلیل اصلی داشت. اولاً، مارکسیسم از نظر اینها یک تئوری (و در واقع تنها تئوری معتبر) تحول قهرآمیز اوضاع موجود بود. ایده انقلاب به مارکسیسم گره خورده است و هرکس که در تمام طول تاریخ معاصر در پی تحول ناکهانی و قهرآمیز اوضاع، حتی برای عملی کردن اصلاحات کاملا بورژوازی، بوده است بناچار جایی در سیستم فکری خود برای مارکسیسم باز کرده است. همانطور که گفتم مائوئیسم و

شبه مارکسیست های مکتب توسعه نیافتگی به اندازه کافی مارکسیسم را خلقی و ملی کرده بودند که بتواند توسط بورژوازی ناراضی کشورهای تحت سلطه اخذ بشود. این اوضاع البته امروز تغییر کرده و "مارکسیستهای" که اینچنین به میدان آمده بودند دارند بسرعت صحنه را خالی میکنند. امروز دیگر برای روشنفکر کشور تحت سلطه نه مارکسیسم مد است و نه انقلاب. اما در دوره‌ای که چه رادیکال ایران شکل گرفت مارکسیسم تنها روش کسب هر نوع اعتبار سیاسی بمشابه یک جریان رادیکال بود. عامل دوم در چسبیدن این جریان به مارکسیسم موقعیت طبقه کارگر در خود ایران و پا گذاری روز افزونش به صحنه سیاسی در جامعه بود. چه رادیکال کارگر را ستون فقرات خلق خود تعریف کرده بود و گرچه نسبت به مطالبات و نیازها و آرمانهای مستقل این طبقه غیرحساس و لاقید بود، در مجموع خود را نماینده و مدافع کارگر بعنوان بخشی از خلق میدانست. به درجه‌ای که این چه در سیاست خود، حال با هر تبیینی، برای کارگر جا باز میکرد بهمان درجه بناگزیار مارکسیسم را نیز میبایست در تفکرش وارد کند.

در طول انقلاب کارگران به این چه نزدیک شدند. اما فقط همین. کارگر مادام که جنبش انقلابی خودش سر و سامان ندارد، مادام که حزب ندارد، برنامه ندارد و خود بطور واقعی و بالفعل اکثرانیو مستقلی در برابر قدرت سیاسی نساخته است، ناگزیر به رادیکالترین و چه ترین جریانات موجود در جامعه چشم میدوزد. همین مکالیسم کارگران را در همه کشورها به جناح چه بورژوازی متمایل میکند. علت این مساله روشن است. کارگر نه از سر ایده‌آل‌های تجربی، بلکه با مطالبات واقعی و برای بهبود ملموس در زندگی خود به صحنه سیاسی پا میگذارد. موقیت عینی او در تولید ناگزیرش میسازد که هر لحظه به امید حتی کوچکترین تغییرات میان حرکت‌های سیاسی انتخاب کند. اما این به معنای جای گرفتن این جریانات در متن اعتراض کارگری و تبدیل آنها به احزاب طبیعی کارگران نیست. چه رادیکال ایران حتی این امید و این همسوئی سیاسی ناگزیر کارگر

ایرانی با خود را نیز بکار نگرفت. افق ناسیونال رفرمیستی، مشغله ضد استبدادی، و ساختمان و بنیاد سازمانی روشنفکری و شبه آنارشستی این چه حتی اجازه نداد این جریانات توسط کارگران برای اعتراض اقتصادی و سیاسی بکار گرفته شوند.

خیلی ها وقتی تاریخ سوسیالیسم معاصر ایران و بویژه تاریخ عملکرد این سوسیالیسم در انقلاب ۵۷ را مینویسند، تاریخ این چه رادیکال را دوره میکنند. واقعیت، اما، اینست که سوسیالیسم کارگری، بعنوان یک جنبش اجتماعی بالفعل در تمام طول حیات این چه رادیکال در بیرون آن و مستقل از همه افت و خیزهای آن در جریان بوده است. مورخین تازه بدوران رسیده چه ایران، با الهام از ادبیات دو دهه قبل چه اروپا و تحت تاثیر تحولات امروز در شوروی، شکست چه رادیکال ایران را ناشی از عدم توجه آن به امر دموکراسی میدانند. اما در واقع کل چه رادیکال چیزی جز یک دموکراسی ملی و رادیکال نبود. تمام لحظات حیات این چه را مبارزه علیه سرکوب دموکراسی و بازپس گرفتن دستاوردهای دموکراتیک قیام بهمن توسط رژیم اسلامی میسازد. این چه برای دموکراسی جنگید و خون داد. چه رادیکال بدلیل انزوای خود از سوسیالیسم کارگری و جنبش اعتراضی طبقه کارگر شکست خورد. چه رادیکال در حاشیه سیاست باقی ماند چرا که چیزی بیشتر از سوسیالیسم اقشار حاشیه‌ای جامعه نبود. تاریخ این چه تاریخ مبارزه دموکراتیک و ضد استبدادی است. تاریخ تحرک دانشجویان و روشنفکران جوان و پلیمیک ها و جمع و تفریق های سازمانی اینهاست. این مبارزات بهرحال ارزش خود را برای طبقه کارگر دارد، اما تاریخ عمل مستقیم کارگری و سوسیالیسم طبقه کارگر نیست. تاریخ اعتصابات کارگری نیست. تاریخ پیدایش سازمانهای توده‌ای کارگران، خواباندن تولید، کشمکش بر سر دستمزد، پیدایش حوزهای فعالیت کمونیستی کارگری، پیداشدن رهبران سرشناس در مبارزه اقتصادی و نظائر آن نیست. این اتفاقات

که با ابعاد خیره کننده‌ای در کنار این چه و در مقابل چشمان ناپاور و بی‌اعتماد این چه رخ میداد، خارج پراتیک اجتماعی این چه باقی ماند. چه رادیکال از پیوند با طبقه کار سخن میگفت، و به این ترتیب به انزوای خود اذعان میکرد، اما هرگز متوجه نشد که مساله نه بر سر پیوند "سوسیالیسم" با کارگران بعنوان یک قشر اجتماعی، بلکه بر سر ترک کردن مکان اجتماعی خویش و پیوستن به حرکت سوسیالیستی کارگری است که فی‌الحال در جامعه جریان دارد. حرکتی که عمل مستقیم کارگری را سازمان میدهد، اعتراضات و اعتصابات را میسازد، رهبران کارگری را پرورش میدهد، خودآگاهی سوسیالیستی طبقه کارگر را رشد میدهد، کارگران را تا هر اندازه که میتواند، از محفل تا شورا، متحد نگه میدارد و مارکسیسم را علیرغم همه حشو زوائد و غامض اندیشی‌هایی که همین چه رادیکال به آن آویخته است از زیر دست و بال بیرون میکشد تا بکار ببرد. این جنبش ضعیف و بی سر و سامان است. تحزب بخود نگرفته است و قدرت عظیم خود را بنمایش نگذاشته است. اما واقعی است. واقعی‌ترین سوسیالیسمی که در ایران وجود دارد.

جدائی چه رادیکال از کارگران، و یا درست تر بگوئیم جدائی جنبش چه رادیکال ایران از جنبش سوسیالیسم کارگری، یک جدائی همه جانبه و عمیق است. این یک جدائی نظری، برنامه‌ای، پراتیکی، و در یک کلمه اجتماعی است. اینها دو جنبش‌اند برای دو مجموعه تحولات اجتماعی مختلف، برای دو انقلاب مختلف، متکی بر طبقات اجتماعی مختلف. هردو بالفعل و پراتیک‌اند. یکی نماینده سوسیالیسم و دیگری ظرف حرکت خودبخودی کارگری نیست. در واقع اگر سوسیالیسمی هست در اولی است. دومی تماما ظرف اعتراض ملی - دموکراتیک روشنفکر ناراضی ایرانی بوده است. مارکسیسم، بعنوان یک تئور و تاپلوی عمومی، و همینطور مجموعه‌ای از مطالبات سیاسی و اقتصادی فوری اینها را به هم ربط

میدهد و نزدیک میکند. اما هم سنخ گرفتن اینها اشتباه است.

غیر کارگری بودن بافت چه رادیکال بنا بر این پدیده‌ای اجتناب ناپذیر بود که از ماهیت سیاسی و موقعیت طبقاتی آن ناشی میشد. این جریانات، همانطور که گفتیم، نه از جنبش طبقه کارگر و از محیط اعتراض کارگری، بلکه در امتداد اپوزیسیون بورژوازی ناسیونالیست و ضد استبدادی شکل گرفته بودند. فعال بودن در درون طبقه کارگر و جنبش اعتراضی طبقه اصولاً حالت طبیعی و متعارف موجودیت این جریانات نبود. چریکها که اساساً با این پیش فرض که اختناق مانع تماس با کارگر است مشی خود را بنا کرده بودند. در جریان انقلاب، هنگامی که عامل اختناق نقش چندانی بازی نمیکرد، تحرک اقشار تحصیلکرده و روشنفکر خردبورژوا بار دیگر جنبش طبقاتی را برای این چه تحت الشعاع قرار داد. همین امروز هم برای تمه این چه رادیکال "دانشجو" هنوز شیوورچی و امید "انقلاب" محسوب میشود و کافی است دانشجویان فلان دانشگاه در اعتراض به قطع برق قاشق به قابلمه بکوبند تا جریاناتی نظیر راه کارگر به هیجان بیایند و روزنامه‌های خود را از تهنیت های پرشور به دانشجویان و "جنبش دانشجویی" پر کنند. بهرحال نکته اصلی اینجاست که این جدائی و بیگانگی با اعتراض کارگری ابداع تصادفی نبود و صرفاً جایگاه اجتماعی غیر کارگری این چه را تاکید میکرد.

در بخش بعدی این نوشته به تفصیل به مکالیسم های مشخصی که باعث جدائی عملی و سازمانی کارگران از چه رادیکال میشد میپردازم و در بخش آخر اقدامات مشخصی را که ما باید در سطوح مختلف برای گسترش عضویت کارگری در حزب کمونیست به آن دست بزنیم بطور خلاصه ذکر میکنم.

تیرماه ۶۸

(ادامه دارد)

آزادی، برابری، حکومت کارگری

قطعه نامه کارگران سندج در اول مه

قطعه نامه

کارگران، زحمتکشان، رفقای هم سرنوشت!

اول ماه مه، ۱۱ اردیبهشت روز جهانی کارگران و روز تجلی اتحاد و همبستگی کل کارگران جهان را از هر ملت و نژاد و دین و جنسی به همه تیریک و شادباش میگوئیم. ما نیز همگام با هم طبقه‌ایمان در سراسر جهان این روز تاریخی را گرامی می‌داریم. این روز را در حالی جشن میگیریم که کارگران با شعار "کارگران جهان متحد شوید"، میروند تا با نیروی عظیم و متحد خود خواستها و اهداف خود را به روشنی تمام اعلام و در جهت اعاده مطالبات و توقعات روزافزون خود با نیروی افزونتری به پیش روند. این روزی است که کارگران جهان دست در دست هم باهم پیمان اتحاد خود را تازه میکنند و این روزی است که نه تنها یادی میکنیم از اعتصاب عمومی کارگران آمریکا و بخاک و خون کشیدن کارگران معترض شیکاگو در سال ۱۸۸۶ در ۱۰۳ سال پیش بلکه روزی است که خواستها و توقعاتمان را بیان و براین خواستها پای می‌نشاریم و قطعه‌نامه‌ای شامل ۲۳ ماده اعلام می‌داریم. ما کارگران کردستان خواستاریم:

۱ - ما خواهان برسمیت شناختن و تعطیلی ۱۱ اردیبهشت روز جهانی کارگر هستیم.

۲ - ما خواستار برسمیت شناختن تشکلهای کارگری اعم از شورا، سندیکا و اتحادیه و کمیته حل اختلاف میان کارگران و کارفرمایان با حضور نماینده واقعی کارگران میباشیم.

۳ - اگر زنان نصف جامعه را تشکیل میدهند ما کارگران کردستان خواستار برابری حقوق کامل مردان و زنان در مقابل کار برابر و در کلیه شئون زندگی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی هستیم.

۴ - ما خواستار ممنوعیت کار کودکان کمتر از ۱۸ سال میباشیم.

۵ - ما خواستار افزایش دستمزد کارگران با توجه به بالا رفتن تورم و هزینه خانواده پنج نفره هستیم.

۶ - حداقل دستمزد کارگران با توجه به بالا رفتن تورم و هزینه خانواده پنج نفره که توسط نمایندگان واقعی کارگران تعیین میگردد را خواستاریم.

۷ - ما خواستار برقراری ۴۰ ساعت کار در هفته و دو روز تعطیلی متوالی در هفته هستیم.

۸ - ما خواستار ممنوعیت هر نوع اضافه کاری و شبکاری در کلیه واحدهای تولیدی و غیر تولیدی جز کارهای ضروری اجتماع آنها با حقوق و مزایای دوبرابر میباشیم.

۹ - ما خواستار ممنوعیت هر گونه قطعه کاری و کار کنتراتی هستیم.

۱۰ - ما خواستار ممنوعیت هر گونه اخراج و پالین آوردن دستمزدها از طرف کارفرمایان به بهانههای مختلف میباشیم.

۱۱ - ما خواستار ایجاد بیمه بیکاری برای تمام افراد بیکار و آماده بکار اعم از زن و مرد بالاتر از ۱۸ سال هستیم.

۱۲ - همانطور که میدانیم باعث اصلی فساد و فحشا و اعتیاد، فقر و بیکاری در جامعه است. ما خواستار ایجاد کار مناسب برای کلیه زنان و مردان بالاتر از سن ۱۸ سال میباشیم.

۱۳ - ما خواستار مسکن مناسب، بهداشت و تعاونی مصرف در محلهای مناسب برای کارگران و زحمتکشان هستیم.

۱۴ - ما خواستار اجباری بودن تحصیل برای تمام فرزندان کارگران و زحمتکشان تا سن ۱۸ سالگی با مخارج دولت هستیم.

۱۵ - ما خواستار افزایش روزهای مرخصی از ۱۲ روز به ۳۰ روز در کلیه واحدهای تولیدی و غیر تولیدی برای کارگران هستیم.

۱۶ - ما خواستار ایجاد تسهیلات رفاهی برای زنان اعم از مهد کودک، شیرخوارگاه و مرخصی کافی در زمان بارداری و ایجاد رختشویخانههای عمومی در محلهای کار و زیست زنان هستیم.

۱۷ - ما کارگران خواستار کاهش فوری قیمت کالاهای ضروری و مایحتاج عمومی اجتماع هستیم.

۱۸ - ما خواهان پرداخت بموقع دستمزدها و بن کالاها میباشیم.

۱۹ - ما خواستار تحویل کالاهای اساسی که بتواند کمکی به سطح معیشت ما کارگران در مقابل تحویل بنهای کارگری باشند، هستیم.

۲۰ - ما خواهان به مجازات رسانیدن افراد رشوه خوار و سودجو در تمام ادارت و موسسات دولتی و خصوصی میباشیم.

۲۱ - ما خواستار فراهم کردن امکانات ورزشی و تفریحی برای کلیه کارگران در محلهای کار و زیست کارگران هستیم.

۲۲ - ما کارگران کردستان پشتیبانی قاطعانه خود را از مبارزات حق طلبانه کارگران و زحمتکشان فلسطینی علیه اسرائیل و امپریالیسم اعلام می‌داریم.

۲۳ - ما کارگران کردستان پشتیبانی قاطع خود را از مبارزات کارگران جهان در راه بشر رسانیدن خواسته های برحق خود اعلام می‌داریم.

زنده باد اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت)

جشن جهانی اتحاد و همبستگی کارگران جهان!

● پیونده باد اتحاد و همبستگی کارگران جهان!

اخبار کارگری

پلاکارد پارچه‌ای بزرگ، بطول ۵ متر برافراشته بود. بر روی آن "گرامی باد ۱۱ اردیبهشت روز همبستگی جهانی کارگران" نقش بسته بود. به فاصله چند متری پرچم دیگری قرار گرفته بود. روی آن نوشته شده بود "زنده باد حزب کمیونیت ایران". دو پاسدار از پایگاهشان آمده بودند تا پرچم و پلاکارد را جمع کنند. یک درگیری آنها را فراری داد.

کاروان دستجمعی از قله کوه آپیدر به طرف محلی بنام "کالی ماماتکه" راه افتاد. در این محل نیز پلاکارد بزرگی در اهتزاز بود: "زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری" که زیر آن با خط ریزتری نوشته شده بود: "زنده باد اول ماه مه روز جهانی کارگر. زنده باد اتحاد و هم پیمانی کارگران. در کنار پلاکارد یک پرچم برافراشته بود که روی آن نوشته شده بود "زنده باد حزب کمیونیت ایران".

در ساعت هفت و نیم صبح، تعدادی از جوانان دختر و پسر وسایل موسیقی را که همراه داشتند، بکار انداختند. رقص و پایکوبی گرم و پرشوری آغاز شد. در ساعت ۹ صبح چند نفر از جوانان، در میان شادی و هلهله حاضران یک پرچم سرخ را بر بالای یک بلندی نصب کردند. در ساعت ۱۰ کاروان دسته دسته با شور و شادی به شهر بازگشت.

مراسم ویژه در کارخانه شاهو

مراسم ویژه روز کارگر در کارخانه شاهو برای ساعت ۱۲ ترتیب یافته بود. در این ساعت با اجتماع عمومی کارگران مراسم آغاز شد. چند نفر از کارگران سخنرانی کردند. سرود و آواز خوانده شد و شیرینی و شربت پخش شد. قطعنامه‌ای در ۱۶ ماده خوانده شد. قطعنامه اول مه در میان شور و احساسات تصویب شد. و اجتماع اول مه در کارخانه پایان یافت.

اول مه نیروی کارگران بر همه شهرهای کردستان سایه افکند!

گزارش بر پائی اول مه در شهرهای سنندج، مهاباد، سقز، مریوان.

۱۱ اردیبهشت در کردستان واقعا روز کارگران بود. جنب و جوش کارگری در شهر سنندج تمام شهر را به جوشش درآورد. میهنک ۶ هزار کارگر در سالن ورزشی شهر، صدور قطعنامه و دست زدن به راهپیمایی، تنها بخشی از حرکت کارگری در این شهر بود. بعدازظهر، شهر عملا تعطیل شد. در گوشه و کنار شهر دهها اجتماع کوچک و بزرگ دیگر برپا بود. در محلات کارگری همبستگی و اعتراض کارگری، و سرور و شادی از اعلام آن موج میزد. یک طبقه با همه وسایلی که در دسترس داشت به ابراز وجود ایستاده بود. کارگران از خود میآموزند. امسال در باقی شهرهای کردستان نیز کارگران سرمشق پیشرو رفقای سنندجی را در مقیاسی وسیع به تمرین گذاشتند. برپائی گردهمایی و اجتماعات، و ابراز وجود با همه وسائل ممکن، امسال از مهاباد تا سقز و مریوان، گسترده‌گی یافت.

سنندج

قبل از اول مه یک "کهنوردی" سازمان یافت.

آماده شدن برای روز کارگر

جمعه ۸ اردیبهشت اجتماع در کوه آپیدر

پیش از دمیدن صبح شمار زیادی زن و مرد از خانه‌ها بیرون آمدند. هم را پیدا کردند و دسته دسته به طرف کوه آپیدر براه افتادند. "میرویم خار جمع کنیم!" این بهانه‌ای بود که کاروان از سد مزاحمت‌های نظامیان بگذرد.

در مسیر راه تعداد زیادی تراکت به چشم میخورد. فاصله به فاصله بر روی سنگها شعار چسبیده بود: "گرامی باد ۱۱ اردیبهشت، روز جهانی کارگر"، "زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری"، "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "زنده باد کومله"، "زنده باد حزب کمیونیت ایران"، "گرانی، خفقان، بیکاری، این است هدیه جمهوری اسلامی!"

کاروان، به قله کوه رسید. به فاصله کوتاهی، در ساعت ۵ صبح، چند صد نفر در قله جمع شده بودند. روی قله یک

از همان آخرین روزهای فروردین هر کس به محیط‌های کارگری سر میزد و یا از محلات کارگر نشین شهر سنندج عبور میکرد، جنب و جوش تازه‌ای میدید. جنب و جوشی که آشکارا خبر از این میداد که در روزهای آینده یکبار دیگر این شهر میدان نمایش قدرت متحد کارگران خواهد شد. همه کس اهمیت اول مه را میدانست. در محافل، در دیدارها، و در گفتگوها اهمیت این روز یادآور میشد و رسیدنش گوشزد میشد. "روز کارگر در راه است". رادیوهای حزب کمیونیت باعلاقه گوش داده میشد. در برخی محیط‌های کارگری، در میان کارگران فعالتر گروههای تبلیغ و تدارک اول مه شروع به شکل گرفتن کرده بود.

از اوایل اردیبهشت دیگر مراکز کار و کارگری، و محلات کارگر نشین، هر دو کانونهای تدارک روز کارگر شده بودند. در محیط‌های کار هر بخش و رشته‌های امکانات را برآورد میکرد و در محلات شور و حرارت خانواده‌ها و جوانان را فرا میگرفت. به ابتکار محلات در آخرین جمعه

میتینگ کارگران در سالن ورزشی

بدنیا آمدن در خانواده کارگری

چرم نیست!

کار کودکان و نوجوانان که اکنون ابعادی هرچه گسترده تر یافته است، یکی از ضدانسانیترین پدیده‌های سرمایه‌داری است. کودکی که در خانواده کارگری بدنیا می‌آید گویا جرمی را مرتکب شده است. صنها و صنها هزار کودک و نوجوان قبل از اینکه خود را بشناسند برده لقمه‌ای نان و بدترین اشکال کار مزدی میشوند. آخرین سخنران اجتماع اول مه کارگران سنندج یک کارگر ۱۵ ساله بود. او با جزئیات شرح داد که چگونه سرمایه‌داران با استفاده از نیاز و احتیاج خانواده‌های کارگری فرزندان آنها را بکار برده‌وار میکشند. در سن و سالی که این کودکان و نوجوانان باید با استفاده از امکانات جامعه، مشغول تحصیل و بالا بردن تواناییها و استعدادهای خود شوند، سرمایه‌داران آنها را از آغوش خانواده می‌ربایند تا در بازار بیرحم و پر از شقاوت کار استثمارشان کنند. او در واقع زندگی خود را بازگو میکرد و یکی از زشت‌ترین چهره‌های جامعه سرمایه‌داری را به محاکمه میکشید. حرفهای او برای جمعیت حاضر یکی از عمیقترین درهای هر روزه و اعتراض علیه آبرا بیان میکرد. سخنان او شور و احساسات عمیقی را برانگیخت.

تصویب قطعنامه

متن چاپ شده قطعنامه در میان حاضرین پخش شد. قطعنامه در ۲۳ ماده تنظیم شده بود. بندهای قطعنامه به ترتیب خوانده شد. کارگران و خانواده‌هایشان با کف زدنهای طولانی و شور و احساسات، بندهای قطعنامه را یکی پس از دیگری مورد پشتیبانی و تأیید قرار دادند.

در فاصله سخنرانیها، چندین سرود و آواز خوانده شد. و بر گرمی و شادمانی جشن کارگران افزود. زن کارگری سرود خواند. چند نفر کودک یک سرود دسته جمعی اجرا کردند. از شرکت کنندگان با شربت و شیرینی پذیرایی میشد. پس از تصویب قطعنامه در حالیکه هزاران زن و مرد، پیر و جوان یکصدا سرود آتش سرخ "ناگره سووره" را میخواندند، مراسم به پایان رسید. خانواده‌های کارگری سرود خوانان و شعار گویان سالن را ترک کردند.

پشت تریبون رفت. او ابتدا درباره مجمع عمومی و متشکل شدن صحبت کرد. در معرفی مجمع عمومی اشاره کرد که همین اجتماع امروز ما در اینجا یک مجمع عمومی کارگران شهر سنندج است. مجمع عمومی دشوار و پیچیده نیست. جایی است که کارگران جمع میشوند. حرفشان را میزنند. تصمیم میگیرند. قطعنامه میدهند... همین کارها را باید منظم کرد. او در صحبت‌هایش از محدودیتهایی حرف زد که از طرف دولت سرمایه‌داران بر سر راه تجمع و تشکل کارگران گذاشته میشود و تأکید کرد که برای متشکل شدن، خود کارگراها باید آستین بالا بزنند. سخنران در ادامه صحبت‌هایش به مشکل بیکاری پرداخت و گفت:

"ما کارگران خواستار این هستیم که به تمام کارگران بیکار و تمام آن کسانی که کار ندارند، بیمه بیکاری داده شود. ما در درجه اول باید کار داشته باشیم. دولت باید به ما کار بدهد و در غیر اینصورت باید بیمه بیکاری به تمام بیکاران کشور از طرف دولت داده شود. بر اساس آمار دولتی تنها ده هزار بیکار در سطح کشور وجود دارند که باید بیمه بیکاری به آنها داده شود. اما ما میدانیم که این آمار واقعی نیست. چرا که تنها در این شهر بیش از ۱۰ هزار کارگر بیکار وجود دارد."

کارگر ستم بر زنان را تحمل نمیکند.

ظلم و ستم آشکار نسبت به زنان یکی از حادترین مسائل اجتماعی امروز در ایران و کردستان است. ستمگری علنی نسبت به زنان، برای زنان کارگر ابعاد بازم ظالمانه‌تری بخود گرفته است. سومین سخنران به افشای ظلم و ستم نسبت به زنان پرداخت. درباره مشکلات زنان کارگر صحبت کرد. و گفت این امر کارگران است که برای برابری زن و مرد در همه عرصه‌های کار و زندگی اجتماعی پیشقدم باشند.

از چند روز قبل، کارگران از اداره کار خواسته بودند که سالن ورزشی شهر (تختی) را برای مراسم روز کارگر در اختیار آنها بگذارد. اداره کار، درخواست کارگران را تا ظهر ۱۱ اردیبهشت بی‌جواب گذاشته بود. بعدازظهر این روز کارگران دسته دسته از نقاط مختلف شهر به طرف سالن ورزشی بحرکت درآمدند. ساعت ۳، جمعیت وسیعی مقابل سالن اجتماع کرده بودند. درهای سالن باز شد. کارگران، سالن را فوراً در اختیار گرفتند. شعارها و پلاکارها نصب شد: "کارگران جهان متحد شوید"، "پیروز باد ۱۱ اردیبهشت، روز جهانی کارگر"، "ما کارگران صنعتی خواستار تعطیلی روز جهانی کارگر هستیم"، "ما کارگران شرکت شاهو خواستار تعطیلی روز جهانی کارگر هستیم"، "ما کارگران کردستان پشتیبانی خود را از مبارزات کارگران فلسطین اعلام میکنیم"، "زنده باد روز کارگر"، "زنده باد اتحاد و همبستگی مبارزاتی کارگران"، "رهائی ما در اتحاد ماست". در پائین بسیاری از این پلاکارها نوشته شده بود "کارگران سنندج". در فاصله کوتاهی حدود ۶۰۰ نفر در سالن جا گرفته بودند. محل سخنرانی آذین شده بود. و سرود انترناسیونال همراه با غرور و شادی اجتماع کنندگان، آغاز رسمی مراسم را اعلام کرد.

روز کارگر روز ماست.

ترتیب مراسم اعلام شد. اولین سخنران پشت تریبون قرار گرفت. او درباره روز کارگر صحبت کرد. تاریخچه‌ای از این روز را بازگو کرد و با تأکید بر جهانی بودن طبقه کارگر و روز او گفت: "این روز برای ما کارگران، فرصت بزرگی است که نیرو و قدرت متحد خود را به همه نشان دهیم و این حقیقت را بکرسی بنشانیم که تمام ثروت و دارائی این دنیا حاصل کار ماست". او صحبت خود را در میان شور و شوق و تشویق حاضران پایان داد.

اجتماع ما یک مجمع عمومی کارگری است!

سخنران بعدی از میان جمعیت به

راهپیمائی اول مه!

"اتحاد، اتحاد، کارگران اتحاد!"
 "زندانی سیاسی آزاد باید گردد!"
 "زنده باد جنبش خلق کرد!"
 "زنده باد کومه له که کارگر پشتیبان
 اوست!"
 "زنده باد سوسیالیسم!"

"آزادی، برابری، حکومت کارگری!"
 پاسدارها و دیگر نیروهای نظامی
 جمهوری اسلامی، با فرارسیدن روز کارگر به
 آماده باش فرو رفته بودند. ظهر این روز،
 هنگامی که خانواده های کارگری برای ورود به
 سالن ورزشی پشت درهای بسته جمع
 میشدند، گشتی های رژیم با فاصله آنها را
 میپايندند. اما هیچ بهانه ای برای دخالت
 آنها نبود. روز کارگر بود و کارگران رسماً
 از دولت خواسته بودند که سالن را در
 اختیارشان بگذارد. هزاران زن و مرد
 مصمم جمع میشدند و نظامیها تشخیص دادند

راهپیمائی از محل سالن ورزشی آغاز
 شد. حدود ۶ هزار نفر خانواده های
 کارگری که به اجتماع اول مه خود در سالن
 ورزشی پایان داده بودند، هنگام خروج از
 سالن شروع به راهپیمائی کردند. همه با
 غرور و شادی دوش به دوش یکدیگر به راه
 افتادند. روز کارگر هنوز پایان نیافته بود!
 در طول راه، دسته دسته زنان و مردان به
 راهپیمایان ملحق شدند. صفوف راهپیمایان
 وسیعتر و فشرده تر شد. راهپیمایان
 کوچه های تغتی، مولوی، عبدالله حسن و
 شعبانی را یکی پس از دیگری پشت سر
 گذاشتند.

در ابتدای راهپیمائی چند شعار قدیمی
 و سنتی داده شد. اما به سرعت شعارهای
 کارگری جای آنها را گرفت. طنین شعارها
 بلندتر شد. هزاران نفر همصدا این
 شعارها را تکرار میکردند:

که باید خود را از جلوی چشم آنها کنار
 بکشند. هنگام راهپیمائی نیز نظامی ها سعی
 کردند خود را آفتابی نکنند. شهر به
 احترام روز کارگر تعطیل شده بود. کوچهها
 و محلات کارگری در حال جشن و جوش
 بود. دولت سعی میکرد روز کارگر را
 بی بلا بگذراند.

انجام راهپیمائی، شور و شادی روز
 کارگر را در ستندهج به اوج رساند.
 راهپیمائی در نزدیکی چهارراه طالقانی خاتمه
 یافت. راهپیمایان در کوچه و محلات پخش
 شدند. خیر مراسم بزرگ، صدور قطعنامه،
 راهپیمائی و اعلام شعارها، همه چا پیچید.
 اجتماعات کوچک در دهها گوشه و کنار شهر
 هنوز برپا بود. بر بالای کوه آبهدر آتش
 روشن بود. احساس غرور و شادمانی در
 سینه هر کارگری موج میزد. با رسیدن شب
 کارگران پیروزی روزشان را جشن گرفتند.
 ۱۱ اردیبهشت، تمام شهر زیر سایه نیروی
 کارگران قرار گرفته بود.

مهاباد

گرد همائی و

افزایش دستمزدها

از چند روز مانده به اول مه در و دیوار
 بیشتر محله های کارگری شهر با شعار و
 فراخوان آذین شده بود. جنب و جوش
 برای برگزاری روز کارگر محیط های کارگری را
 در بر گرفته بود. روز قبل از اول مه در
 میدان کارگران و چندین محل کار تراکت و
 اعلامیه پخش شد. غروب ۱۰ اردیبهشت
 درچند محل آتش روشن شد.

صبح روز ۱۱ اردیبهشت، نیروهای
 مسلح رژیم در شهر به حال آماده باش
 درآمدند. نظامیان در محله ها و خیابانها
 گشت میزدند. چهره شهر بکلی نظامی شده
 بود. با اینحال، کار در تعداد زیادی از
 مراکز کارگری شهر تعطیل شد و جشن روز
 کارگران محلات کارگری را فراگرفت. در
 محله های مجبور آباد، کالی مام قنبران و
 باغ شایگان چندین گروه از کارگران
 ساختمانی، کارگران کارگاههای کوچک و
 چندین رشته دیگر اجتماعاتی تشکیل دادند.
 در یک اجتماع کارگران ساختمانی، درباره
 پیشبرد مبارزه برای افزایش دستمزد کارگران
 این رشته صحبت شد. شرکت کنندگان
 همقول شدند که بعد از اول ماه مه مبارزه

جدی تری را برای افزایش دستمزدها آغاز
 کنند.

صبح روز بعد در میدان کار،
 دستمزدها عملاً بالا رفته بود. همه کارگران
 ساختمانی دستمزدهای جدید را اعلام
 میکردند. در مقابل چک و چانه کارفرما،
 گفته میشد که "دستمزد تعیین شده"
 سمقر

روشن کردن آتش و

جشن در محلات کارگری

روز کارگر، جشن و سرور، محلات
 کارگری شهر را فرا گرفت. در بسیاری
 محلات، آتش روشن شد. در یکی از
 خیابانهای شهر (شهناز) مغازه ها بسته شد.
 در محلات، خانواده های کارگری گرد هم
 آمدند و درباره دردهای مشترکشان صحبت
 کردند. در یک گروهائی، مراسم با یک
 دقیقه سکوت به یاد جانباختگان شروع شد.
 بعد، از دردهای مشترک کارگران و راه
 مبارزه با آن صحبت شد.

یکی از کارگران در مورد گرانی
 صحبت کرد و اینکه کارگران باید خواهان
 افزایش دستمزدها به تناسب تورم باشند و
 به این دستمزدهای ناچیز قناعت نکنند.
 دیگری در مورد مبارزه مشترک کارگران علیه
 سرمایه داری صحبت کرد. یک کارگر زن

درباره فقر طبقه کارگر و نابرابریها در جامعه
 سرمایه داری صحبت کرد و گفت علت فقر و
 بیکاری و دیگر مصائب اجتماعی همان جامعه
 سرمایه داری است. ما باید برای برابری
 تمام آحاد جامعه مبارزه کنیم و در این راه
 از هیچ کوششی دریغ نوزیم. سرمایه داران
 برای مقابله با کارگران دست به قتل، کشتار
 و اعدام کارگران میزنند، اما تجربه نشان
 داده است که کارگران کمونیست از این
 حربه ها باکی ندارند و به مبارزه خود ادامه
 میهند. کارگر دیگری تجربیاتی از مبارزات
 کارگری را بازگو کرد و گفت قدرت طبقه
 کارگر در توان اجتماعی این طبقه است،
 باید کارگران را نسبت به آن آگاه کرد و
 مبارزه با سرمایه داران را سازمان داد.

مربیان جشن و مطالبه

افزایش دستمزدها

از چند روز مانده به اول مه تراکت
 و اعلامیه در سطح شهر پخش شد. در روز
 اول مه کارگران در جمعها و محافل مختلف
 گرد آمدند، درباره مبارزه مشترک کارگران
 و لزوم اتحاد و همبستگی طبقاتی شان
 صحبت کردند. در برخی از این مراسم
 درباره افزایش دستمزدها قطعنامه صادر
 کردند.

"هرجا کارگران با هم بوده‌اند دولت‌ها را به زانو درآورده‌اند!"

اجتماع کارگران فلزکار تهران
در اول مه

عصر روز ۱۱ اردیبهشت حدود ۴۰۰ نفر در محل تعاونی مصرف کارگران فلزکار مکانیک (شعبه چهار راه لشکر) جمع شدند. مراسم ساعت ۶ آغاز شد. بعضی از خانواده‌های کارگری با دسته‌های گل به مراسم آمده بودند. در میان شرکت کنندگان کارتی توزیع شد. بر روی کارت یک گل سرخ و این شعار نقش بسته بود: اول مه روز همبستگی جهانی کارگران مبارک باد!

در محل اجتماع روی دیوارها این شعارها نصب شده بود: دستمزدها با توجه به گرانی و تورم افزوده شود. تصویب قانون کار. یازده اردیبهشت باید رسماً تعطیل گردد. کارگر متفق مشت است، کارگر منفرد انگشت است.

در آغاز مراسم موسیقی پخش شد. چای و شیرینی توزیع شد. بعد سخنرانان به نوبت پشت تریبون قرار گرفتند. سخنرانی اول پیرامون تاریخچه اول ماه مه بود. پس از این سخنرانی، گزارشهای کوتاهی درباره فعالیتهای تعاونی، صندوقهای مالی، و گروه کوهنوردی داده شد. بعضی از کارگران خاطراتی را برای حاضرین نقل کردند. کارگری ۵۰ ساله تجربه‌ای را از یک مبارزه موفق کارگری که خود در آن شرکت داشت نقل کرد.

آخرین سخنران، درباره مشکلات کارگران و لزوم اتحاد صحبت کرد. او گفت: "سال پیش در همین جا ما آرزو کردیم که از شر جنگ خلاص شویم. ولی امسال باید از شر غول گرانی خلاص شویم." وی ضمن اشاره به گرانی و قیمت‌های سرسام‌آور مخارج زندگی، عدم تامین معیشت خانواده‌های کارگری و ارائه آمار و نمودارهایی از خودکشی کارگران و خانواده‌های آنها به خاطر فقر، گرسنگی و بیکاری، با تمسخر اضافه نمود: "دیروز سیل ما کارگران را چرب کرده‌اند! یک بن اعلام کرده‌اند که شامل ۶ کیلو روغن است!" و به وعده و وعیدهای عمل نشده دولت در زمینه

تصویب قانون کار، بیمه بیکاری و غیره اشاره نمود. سپس صحبت‌های خود را با تاکید بر اتحاد و همبستگی کارگری ادامه داد. وی گفت: "هر جا که کارگران با هم بوده‌اند، دولت‌ها را وادار کرده‌اند کوتاه بیایند. به کارگران لهستان نگاه کنید. البته اتحادیه همبستگی، آنهایی را که به دنبال پاپ و کلیسا هستند، قبول ندارم. ولی آنها با هم بودند تا بالاخره دولت را وادار کردند تا اتحادیه را به رسمیت بشناسد. در مسکو رهبران کارگران را دستگیر کرده‌اند، چرا؟ در ترکیه جشن روز کارگر ممنوع است، چرا؟"

سخنرانی این کارگر در میان کف زدنهای ممتد شرکت کنندگان و شعار "اتحاد، اتحاد، اتحاد" پایان یافت. در پایان مراسم اشعاری خوانده شد و گلها در میان شرکت کنندگان پخش شد. این مراسم در ساعت ۸ شب با احساس غرور و شادی کارگران خاتمه یافت.

تعاونی فلزکار مکانیک تهران از سال ۶ تاسیس شده است. تعداد اعضای آن ۱۳۰۰ نفر میباشد. یک شعبه آن در غرب تهران، چهار راه لشکر و شعبه دیگر در شرق، تهران پارس واقع است.

سه ماه اعتراض کارگران در پالایشگاه نفت تهران

اعتراض و مبارزه کارگران پالایشگاه تهران بر سر دریافت‌های پایان سال که از بهمن ماه سال گذشته آغاز شده بود، سه ماه ادامه یافت.

مدیریت پالایشگاه تهران اعلام کرده بود که بجای عیدی و پاداش آخر سال، بن پرداخت خواهد شد. کارگران در اعتراض، دریافت بن‌ها را یکپارچه تحریم کردند. پرداخت بن بعنوان پاداش آخر سال، نمی‌توانست جوابگوی حتی بخش ناچیزی از نیازهای کارگران باشد. کارگران می‌گفتند ما هنوز بخشی از بن سالهای ۶۶ و ۶۷ را دریافت نکرده‌ایم، پرداخت بن یعنی دادن چند عدد قلم، دفتر و شامپو، و این چاره درد ما کارگران نیست. تحریم بن‌ها نشان

اعتراض عمیق تر کارگران بود. هر در و دیوار کارخانه شعارهایی نقش شد که بیان می‌داشت با پایان جنگ، زمان و وقت طرح طلب و خواست کارگران فرا رسیده است.

اعتراض کارگران پالایشگاه نفت تهران، مورد حمایت وسیع و گسترده کارگران نفت در دیگر شهرها قرار گرفت. از جمله کارگران پالایشگاههای شیراز، اصفهان و تبریز به تحریم بن پیوسته بودند.

تحریم یکپارچه کارگران، علیرغم تهدیدات مدیریت ادامه یافت تا اینکه در اوایل اردیبهشت ماه، مدیریت دست به اقدام تازه‌ای زد. شایع شد که برخی کارگران بن‌ها را تحویل گرفته‌اند و چنانچه تحریم ادامه یابد، پرداخت بن نیز قطع خواهد شد. کارگران تصمیم گرفتند بطور جمعی به تحریم بن‌ها پایان داده شود. سه ماه اعتراض و مبارزه گسترده، روحیه تازه‌ای از همبستگی در میان کارگران نفت پدید آورده است.

مبارزه کارگران ارج

ادامه دارد!

مبارزه کارگران اهرجی ارج، برای بازگشت به کار در سال تازه نیز ادامه داشته است. آخرین خبر حاکی است که در سال تازه، کارگران اهرجی ارج، چندین بار بطور دسته جمعی به وزارت کار مراجعه کرده‌اند. به کارگران گفته شده است که تا روشن شدن وضعیت شان به مدت ۶ ماه بیمه بیکاری به آنها پرداخت خواهد شد.

کشت و صنعت هفت تپه

اعتراض به تعویق دستمزدها

آخر فروردین دستمزد کارگران کارخانه کشت و صنعت نیشکر هفت تپه پرداخت نشد. مدیریت کارخانه اعلام کرد که صندوقها خالی است. تعویق در پرداخت دستمزدها برای ۲ هزار کارگر این کارخانه مشکلات زیادی به بار آورده است. کارگران روز ۹ اردیبهشت برای ابراز اعتراض جمعی خود به مدیریت مراجعه کرده‌اند.

اعتصاب در استارلایت

برگردند. وعده داد که روز شنبه در مجمع عمومی آنان حاضر خواهد شد. کارگران با شعار "مجمع عمومی همین حالا!" به او پاسخ دادند. انجمن اسلامی شروع به دخالت کرد. از دست آنها هم کاری ساخته نبود. بالاخره از کارگران خواسته شد برای شنیدن پاسخ مدیریت در سالن ناهارخوری جمع شوند.

اجتماع اعتراضی کارگران به سالن ناهارخوری انتقال یافت. صدای اعتراض کارگران از هر سو بلند بود. اما افراد انجمن اسلامی توانستند با سوء استفاده از ناآمادگی کارگران تریبون را به خودشان اختصاص دهند. رجزخوانی انجمنی ها شروع شد و طبق معمول گفتند که ضدانقلاب در میان کارگران رخنه کرده است! بعد از این رجزخوانی، مدیر عامل در معیت چند انجمنی به سالن وارد شد. او هم اول حرفهای انجمن اسلامی را تکرار کرد. اما اینها پاسخ کارگران معترض و اجتماع کرده نبود. در خاتمه حرفهایش، او بنحوی اعتراضات کارگران و نمایندگان آنها برای طرح طبقه بندی را پذیرفت. قول داد که برای صحبت در مورد "مشکلات" همراه نماینده های طرح طبقه بندی به قسمت ها خواهد آمد.

کارگر اخراجی به سر کار بازگشت!

اعتصاب روز چهارشنبه ۲۷ اردیبهشت، روحیه تازه ای به کارگران داده بود. روز شنبه ۳۰ اردیبهشت هنگامی که کارگران به کارخانه رسیدند، دیدند که از ورود کارگر اخراجی به داخل کارخانه جلوگیری میشود. گروه زیادی از کارگران برای چارهجویی مدتی در جلو در کارخانه ماندند. سپس تصمیم گرفتند به سرکار بروند و به مدیریت اخطار بدهند. اعلام شد چنانچه تا ساعت ۸ صبح، حکم اخراج لغو نشود همه کارگران دوباره دست از کار خواهند کشید. اخطار به نتیجه رسید. روز بعد کارگر اخراج شده دوباره در میان همکاران خود بود!

گوشت خرید! و هادی غفاری جواب داد: "لازم نیست یک کیلو بخرید، نیم کیلو هم برای شما کافیه!" و در جواب به شکایات چند نفر از کارگران از مدیر عامل، پاسخ داد که "مدیر عامل واقعی همینطور است!" او برای فرار از چنگ شکایات، کارگران را به مدیریت حواله داد و به سرعت کارخانه را ترک کرد.

شروع اعتصاب

روز ۲۷ اردیبهشت گروهی از کارگران برای طرح و پیگیری خواستها به دفتر مدیریت مراجعه کردند. یک درگیری میان یکی از کارگران و مدیر عامل پیش آمد. مدیر عامل بلافاصله دستور اخراج کارگر مزبور را صادر کرد. خبر اخراج بلافاصله در کارخانه پخش شد. در قسمتهایی که مردان کار میکنند، کار فوراً متوقف شد. اعتصاب شروع شد. در کارخانه استارلایت کارگران زن و مرد در سالنهای جداگانه ای کار میکنند. آپاراتی جنسی جمهوری اسلامی در این کارخانه به اجرا گذاشته شده است. کارها بصورت "مردانه" و "زنانه" توزیع و تقسیم شده است. ارتباط بین زنان و مردان ممنوع است. این طرح وسیله ای بوده است که اعتراضات و مبارزات دو بخش را منزوی کنند. ظهراً، وقتی که کارگران زن از ناهارخوری برمیگشتند، با اجتماع کارگران مرد مواجه شدند. زنان کارگر بعد از شنیدن خبر وقایع، به صف اعتصاب پیوستند. کارگران زن و مرد، دوش به دوش هم به طرف دفتر مدیریت بحرکت درآمدند.

مجمع عمومی همین الان!

کارگران در سالنهای منتهی به دفتر مدیریت اجتماع کردند. مدیردر حالیکه آشکارا ترسیده بود از اتاق خود بیرون آمد. او با التماس از کارگران خواست به سر کار

روز ۲۷ اردیبهشت کارگران استارلایت دست به اعتصاب زدند. این اعتصاب در ادامه پیکرشته اعتراضات کارگران انجام شد که از ماههای پیش آغاز شده بود. ترمیم وضع دستمزدها و مقابله با زورگوئی های مدیریت در محور این اعتراضات قرار داشت.

نمایندگان طرح طبقه بندی مشاغل و کمیته انضباطی

بدنبال اعتراضات کارگران برای ترمیم دستمزدها، مدیریت پذیرفته بود که مذاکره برای اجرای طرح طبقه بندی مشاغل شروع شود. قرار شده بود که کارگران دو نماینده انتخاب کنند تا رابط آنها با مدیریت و وزارت کار باشد. در طی این مدت، اعتراضات کارگران علیه زورگوئیهای مقامات کارخانه بالا گرفته بود. چند درگیری پیش آمده بود. مدیریت درگیرها را بهانه قرار داده و طی بخشنامه ای تشکیل کمیته انضباطی را اعلام کرد. از کارگران هر قسمت خواسته شده بود که از بین خود افرادی را برای حضور یافتن در این کمیته معرفی کنند. کارگران در اعتراض به تشکیل چنین نهادی، از اجرای بخشنامه سر باز زدند. کارگران در هیچکدام از قسمتها زیر بار نرفتند و کمیته تشکیل نشد. مدیریت نیز از پذیرش ۲ نماینده طرح طبقه بندی مشاغل خودداری کرد. نمایندگان موضوع را به اطلاع کارگران رساندند. معوق ماندن طرح طبقه بندی کارگران را بهش از پیش خشمگین کرد.

آمدن هادی غفاری به کارخانه

۲۶ اردیبهشت هادی غفاری به کارخانه آمد. این سردسته چماقداران حزب الله و سرپرست بنیادی است که مالک کارخانه استارلایت است. عده ای از کارگران او را دوره کردند. صدای شکایت و اعتراض بلند بود. یکی از کارگران گفت: "این چه حقوقی است که به ما میدهند. حتی نمیشود با حقوق یک روز، یک کیلو

دستمزدها فوراً باید افزایش یابند!

یک هفته مبارزه پرشور کارگران در کاشی‌ایرانا

اواخر فروردین کارگران کاشی ایرانا مطلع شدند که چند میلیون تومان توسط ۵ نفر از افراد مدیریت اختلاس شده است. گفته میشد این پول مربوط به بودجه طرح طبقه بندی مشاغل بوده که باید به کارگران پرداخت میشد.

روز شنبه دوم اردیبهشت ماه، مجمع عمومی کارگران تشکیل شد. مدیر در مورد ماجرای اختلاس مورد بازخواست قرار گرفت. او ماجرا را انکار کرد. کارگران مدارک و شواهد خود را رو کردند. اعلام کردند که از امروز اضافه کاری را قطع میکنیم تا موضوع کاملا روشن شود. کارگران بطولیه اعلام کردند که از این پس برای اضافه کاری بجای ۳۵ درصد، باید ۴۵ درصد اضافه پرداخت شود. و بالاخره اعلام شد که راس ساعت ۱۱ یعنی پایان ساعت کار عادی (در ماه رمضان) سرویسها برای بردن کارگران از کارخانه باید آماده باشند. علیرغم مخالفت مدیریت، از طرف رانندگان با این خواسته موافقت شد. راس ساعت ۱۱ کارگران دست از کار کشیدند و محوطه کارخانه را ترک کردند.

شروع کم کاری

روز بعد کارگران مطابق معمول بر سر کار حاضر شدند. مدیریت امیدوار بود که اعتراض کارگران خاتمه یافته باشد. اما بر در و دیوار کارخانه شعارهایی ظاهر شد. کم کاری شروع شد و یکی از کوره های کارخانه از کار افتاد. در این روز تولید به نصف کاهش یافت.

اعلام خواسته ها

روز سوم اعتراض، نوشته‌ای از طرف کارگران در کارخانه نصب شد. خواستهای کارگران اعلام شده بود: اجباری نبودن اضافه کاری و افزایش اضافه کاری به ۴۵ درصد، کاهش ساعت کار هفتگی به ۴۰ ساعت با دو روز تعطیل، و روشن شدن ماجرای اختلاس. اعلام شده بود تا برآورده شدن خواستهای کم کاری عمومی در کارخانه ادامه خواهد یافت.

در این روز درگیریهایی میان کارگران و چند نفر "اعتصاب شکن" پیش آمد. نیروی اعتراض کارگران بر کارخانه مستولی شد و کم کاری با اتحاد عمومی کارگران ادامه یافت.

تعطیلی پنجشنبه

مدیریت زیر بار ماجرای اختلاس، از نشان دادن هر گونه عکس العمل در مقابل اعتراض کارگران عاجز مانده بود. حتی نهادهای اسلامی هم در کارخانه خود را از مدیریت کنار کشیده بودند. روز چهارشنبه ۶ اردیبهشت کارگران به اقدام تازه‌ای دست زدند. تعطیلی پنجشنبه‌ها خواستی بود که کارگران قبلا اعلام کرده بودند. تصمیم گرفتند که این خواست را خودشان عملی کنند. از سوی کارگران اعلام شد که فردا - پنجشنبه کارخانه تماما تعطیل خواهد بود. روز پنجشنبه تعداد معدودی در کارخانه حاضر شدند. تولید تماما متوقف شد و کارخانه عملا تعطیل گردید.

پاسدارها در کارخانه

روز شنبه ۹ اردیبهشت، پیش از شروع ساعت کار پاسدارها در کارخانه مستقر شده بودند. ۲ خودرو مجهز به تیربار جلو در کارخانه ایستاده بودند. کارگران به آرامی وارد کارخانه شدند. گفتگو و شور به آرامی بین کارگران شروع شد. تصمیم گرفته شد که فوراً مجمع عمومی تشکیل شود.

ساعت ۸ مجمع عمومی تشکیل شد. مدیریت در مجمع عمومی حاضر شد. کارگران به حضور پاسدارها در کارخانه اعتراض کردند و مدیریت را در مورد آمدن پاسدارها به کارخانه مورد بازخواست قرار دادند. مجمع عمومی خواستار شد که قبل از هر چیز نیروهای مسلح پاسدار فوراً از کارخانه خارج شوند. بعد از آن مجمع عمومی یکبار دیگر بر خواستهای کارگران تاکید کرد و اعلام نمود که بعد از این وضع اگر کسی دستگیر و یا اخراج شود، کم کاری تا اعتصاب کامل ادامه خواهد یافت.

مدیریت گفت که در حدود اختیاراتش، خواستهای کارگران را میپذیرد. سعی میکند مزایای اضافه کاری را بیشتر

کند، اما افزایش مزایا شکل قانونی نخواهد داشت. افزایش حق سالانه تولید را نیز میپذیرد. همچنین حاضر است کارخانه پنجشنبه‌ها تعطیل شود در صورتیکه روزهای دیگر کارگران نیم ساعت اضافه کار کنند. اما در مورد ماجرای اختلاس و دیگر خواستهای کارگران خود را بی اختیار می‌بندد.

پایان اعتصاب

در لوله سازی شرکت نفت

اعتصاب کارگران لوله سازی شرکت نفت اهواز که روز ۲۴ فروردین ماه شروع شده بود، روز ۳۱ این ماه پایان یافت. مدیریت کارخانه متعهد شد که خواستهای کارگران به مرور عملی شود. خواستهای کارگران اعتصابی عبارت بود از افزایش دستمزدها، پرداخت حقوق و مزایای مربوط به پایان سال و تسریع در دادن سهمیه کولر. خبر این اعتصاب در شماره قبل نشریه کمونیست درج شده است.

سقز: اعتصاب کارگران سنگ بری

اوایل اردیبهشت ماه کارگران سنگ بری سقز (در نزدیکی سیلوی این شهر) دست به اعتصاب میزنند. کارگران اعتصابی خواستار پرداخت بن به جای پول و قطع هر گونه اضافه کاری اجباری بودند. خبر حاکی است که اعتصاب به مدت ۱۰ روز ادامه داشته است و در پایان این ده روز، کارگران توانسته‌اند خواستهای خود را به کارفرما تحمیل کنند.

اعتراض به تعویق دستمزدها

۷۰ نفر کارگران دانشگاه رازی سنندج با تشکیل یک مجمع عمومی به پرداخت نشدن دستمزدهایشان اعتراض کردند. در جلسه مجمع عمومی کارگران، علاوه بر خواست پرداخت فوری دستمزدها، خواستار برخورداری از بیمه های اجتماعی، مزایای کارگران رسمی، یکساله شدن قرارداد های کار، و افزایش دستمزدها شدند.

در پایان مجمع عمومی اعلام شد چنانچه مسئولین در مهلت تعیین شده به خواستهای پاسخ ندهند، کارگران دست به اعتصاب خواهند زد.

دو گزارش

جنازه‌ای به خانه باز می‌گشت. ساعت کار رسمی از ساعت شش و نیم صبح تا دو و نیم بعدازظهر بود. شرکت‌های پیمانکار مجتمع که حدود ۳۰۰۰ کارگر را در استخدام داشتند طبعاً باید تابع این ساعات کار می‌بودند. ولی تقریباً تمامی این شرکتها با وادار کردن کارگران به ۲ ساعت اضافه‌کاری در روز و حتی کشاندن کارگران به کار در روزهای تعطیل، عملاً ساعات کار را به روزی ۱۲-۱۰ ساعت کش می‌دادند. در مقابل این ساعات کار طولانی و طاقت فرسا بویژه در گرمای کشنده تابستان در جنوب، دستمزد ناچیزی از ۱۵۰ تومان تا حداکثر ۳۰۰ تومان بدون هیچگونه مزایای دیگر به کارگران تعلق می‌گرفت.

راه‌اندازی مجتمع

از حدود یکسال پیش همان باند چنایتکاری که در سال ۶۰ چندین هزار نفر کارگر صنایع فولاد را با طرح تعاونی کردن از کار برکنار و اخراج کرد، مجدداً مدیریت مجتمع فولاد را برعهده گرفت. یکی از سردمداران این باند به یمن خوش خدمتیباشی در گذشته، ریاست "ذوب ۲" مجتمع را که اصلی‌ترین قسمت کارخانه است برعهده گرفت. این خدمتگزار سرمایه که همزمان ریاست کارخانه نورد کاویان و یک طرح بزرگ در شرکت نفت را هم عهده‌دار بود از همان آغاز روی کار آمدن ساعت کار را در "واحد ذوب ۲" به ۱۰ ساعت افزایش داد. یعنی ۸ ساعت کار روزانه و ۲ ساعت اضافه‌کاری اجباری و این بهانه خوبی برای شرکت‌های پیمانکاری شد تا قرارداد ۱۰ ساعته با کارگران را رسمیت بدهند. بطوریکه در حال حاضر تمامی شرکت‌های پیمانکار نه بر اساس ۸ ساعت کار و ۲ ساعت اضافه‌کاری، بلکه بر مبنای ۱۰ ساعت کار روزانه با کارگران خود قرارداد می‌بندند.

بعد از پذیرش قطعنامه و ختم جنگ

۴۰ ساعت کار و دو روز تعطیل در هفته شدند. افزایش مزایا، بهبود شرایط کار، انحلال شوراهائی که بدست نمایندگان کارفرمایان افتاده بود، تشکیل شوراهای نمایندگان کارگران، و بالاخره رسمی شدن تمامی کارگران پیمانی، مهمترین مطالباتی بود که کل صنایع فولاد را دربرگرفت. حرکت کارگران به مبارزات و اعتصابات گسترده‌ای منجر شد. یکرشته اعتصابات ممتد از شهریور ۵۸ تا اوایل بهار ۵۹ در فاستر ویلر و دیگر شرکت‌های مجتمع برپا شد. محوطه بزرگ مجتمع صحنه راهپیمائیه و اجتماعات کارگران بود. در روز ۱۸ فروردین ۵۹ کارگران راهپیمائی بزرگ اعتراضی را در شهر سازمان دادند.

همزمان با اعتصابات ۵۸، اخراجها در مجتمع فولاد آغاز شد. گروه‌های متعددی از کارگران اخراج شدند. این اخراجها متوجه در هم شکستن اعتراضات و اعتصابات بود. بسیاری از اخراجها با دستگیری و زندان، همراه بود. تعداد زیادی از فعالین و پیشروان کارگری در زندانهای اهواز به بند کشیده شدند. دستگیری، اخراجها و فضای ترور و ارباب، در سال ۵۹، عقب نشینیهایی را به کارگران تحمیل کرد. بالاخره در سال ۶۰ دولت امکان این را یافت که برای فرونشاندن اعتراضات، یک طرح کامل بیکارسازی در صنایع فولاد را به اجرا گذارد. این طرح در قالب تعاونیها پیاده شد. در نتیجه آن حدود ۶ هزار نفر از کارگران کار خود را از دست دادند.

برای آن بخش از کارگران که باقی مانده بودند، شرایط کار و زندگی رو به وخامت گذاشت. جنگ و شرایط چنگی نیز برای تحمیل بدترین شرایط به کارگران به‌رور به خدمت گرفته شد. ساعت کار روزانه در بسیاری از بخشها به ۱۰ ساعت در روز رسید، که با احتساب زمان رفت و آمد به حدود ۱۲ ساعت در روز بالغ می‌شد. کارگری که ساعت پنج و نیم صبح به سر کار میرفت، ساعت پنج و نیم بعدازظهر در حالیکه تمام رمق جانش گرفته شده، همچون

مجتمع فولاد اهواز

تولید در "صنایع فولاد" اهواز آغاز شد. پس از حدود ۱۴ سال کار تاسیساتی، بالاخره امسال قسمت "ذوب ۲" این مجتمع اولین شمشهای فولاد را به‌رون داد. تاریخچه راه‌اندازی "صنایع فولاد" را استثمار و رنج، عرق چپین هزاران کارگر، و رشته‌ای از اعتراضات وسیع کارگری رقم زده است. "صنایع فولاد" راه‌اندازی شد. راه‌اندازی این مجتمع با دعاوی و مطالبات هزاران کارگری همراه است که در سختترین شرایط کار و معیشت آنرا بنا کردند.

تاسیس مجتمع فولاد اهواز در کیلومتر ۱۰ جاده اهواز - بندر ماهشهر از سال ۵۳ آغاز شد. تاسیسات مجتمع به دهها شرکت پیمانکاری واگذار شد و به‌رور حدود ۱۰ هزار کارگر توسط شرکت‌های پیمانکار در بخشهای مختلف تاسیسات بکار گرفته شدند. بکار گرفتن شرکت‌های پیمانکار عرصه سودجویی وسیعی را برای سرمایه‌داران مختلف باز کرده بود. و برای خود مجتمع فولاد نیز این خاصیت را داشت که با واسطه قرار دادن شرکت‌های پیمانکار از تعهد در مقابل کارگران و شناسائی حتی همان حقوق اولیه و رسمی کارگران شانه خالی می‌کرد. استخدام کارگران توسط این شرکتها بصورت پیمانی صورت می‌گرفت. کارفرما این حق را برای خود نگه می‌داشت که در پایان هر قرارداد سه ماهه اقدام به اخراج کارگران کند. شغل کارگر گرو گرفته شده بود و این معمولاً وسیله‌ای برای اعمال انواع فشارهای دیگر در زمینه دستمزد، ساعت کار، و شرایط کار بود.

قیام ۵۷ در صنایع فولاد نیز مثل تمام مراکز بزرگ صنعتی دیگر با تحولات مهمی همراه بود. مهمتر از هر چیز کارگران در صنایع فولاد اعتراض و مطالبات خود را علناً اعلام کرده بودند و قدرت خود را آزموده بودند. در شرکت پیمانکاری ماشین سازی پارس، کارگران خواست ۵۸ در صد افزایش دستمزدها را طرح کردند. در پیمانکاری فاسترویلر تهرانبی جنوب کارگران خواستار

قدرت طبقه کارگر در تشکل اوست

پالایشگاه آبادان

کار بازسازی پالایشگاه آبادان از آبان ماه ۶۷ آغاز شد. شرکت نفت برای تامین نیروی کار ابتدا از بقایای کارگران خود پالایشگاه آبادان که در ماهشهر و نقاط دیگر مشغول کار بودند و همچنین از کارگران پالایشگاههای تبریز و اصفهان و تهران و غیره استفاده نمود. اما چون نیروی کافی نداشت شروع به استخدام موقت کارگران متخصص و غیر متخصص کرد. طبق قرارداد، کارگران در ازای ۲۵ روز کار متوالی تنها ۵ روز تعطیل بودند. روز کار ۱۲ ساعته بود و شرکت برای استراحت کارگران محلهایی را در آبادان تعیین کرده بود. سه وعده غذای کارگران توسط سلف سرویس پالایشگاه در ساعات مقرر تامین میشد. میزان دستمزد ماهانه با مزایایی که به آن تعلق میگرفت برای کارگران ساده مبلغی بین ۱۰ تا ۱۵ هزار تومان و برای کارگران متخصص رقمی بین ۱۵ تا ۲۵ هزار تومان تعیین شده بود. به همین جهت و بمتابزه بازار کار جدید بسیاری از کارگران بسوی پالایشگاه روانه شدند و به امید دریافت دستمزد بیشتر پیه دوری از خانواده و زندگی در خوابگاهها در آبادان را به تن مالمندند. اما این وضع دیری نپائید و شرکت نفت از بیم آنکه کارگران تحت استخدامش بعدا برایش ایجاد مشکلاتی کنند، انجام مقداری از کارها و نیز استخدام کارگر را به عهده عدهای پیمانکار گذاشت. پیمانکار زالوصفتی بنام "حاج داوودی" پیمانکار

اصلی شد و شرکت نفت دیگر هیچگونه مسئولیتی در قبال کارگران نداشت. پیمانکاران هم شروع به زدن سر و دم حقوقها کردند. بطوریکه حدود ۷۰۰ نفر از کارگران که نخست تحت استخدام شرکت نفت بودند بدلیل کاهش شدید حقوقهایشان استعفا دادند. شدت کار در شرکتهای پیمانکاری و گروههای تعاونی بسیار بالاست و شرایط و امکانات ایمنی بسیار کم است. در بهمن ماه یک کارگر چوشکار از ارتفاع سقوط کرد و جان باخت. در نیمه اول اسفند ماه ۶۷ حدود ۱۵۰ نفر از کارگران "حاج داوودی" در اعتراض به کسر مبالغی از حقوقهایشان جهت استفاده از خوابگاه و غذا دست از کار کشیدند و در محل کار تجمع کردند. کارگران بطور دسته جمعی جلو دفتر پیمانکاران در خارج از در پالایشگاه اجتماع کردند و خواستار رسیدگی به وضعیت حقوقی و همچنین پرداخت دستمزدهایشان شدند. این اعتصاب و تجمع حدود سه روز طول کشید و با وعده و وعید و تهدید به اخراج، کارگران را مجبور کردند به سر کار برگردند. در حال حاضر حدود ۸ هزار نفر در شرایطی سخت و بردهوار در پالایشگاه آبادان به کار مشغولند. آنها تنها در ازای ۲۵ روز کار حق استفاده از ۵ روز مرخصی را دارند. گاهی پس از اتمام کار روزانه ۱۲ ساعته، کارگران مجبورند تا نیمه های شب هم به کار ادامه بدهند. رژیم که دقیقا میخواهد از مسئله "بازسازی" بهره برداریهای سیاسی بکند آنچنان فشار به کارگران در انجام کار هر چه سریعتر را

افزایش داده که عملا آنها را ۲۴ ساعته در خدمت خود درآورده است. برای آنکه تا ۱۲ فروردین واحد شماره ۷۵ پالایشگاه که مخصوص تصفیه نفت سفید و سایر مشتقات نفتی است، آماده راهاندازی شود حتی آن ۵ روز مرخصی در ماه را هم از کارگران دریغ کرده اند. بطوریکه یکی از کارگران اظهار میداشت وی در مدت ۵ ماه کار در پالایشگاه فقط ۳ بار توانسته به مرخصی برود. خلاصه آنچه این "بازسازی" تا بحال به بار آورده فقط و فقط سودههای سرشار و کلان برای دلان نیروی کار، شرکتهای پیمانکاری و زالوصفتان دولتی از یک طرف و رنج و محنت و تباهی روحی و جسمی فوق العاده سریع برای کارگران از طرف دیگر بوده است.

البته این وضعیت، خاص پالایشگاه آبادان نیست. شرکت نفت هم اکنون در تمام پروژههای در دست اقدام خود همین فشار بردهوار را به کارگران وارد میکند. بطوریکه کارگران عملا ۲۴ ساعته در اختیار شرکت هستند. در "پروژه تزریق گاز مارون" در ۸۰ کیلومتری اهواز و تمام ایستگاهها و چاههای نفتی که در اثر چنگ آسب دیده اند همین فشارها به کارگران وارد میشود. خلاصه وضعیت را طوری فراهم کرده اند که کارگران عملا فرصت سر خازندن را هم نداشته باشند. بسیاری از کارگران بر اثر این شدت کار دچار از هم پاشیدگی خانوادگی شده اند. چون با وجود چنین وضعیتی آنها حتی فرصت رسیدگی به خانواده خود را هم از دست داده اند.

خانواده هایتان به ارزش کار خود پی خواهید برد!" آری مجتمع راه اندازی شد. شمش ها یکی بعد از دیگری بیرون آمد. کارگران به ثروتی که بدست خودشان تولید شده، نگاه می کنند، در آن رنجها و مشقات چند ساله را به یاد می آورند. مدیران بازم با شدت و این بار درمورد راه اندازی فاز دوم داد سخن می دهند. اما کارگران میدانند که آنها راه جداگانه ای در پیش دارند. حرکت برای طرح دوباره مطالباتشان و آغاز مبارزه ای جدی تر علیه بردگی مزدی.

میخواهد، فشار کار را بر کارگران افزایش داده اند. در طول سه یا چهار ماه عملا ساعت کار برای کارگران فاز یک به ۱۵ تا ۱۶ ساعت در روز و حتی گاه بیشتر از آن افزایش یافت. مزدوران مسئول وقتی در جمع کارگران قرار می گرفتند برای خاموش کردن آتش خشم و اعتراض کارگران نسبت به این شرایط کار سخت اظهار میداشتند که: "مسئله ای نیست زحمات شما بی پاسخ نخواهد ماند، شما اجر اخروی میگیرید. روزی که بالاخره شمش فولاد از این کارخانه بیرون بیاید و ما به خودکفایی اقتصادی دست پیدا کنیم، شما و

کار راه اندازی مجتمع سرعت بیشتری به خود گرفت و مقامات مسئول کارخانه، همچنان که خواست مقامات بالای حکومتی بود، به منظور استفاده سیاسی و تبلیغاتی تصمیم گرفتند که هر طور شده تا تاریخ ۲۲ بهمن ماه ۶۷ فاز اول را آماده بهره برداری کنند. بدنبال این تصمیم شدت کار افزایش یافت. کارگران تحت استخدام مجتمع به دو شیفت ۱۲ ساعته تقسیم شدند تا کار در تمام طول ۲۴ ساعت ادامه پیدا کند. شرکتهای پیمانکار هم به بهانه آنکه مجتمع انجام کار را در اسرع وقت از آنها



در کردستان انقلابی...

گشت های سیاسی رفقای پیشمرگ

در سنندج، مریوان و دیواندره در ششم اردیبهشت ماه چند واحد از رفقای گردان فواد در تعدادی از روستاهای اطراف شهر مریوان، به یک گشت سیاسی دست زدند. پیشمرگان در ۴ روستای این منطقه حضور یافتند و با مردم این منطقه در مورد اوضاع سیاسی ایران و وضعیت جمهوری اسلامی به بحث و گفتگو پرداختند.

از نیمه دوم اردیبهشت ماه، چندین واحد از پیشمرگان تپ ۱۱ سنندج در منطقه بین مریوان و سنندج گشت سیاسی یک ماهه داشتند. پیشمرگان در میان مردم روستاهای بخشهای "کوماسی"، "سرشوو" و "برهله سارال" حضور یافتند و با برپائی جلسات سیاسی و شرکت در مجامع به توضیح سیاستها و اهداف حزب کمونیست ایران پرداختند. در طول این گشت سیاسی، نیروهای رژیم نتوانستند هیچ اقدام موثری علیه پیشمرگان بعمل آورند.

همچنین پیشمرگان گردان کاوه و گردان ۲۶ سقز در یک گشت سیاسی - نظامی مشترک، از روز ۲۶ اردیبهشت در تعدادی از روستاهای اطراف سقز حضور پیدا کردند. پیشمرگان کومله در این مأموریت خود با زحمتکشان منطقه در مورد مسائل سیاسی ایران و کردستان، گرانی، فقر و فلاکت و لزوم مبارزه علیه جمهوری اسلامی به بحث و گفتگو نشستند و تعداد زیادی تراکت و نشریات حزب کمونیست را پخش کردند. این اقدام پیشمرگان کومله با استقبال گرم زحمتکشان منطقه از پیشمرگان مواجه بود.

سربازان جنایت را تحمل نکردند!

روز ۲۰ اردیبهشت در نزدیکی روستای "بادیناوی" از اطراف پیرانشهر، یکی از پاسداران مستقر در پایگاه، با تیراندازی بسوی یک زحمتکش ساکن این روستا، موجب قتل وی میشود. سربازان مستقر در پایگاه این جنایت را تحمل نکرده و پاسدار مزبور را بهلاکت رساندند.

از افراد رژیم کشته و زخمی شدند. رفقای پیشمرگ و واحدهای تبلیغ همزمان با اجرای این عملیات با مردم مناطق اطراف منطقه عملیاتی به بحث و تبادل نظر نشسته و در میان آنان تراکتهای تبلیغی حزب کمونیست و نشریات و جزوات پخش کردند.

از مجموع ۱۰ پایگاهی که طی این تاریخ مورد تعرض پیشمرگان قرار گرفت، یک پایگاه در منطقه سنندج، یک پایگاه در مریوان، چهار پایگاه در دیواندره، یک پایگاه در سردشت و سه پایگاه در سقز واقع شده‌اند. پیشمرگان کومله در تمام این عملیات ابتکار عمل را در دست داشته و بدون هیچگونه آسیبی، مأموریتهای سیاسی و نظامی خود را به انجام رساندند.

•

۱۰ پایگاه نظامی رژیم زیر ضربات پیشمرگان کومه له قرار گرفت!

از تاریخ ۲۵ اردیبهشت تا ۵ خرداد، در جریان زنجیره فعالیتهای پیشمرگان کومله در نواحی سنندج، مریوان، دیواندره، سردشت و سقز، مجموعاً ۱۰ پایگاه و قرارگاه نظامی رژیم مورد حمله قرار گرفتند. در مجموع این عملیات که توسط رفقای تپ ۱۱ سنندج، گردان فواد، گردان کاوه، گردان سردشت و گردان ۲۶ سقز به اجراء درآمد، خسارات سنگینی به ساختمان این مقرها و پایگاهها وارد گشت و تعداد زیادی

روز پیشمرگ کومه له گرامی باد!

پیشمرگان کومه له از میان کارگران و زحمتکشان کردستان برخاسته‌اند، در راه رهایی زحمتکشان و برای بنیاد نهادن جامعه سوسیالیستی سلاح بر کف گرفته‌اند. یاد و خاطره دلاورها و مبارزه آگاهی بخششان از دل کارگران و زحمتکشان نازدودنی است.

سال ۱۳۵۸ روز ۳۱ خرداد، روز پیشمرگ کومه له اعلام گشت. ده سال از آن موقع میگذرد و در این سالها روز پیشمرگ کومه له، به روزی عزیز و گرامی برای همه مردم زحمتکش کردستان تبدیل شده است.

حمله به یک گروه ضربت

روز ۲۱ خرداد یک واحد گشتی نیروهای رژیم از گروه ضربت "شویسه" در اطراف سنندج که قصد اذیت و آزار مردم روستاهای اطراف را داشتند، مورد تعرض پیشمرگان کومله از تپ ۱۱ سنندج قرار گرفتند. در این عملیات بخشی از واحد گشتی به محاصره پیشمرگان افتاده و بدون مقاومت تسلیم میشوند و سلاح و مهمات آنان که شامل ۳ قبضه کلاشینکف و مهمات مربوطه و یک دستگاه بیسیم بود بدست پیشمرگان افتاد.

آزادی ۳ نفر از زندان کومله

سه نفر از عوامل و همکاران رژیم روز ۳۱ اردیبهشت از زندان کومله آزاد شدند. این سه تن در مهر و بهمن ماه سال گذشته به جرم همکاری با رژیم و اقدام به نفوذ در تشکیلات کومله بازداشت و دستگیر شده بودند.

یک مقر نیروهای رژیم به تصرف پیشمرگان کومله درآمد!

طبق آخرین اخبار رسیده یک مقر نیروهای رژیم در کردستان بطور کامل به تصرف پیشمرگان کومله درآمد. این عملیات که از پیش طرح ریزی شده بود، غروب روز ۲۵ خرداد به اجراء درآمد و طی آن مقر نیروهای رژیم مستقر در روستای "خواشت" به تصرف واحدهای پیشمرگان کومله درآمد. این روستا در ۳ کیلومتری جاده کامیاران - مریوان قرار دارد. در این عملیات ۳ تن از افراد رژیم کشته و ۸ تن به اسارت درآمدند. غنائمی که بدست رفقای پیشمرگ افتاد عبارتند از: ۱۱ قبضه کلاشینکف و ۳، یک قبضه تیربار ژ-۳، یک قبضه آر.پی.جی ۷ همراه با ۲۵ گلوله، ۳۰ هزار فشنگ ژ-۳ و کلاشینکف و ۵۰ عدد نارنجک دستی. رفقای پیشمرگ همگی سالم غنائم و اسرا را از منطقه عملیاتی خارج کردند.

تحریم یکپارچه مراسم فرمایشی رژیم در شهر سقز

روز ۲۴ خرداد مردم مبارز شهر سقز تظاهرات فرمایشی رژیم تحت عنوان "پشتیبانی از رهبری خمینی" را بطور یکپارچه تحریم کردند. تلاش نیروها و مقامات رژیم در این شهر برای برپائی این مراسم از چند روز قبل آغاز شده بود و به مردم اعلام کردند که همه باید در آن شرکت کنند. هرگونه تلاش و کوشش رژیم برای شرکت دادن اجباری مردم شهر سقز در این تظاهرات ناکام ماند. در "تظاهراتی که در این روز برگزار شد، فقط نیروهای رژیم و دانش‌آموزان یک مدرسه راهنمایی دخترانه که بزور به این مراسم کشانیده شده بودند، شرکت داشتند.

اهالی فرمانده مقرر را اخراج کردند.

روز ۱۹ خرداد، فرمانده مقرر نیروهای رژیم در یکی از روستاهای منطقه مریوان که بغاطر توپین و فشار و اذیت و آزار مردم مورد تنفر مردم روستا میباشد، بشدت مورد حمله آنان قرار گرفت. اهالی روستا با جمع‌آوری طوماری خواهان اخراج این مزدور از روستایشان شدند. نیروهای رژیم در مقابل این اعتراض یکپارچه، ناچار شدند به خواست مردم روستا گردن بگذارند.

انفجار مین

یک مین ضد خودرو که در اوایل اردیبهشت ماه از سوی پیشمرگان گردان فواد در یک جاده نظامی در نزدیکی شهر مریوان کار گذاشته شده بود، با عبور یک دستگاه تراکتور تدارکاتی رژیم از روی آن منفجر گشت. در این انفجار تراکتور منهدم شد و راننده آن که یکی از مزدوران رژیم بود بسختی مجروح شد.

گرانی، کمبود، وضع وخیم بهداشت و درمان در کردستان

کمبود اجناس ضروری زندگی مردم و گرانی بیسابقه‌ای که در طول چندین سال گذشته بر زندگی کارگران و زحمتکشان ایران سایه افکنده است، بعد از قطع جنگ نیز با رشدی سریعتر از گذشته ادامه یافته است. قیمت بسیاری از کالاها تا چند برابر افزایش یافته است و میلیونها خانواده کارگری را در برابر گرانی روزافزون محکوم به فقر و فلاکت بازهم بیشتری شده اند. در کردستان نیز همچون سایر نقاط ایران، کمبود کالاهای ضروری و گرانی فزاینده فشار طاقت فرسایی بر زندگی کارگران و زحمتکشان است.

قیمت برخی از کالاهائی که میتوان بهرحال آنها را در مغازها و بازار دید، چنان سرسام‌آور است که کارگران و زحمتکشان تنها با نگاه حسرت بار از کنارشان میگذرند: یک کیلو قند ۱۴۰ تومان. یک کیسه آرد ۱۵۰۰ تومان. یک عدد تخم مرغ ۵ تا ۷ تومان. کبریت ۱۰ تومان. یک کیلو برنج ۱۰۰ تومان. یک کیلو چای ۸۰۰ تومان. یک کیلو گوشت ۲۰۰ تومان. روغن ۵ کیلوئی ۱۰۰۰ تومان. و...

نان، که اصلی‌ترین جزء سفره بی‌روفق هر خانواده کارگری و زحمتکشان است، علاوه بر اینکه بهای آن به میزان بیسابقه‌ای افزایش یافته است، کمبود آرد و کاهش سهمیه آرد نانوخالعها، بنویسه خود سهمیه نان خانوادهای کارگری را هم کاهش داده است. قبلا به هر خانواده در حدود ۱۰ تا ۱۵ عدد نان میرسید ولی اکنون این رقم به ۵ تا ۱۰ عدد کاهش یافته است.

وضعیت دردناک بهداشت و درمان را نیز باید به این وضعیت اسفبار بی‌غذائی و بی‌تامینی زندگی افزود که دست در دست هم زندگی محنت بار اکثریت عظیم کارگر و زحمتکش را در دوره حاضر تشکیل میدهد. سندنچ که یکی از بزرگترین

شهرهای کردستان و با جمعیتی متجاوز ۳۰۰ هزار نفر، تنها دارای یک بیمارستان دولتی است. در این بیمارستان نیز خدمات درمانی همچون یک کالا عرضه میشود و کارگر و زحمتکش بیمار بطور واقعی رنج کشیدن از بیماری خود را بر بستری شدن در این بیمارستان ترجیح میدهد. اینهم از ابتکارات مقامات جمهوری اسلامی است که حتی در بیمارستان دولتی هم شخص بیمار باید خود خرج و وسائل جراحی خود را بدهد!! شخص بیمار باید روزانه ۳۰۰ تومان بابت پول تخت بدهد. هزینه‌های مربوط به تهیه دارو را خود بپردازد. و در صورتی که احتیاج به عمل جراحی داشته باشد باید ۲ جفت دستکش جراحی، سوزن، تیغ، سوند و سایر وسائل جراحی را نیز خود تهیه کند و از بازار آزاد با هزینه گزافی آنرا بخرد!!

حمله مردم به یک جانی مزدور در شهر سنندج، روز ۱۵ اردیبهشت یک کارگر به اسم گل محمد به قصد دادن خون به همسرش به بیمارستان مراجعه میکند. نگهبان، که یکی از مزدوران رژیم بود، از ورود او جلوگیری کرده و پس از یک درگیری کوتاه او را بگلگوله میبندد و موجب مرگ وی میشود. مردمی که شاهد این جنایت بودند به نگهبان حمله میکنند و وی در اثر ضربات وارده دچار خونریزی مغزی میگردد.

زورگوئی شهرداری

در شهر سنندج، مامورین شهرداری برای اراقه "جواز کسب" به دکه‌داران، از هر کدام مبلغی به میزان ۸ تا ۲۰ هزار تومان مطالبه کرده و مقرری‌ای بین ۴۰۰ تا ۲۰۰۰ تومان در ماه بعنوان "حق اجاره" برای آنان تعیین نموده است. مسئولین رژیم اعلام کرده‌اند که "جواز کسب" را تنها به کسانی خواهند داد که تعهد کتبی بدهند هر وقت شهرداری خواست دکه‌ها را جمع کند، هیچ اعتراضی نخواهند کرد!! همچنین تهدید کرده‌اند که در صورت عدم پرداخت این پولها، شبانه بساط دکه‌دارها را جمع‌آوری و مصادره خواهد کرد.

بیمه بیکاری مکفی باید فوراً به همه بیکاران پرداخت شود!

افزایش جمعیت شهرها، پدیدار شدن محله‌های کارگر نشین و زحمتکش نشین، از مهمترین نشانه‌های تغییراتی هستند که طی دهه‌های اخیر، چهره شهرهای کردستان را بشدت تغییر داده است. طیف وسیعی از کارگران شهری، فصلی، مهاجر و کارگران کشاورزی در شهرهای کردستان اسکان گزیدند. به این ترتیب طی سالهای اخیر هرچه بیشتر بر تعداد کارگران و جمعیت محله‌های حاشیه شهرهای کردستان افزوده گشته و این شهرها با کمربندی از محلات زحمتکش نشین احاطه شده است. تعداد زیادی از ساکنین این محلات در آغاز هر سال، اگر در رشته‌های تولیدی موجود در کردستان، کارگاهها، کوره‌پزخانه‌ها و شرکت‌های پروژه‌های ساختمان سازی و راهسازی کاری برای خود "دست و پا" نکنند، در جستجوی کار راهی دیگر شهرهای ایران میشوند و در

معادن، بنادر، کوره‌پزخانه‌ها و پروژه‌های ساختمانی و راهسازی به کار اشتغال می‌ورزند.

علاوه بر تنوع و اشتغال کارگران و زحمتکشان کردستان، همه آنها در زندگی در محلات حاشیه شهرها دارای مشکلات و مصائب مشترکی هستند. این محلات در بدترین شرایط زیستی قرار دارند و دارای خصوصیات مشترکی هستند: فاقد آب و برق، فاقد بهداشت و درمانگاه، منطقه آلوده و بیماری زا، و فاقد مدرسه و امکانات دیگر خدمات شهری.

در این شرایط بد زیستی، کارگر و زحمتکش کرد خستگی کار روزانه و یا چند ماهه خود را از تن بدر میکند و برای دور تازه‌ای از فروش نیروی کارش خود را آماده میکند. در این شماره کمونیست گزارشی از یک محله کارگری در شهر اشنویه میخوانید.

"سیدآباد" اشنویه

این محله در حاشیه و شمال شرقی شهر اشنویه قرار داشته و نزدیک به ۱۵۰۰ خانوار جمعیت دارد. ساکنین این محله را، عمدتاً زحمتکشان روستائی روستاهای حومه شهر اشنویه و بخش سندوس نطقه تشکیل میدهد که بتدریج از این روستاها کنده شده و در این شهر اسکان گزیده‌اند. این محله یکی از بزرگترین و کارگری ترین محلات این شهر میباشد. میتوان گفت ۹۵ درصد ساکنین این محله را خانواده‌های کارگری تشکیل میدهند.

بخش عمده‌ای از این کارگران برای کار به شهرهای خارج کردستان و خصوصاً به کوره‌پزخانه‌های اطراف شهرهای ارومیه، اردبیل و تبریز می‌روند. در سالهای ۶۶ و ۶۷، از تعداد خانوادگانی که به کوره‌پزخانه‌ها می‌رفتند، بدلیل سرپازگه‌ریهای رژیم و فقدان امنیت جانی و مالی، کاسته شده بود. بخش دیگری از کارگران این محله در شهر اشنویه به کار در کارگاههای بلوک سازی، ساختمان سازی و دستفروشی می‌پردازند. زنان کارگر این محله نیز در فصل‌هایی از سال که محصولات کشاورزی برداشت میشود،

به کار کشاورزی در روستاها و باغهای اطراف شهر مبادرت می‌ورزند. زنان و دختران خردسال در رشته کشاورزی عمدتاً به کارهایی همچون نخود چینی، علف هرز چینی و برداشت سیب و چغندر می‌پردازند.

بخش عمده ساکنین این محله بعد از روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی در آن اسکان گزیده‌اند. در این محله بدلیل فاصله زیادش از شهر اشنویه، قیمت زمین چندان بالا نیست و همچنین بدلیل اینکه این محله امکان گسترش بیشتر را دارد و در اطراف آن زمینهای مسطح فراوان است، هر روز تعداد بیشتری از کارگران و زحمتکشان تنگدست به آن روی آورده و در یک تکه زمین، یک چهار دیواری برای زندگی خود و خانواده شان می‌سازند.

آب لوله کشی و برق در بخش قدیمی محله بیشتر یافت میشود. در بخشهای تازه ساخت محله، تنها تعدادی از منازل دارای آب لوله کشی و برق میباشند. میتوان گفت که تقریباً یک سوم منازل این محله، فاقد آب لوله کشی و برق هستند. فقدان آب و برق بدلیل هزینه‌های بالای آنهاست.

هر منزلی که بخواهد از تامین آب یا برق برخوردار شود، باید قبل از هر چیز ۱۰ هزار تومان بابت خرید امتیاز آن به شهرداری بپردازد. هزینه سیم کشی و لوله کشی و سایر مخارج متعاقب آن نیز شخصی و بر دوش "متقاضی" است. مجموعه اینها هزینه‌های بسیار سنگینی است که معمولاً خارج از قدرت مالی ساکنین این محله است.

خانواده‌های کارگری‌ای که از عهده پرداخت هزینه تامین آب و برق برنمی‌آیند، ناچار میشوند برای تامین آب مورد نیاز خود از یک منبع آب عمومی، در روز چندین مرتبه مسیر طولانی‌ای را طی کنند. ساکنین این محله تاکنون به شیوه‌های گوناگون از قبیل جمع‌آوری طومار علیه وضعیت نامناسب آب و برق محله اعتراض نموده‌اند.

این محله فاقد شبکه فاضلاب است و هر خانواده‌ای بالاجبار در حیاط منزل خود اقدام به حفر چاه کرده است. این محله دارای دو خیابان است که هیچکدام از آنها آسفالته نیست. کوچه‌های محله نیز غیرآسفالته است و شن ریزی نشده است. مجموعه این عوامل، محیط زندگی محله را بسیار کثیف و غیربهداشتی، و به محلی برای بروز و شیوع انواع بیماریها تبدیل کرده است.

در این محله تنها یک مدرسه ابتدائی وجود دارد. از کودکان، مدارس راهنمایی و دبیرستان، درمانگاه، خط اتوبوس و غیره خبری در میان نیست. تنها یک نانوالی در این محله وجود دارد که از صبح تا ظهر برای مردم و از ظهر به بعد برای نیروهای رژیم نان تامین میکنند.

دو پایگاه نظامی نیروهای رژیم در حاشیه منازل و انتهای محله، دایر شده است. نیروهای رژیم از سال ۶۴ با فشار و ارباب تواستند بخشی از ساکنین این محله را به نگهداری اجباری وادار کنند. اما در پائیز ۶۶ در نتیجه مبارزات و اعتراضات وسیع مردم منطقه علیه سیاست ضد انقلابی نگهداری اجباری، نیروهای رژیم مجبور به برچیدن بساط نگهداری اجباری شدند.

مرگ بر سرمایه، مرگ بر امپریالیسم!



گرامی باد یاد جانباختگان راه سوسیالیسم

کمونیستها جان باختگان خود را در راه‌های ارتقای مذهب و مذهب نمی‌بچند، زیرا جانباختاری در راه‌های لازم برای طبقه‌ای است که هر روز هراسناک‌تر می‌شود و پیروزانش میلیونها زن و مردش در کارخانه‌ها، معادن و مزارع و در کل بدویتی که بورژوازی آن را جا می‌دهد است، می‌میرند و زنده می‌شوند.

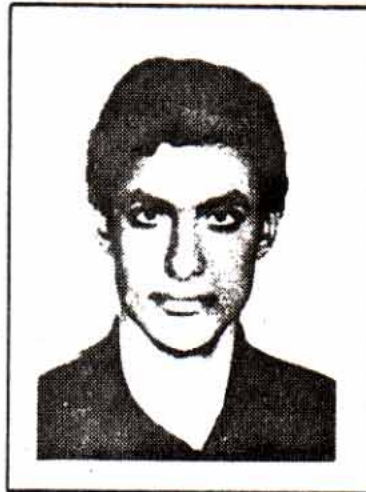
جان باختگان کمونیست گرامی و فراموش‌ناشدنی اند، زیرا در راهی تا به آخر چنگیده و با زنا پستانده اند که خود گرامی و مقدس است؛ راه‌های طبقه‌کار و رگروکل بشریت از نظام استعماری و سرمایه‌داری و بی‌افکندن جامعه‌ای نوین و ثابته انسان آزاد.

اگر کمونیستها در زندگی هر روز خود را موزگاری رگروکل در راه مبارزه با کمونیستها می‌دانند، کمونیستها می‌دانند که قهرمانان در این راه به استقبال مرگ می‌شتابند گرامی ترین آموزگار اند، زیرا آنان استیمال، زبونی و ناتوانی بورژوازی و بی‌حاصلی دستگا و قهرورکوب او را در برابر راه استوار کارگران انقلابی به روشنترین وجه به ثبوت میرسانند. گرامی باد یاد جان باختگان راه سوسیالیسم!

درد بر انقلابیون کمونیستی که در سنگرهای کردستان انقلابی و در سیاه چالهای جمهوری اسلامی جان خود را در راه آزادی و سوسیالیسم فدا کردند.

رفیق

حسن عجم



رفیق حسن عجم از جمله انقلابیون کمونیستی بود که در بحبوحه یورش عنان گسیخته حکام اسلامی در سال ۶۱، در مقابل جوخه تیرباران قرار گرفتند. او از زمره کسانی بود که با مقاومت و ایستادگی پرشورشان سنت مقاومتی را در سیاه چالهای جمهوری اسلامی بنا نهادند که این حکومت سیاه علیرغم تمام خشونت و قساوتش هنوز هم نتوانسته آنرا درهم بشکند. رفیق حسن عجم در سال ۱۳۳۲ در یک خانواده کارگری در شهر آبادان متولد شد. دوران تحصیلش را در همین شهر گذراند. پرورش در یک خانواده کارگری، وجود فضای سیاسی و مبارزاتی در خانواده و آشنایان پیرامونش، خیلی زود او را به صف مبارزه انقلابی علیه حکومت شاه کشاند. اوایل دهه پنجاه بود که برای ادامه تحصیل به دانشکده علم و صنعت رفت و خیلی زود در جریان اعتراضات دانشجویی آن سالها بعنوان چهره‌ای فعال و مبارز درخشید. و در همین رابطه هم مورد شناسایی مزدوران ساواک قرار گرفت و در سال ۵۲، دستگیر و زندانی شد. حدود دو سال حبس، تلاش برای استمرار مبارزه در زندان و زندگی در کنار بسیاری از مبارزان انقلابی و کمونیست قدیمی و مجرب در زندان، مسیر زندگی رفیق حسن را بیشتر به سمت مبارزه‌ای انقلابی و حرفه‌ای کشاند. آزادی از زندان برای او فرصتی بود

عجم - که او نیز در اردیبهشت سال ۶۲ تیرباران شد و از کارگران پیشرو پالایشگاه بود که بعد از قیام هم به عضویت در شورای سراسری کارکنان صنعت نفت انتخاب گردید - او را هرچه بیشتر به سمت فعالیت و مبارزات مستقل کارگری می‌کشاند.

در این دوره رفیق حسن به همراه برادرش علی و همسر او رفیق فریده یوسفی، از فعالین سازمان رزمندگان بودند. آنها بعدها در جریان اشعاب سازمان رزمندگان، به جریان مارکسیسم انقلابی آن پیوستند و خود از پرچمداران این حرکت شدند.

متأسفانه رفیق حسن بسیار پیش از آنکه بتواند در این راه تمام انرژی و توانش را بکار گیرد، در سال ۶۰، توسط مزدوران جمهوری اسلامی دستگیر شد. زندان یکبار دیگر عرصه مبارزه رفیق حسن عجم شد، و این بار مبارزه‌ای سخت‌تر که استواری و صلابتی قوام یافته‌تر را می‌طلبد.

رفیق حسن عجم از چهره‌های مقاوم و روحیه بخش زندان بود. سرانجام در بهار سال ۶۱، در حالیکه شعار "زنده باد سوسیالیسم" اش فضای خفقان و سرکوب زندان را درمی‌نوردید، تیرباران شد. نزدیکانش پیکر بیجان او را در حالیکه هنوز مشتاپاش گره کرده بود، در گورستان "پلشویکها" یافتند. و به این ترتیب رفیق حسن عجم، انسانی شریف و آزاده، که تجسم صداقت، فداکاری و رزمندگی کمونیستی بود، در آخرین لحظات زندگی نیز استوار و سرفراز به آرمانهایش وفادار ماند. یادش گرامی باد!



که تلاش انقلابی خود را از سر بگیرد و در متن تلاطمات اجتماعی که از اواخر سال ۵۵ و ۵۶، آغاز گردیده بود، با شور و علاقه به فعالیت بپردازد. رفیق حسن عجم از زمره کمونیستها و مبارزینی بود که به گفته همه نزدیکان و دوستانش هدفی بجز مبارزه بر علیه ناپرابری‌های اجتماعی و برپایی کمونیسم نداشت. او رفیقی صمیمی، ساده و پر انرژی بود.

دوره قیام، در شهر آبادان یکی از چهره‌های فعال بود که در هر اعتراض و تجمعی شرکت میکرد. اغلب اوقات او را سوار بر دوچرخه‌اش میدیدی که به شتاب می‌رود تا اعلامیه‌هایی را به دست رفقای که باید پخش کنند برساند و یا در جمعها و محافل مبارزی که دست اندر کار سازمان دادن اعتراضات توده‌ای و کارگری آن دوره بودند شرکت کند. نزدیکی و آشنایی رفیق حسن با برخی از چهره‌های مبارز و سرشناس پالایشگاه نفت آبادان از جمله برادرش علی

رفیق

آمنه پرستار

روز ۸ مرداد ۶۷، رفیق آمنه پرستار پس از دوره‌های طولانی بیماری و ناراحتی‌های جسمی ناشی از فشار و سختیهای زندان و شکنجه در اسارتگاههای جمهوری اسلامی، جان خود را از دست داد.

رفیق آمنه سال ۱۳۳۰ در خانواده‌ای زحمتکش در یکی از روستاهای اطراف سقز متولد شد. فقر و تنگدستی خانواده و ازکار افتادگی پدرش، کار و تلاش همه اعضای خانواده را برای گذران زندگی می‌طلبید. او از همان دوران کودکی بخشی از این بار را بر دوش می‌کشید.

در سالهای ۵۶ و ۵۷، آمنه زن زحمتکش و آگاهی بود که در هر اعتراض و مبارزه مردم برای رهایی از ستم و نابرابری شرکت میکرد. بعد از قیام سال ۵۷ در مبارزات مردم شهر سقز بر علیه جمهوری اسلامی شرکت کرد و در سال ۵۹ برای ادامه و گسترش فعالیت سیاسیاش با کومه ارتباط گرفت. او از انجام هر کار و وظیفه‌ای که برای پیشبرد اهداف انقلاب و مبارزه انقلابی کارگران و مردم زحمتکش مفید بود کوتاهی نمیکرد. جمع‌آوری کمک مالی، دارو و وسائل درمانی و حتی تامین اسلحه و مهمات و ارسال خبر و گزارش برای کومه، کوششهای از فعالیت رفیق آمنه بعنوان هوادار کومه بود. رفیق آمنه تمام تلاش و توان خود را برای انتقال دانسته‌های خود و تجربیات مبارزاتی‌اش به زنان زحمتکش بکار میگرفت و عنصری فعال در کار آگاهگرانه در میانشان بود.

رفیق آمنه، اسفند ۶۳ به جرم دفاع و هواداری از کومه توسط مزدوران رژیم دستگیر شد. شکنجه‌های بیرحمانه و ضدانسانی جنایتکاران رژیم، که بدن او را بکلی فلج کرد، نتوانست هیچ خللی در اراده او بر ایستادگی در مقابل این جانپان از گور برخاسته وارد آورد. سال ۶۴ از زندان آزاد شد ولی هیچگاه سلامتی خود را باز نیافت و پس از سه سال دست و پنجه نرم کردن با عوارض شکنجه‌های درخیمان رژیم و مرگ، عاقبت قلب پاک او از حرکت باز ایستاد.

یاد رفیق آمنه پرستار را که قربانی جنایات و توحش حکومت اسلامی سرمایه‌داران گشت گرامی میداریم.

رفیق

عبدالله محمدی

رفیق عبدالله محمدی یکی از زحمتکشان انقلابی و شناخته شده در شهرهای سنندج، دیواندره و روستاهای اطراف آن بود که پس از ماهها مقاومت در زندانهای دیواندره و قزل حصار و تحمل شکنجه و اذیت و آزار مزدوران جمهوری اسلامی، سرانجام در ۱۹ خرداد سال ۶۲ تیرباران گردید.

رفیق عبدالله هنگامی که جانباخت ۵۶ سال داشت. او انسان شریف و آگاهی بود که سالهای طولانی مشقت و سختی زندگی و مبارزه با ظلم و نابرابری را تجربه کرده بود. رفیق عبدالله از سالهای پیش از قیام، که در روستاهای اطراف سنندج زندگی میکرد، در میان دوستان و آشنایانش بعنوان کسی شناخته میشد که نسبت به ستم کشیدگی و بی حقوقی مردم زحمتکش در این جامعه معترض بوده و در مقابل حافظان و مدافعان این نظام تمکین نمیکرد.

او در سالهای ۴۷ و ۴۸ در ارتباط با برخی اعضاء و فعالین قدیمی کومه قرار گرفت و با سیاستها و اهداف این سازمان آشنا شد. او طی سالها این پیوند خود را حفظ کرد و به افق مبارزاتی روشن تری دست پیدا نمود. در سالهای قیام از چهرهای پرشور مبارزات توده‌ای علیه رژیم شاه بود.

بدنبال یورش جمهوری اسلامی به شهرهای کردستان و سرازیر شدن نیروهای سرکوبگر به شهرها و مناطقی که توسط نیروی مسلح مردم زحمتکش و انقلابی اداره میشد، اسلحه بردوش گرفت و به صفوف پیشمرگان کومه پیوست. او در این دوره در شهر دیواندره، در چندین ماموریت سازمانی برای بسیج مردم زحمتکش منطقه علیه تهاجم رژیم جمهوری اسلامی به کردستان شرکت کرد.

فعالیت سیاسی او معنایی اجتماعی داشت و به همراه خود تعداد زیادی از

مردم زحمتکش که در ارتباط با او بودند بتدریج به مبارزات انقلابی می‌پیوستند. مزدوران رژیم و عواملش به این سبب حساسیت زیادی نسبت به فعالیت این زحمتکش انقلابی و کمونیست از خود نشان میدادند. وی در سال ۶۱ توسط نیروهای رژیم دستگیر و در زندانهای دیواندره و قزل حصار زیر شکنجه‌های ضدانسانی قرار گرفت.

رفیق عبدالله مدت زیادی تحت شکنجه قرار گرفت و یک دستش را زیر این شکنجه‌ها از دست داد. روحیه مقاوم و استوار او در زندان زبانه‌زد همگان و قوت قلبی برای دیگر همزنجیرانش بود. رفیق عبدالله روز ۱۹ خرداد ۶۲ در زندان قزل حصار تیرباران شد. استواری و رزمندگی او در تمام طول زندگی‌اش، خصلت نمای زندگی و مبارزه طبقه‌ای بود که اعتراضش به استثمار و بیعدالتی پایان ناپذیر و پویاست. در ششمین سالگرد جانباختنش یاد عزیزش را گرامی میداریم.

درگذشت دو تن از پیشمرگان کومه

دو تن از پیشمرگان کومه، رفقا صالح زندی و علی کهنپوشی به ترتیب در تاریخ های ۲۰ اردیبهشت و اوایل خردادماه، بر اثر بیماری جان خود را از دست دادند. رفیق صالح زندی، پس از یک بیماری طولانی، در بیمارستان مرکزی کومه درگذشت. رفیق علی کهنپوشی (که از سال ۵۹ تا سال ۶۳ در صفوف پیشمرگان کومه مبارزه میکرد) مبتلا به بیماری قلبی بود و در اوایل خرداد ماه امسال در یکی از کمپ‌های پناهندگی کشور آلمان غربی درگذشت. بدنبال این واقعه تاسف بار، تعدادی از پناهندگان ایرانی در اعتراض به رفتار مقامات آلمان نسبت به پناهندگان سیاسی و بخصوص پناهندگان بیمار، و با خواست بهبود وضعیت رفاهی و بهداشتی پناهندگان، از تاریخ ۸ خرداد تا ۱۱ خرداد دست به تحصن زدند. این تحصن از طرف تعدادی از نیروهای سیاسی مترقی و پناهندگان مقیم آلمان مورد پشتیبانی قرار گرفت.

ما درگذشت این دو رفیق را به خانواده آنان و همچنین به رفقای حزب در کردستان تسلیت می‌گوییم.

انگلس

جنبش‌های کارگری (۳)

فصلی از کتاب وضع طبقه کارگر

ثمره قیام، گسست قاطعانه پرولتاریا از بورژوازی بود. چارتیست‌ها تا بحال عزم خود را برای متحقق کردن منشور مردم به هر قیمتی، حتی یک انقلاب، پنهان نکرده بودند. بورژوازی که به یکباره به خطری که هر گونه دگرگونی قهرآمیز برای موقعیت خود وی داشت پی برده بود، دیگر حاضر به شنیدن کلامی درباره قهر فیزیکی نبوده و می‌خواست که بوسیله فشار اخلاقی به اهداف خود دست پیدا کند. کوئی فشار اخلاقی چیزی بجز تهدید مستقیم یا غیر مستقیم به استفاده از قهر فیزیکی است. این یکی از نکات مورد اختلاف بود، هر چند که این اختلاف با اظهارات بعدی چارتیست‌ها (که حداقل به همان اندازه بورژوازی قابل اطمینانند) مبنی بر آنکه آنها هم از توسل به قهر فیزیکی اجتناب خواهند کرد رفع گردید. نکته دوم و اصلی مورد اختلاف، که جوهر چارتیسم را آشکار کرد، مساله لغو قوانین غله بود. بورژوازی در این مساله مستقیماً ذینفع بود و پرولتاریا در آن نفعی نداشت. از اینرو چارتیست‌ها به دو حزب تجزیه شدند، که برنامه‌های سیاسی شان ظاهراً شباهت داشت. ولی با این وجود احزایی کاملاً متفاوت بوده و امکان اتحاد با یکدیگر را نداشتند. در اجلاس ملی بیرمنگام، در ژانویه سال ۱۸۴۳، استورژ نماینده بورژوازی رادیکال پیشنهاد کرد که اسم منشور از اساسنامه جامعه چارتیست حذف شود. ظاهراً به این دلیل که این اسم به نشانی از خاطرات خشونت دوران قیام تبدیل گشته بود. اما این نشانه سالها وجود داشت و آقای استورژ تا به آزمون چیزی علیه آن نگفته بود. کارگران با حذف اسم مخالفت کردند و وقتی که آقای استورژ در اقلیت ماند، این عضو شایسته کواکرها ("انجمن دوستان" که در قرن هجدهم درست شد و طرفدار سادگی پوشاک و سادگی گفتار و حذف القاب اشرافی بود. - م) به یکباره وفادار (به نظام - م) گشته، از سالن خارج شد و "جامعه حق رای کامل" را در بورژوازی رادیکال بوجود آورد. خاطرات دوران قیام آنچنان برای بورژوازی ژاکوبین نفرت آور شده بودند که او حتی اسم حق رای همگانی را به عنوان مسخره حق رای کامل تغییر داد. کارگران به او خندیدند و به آرامی کار خود را دنبال کردند.

از این زمان چارتیسم یک امر خالصاً کارگری شد که از همه عناصر بورژوائی تصفیه گشته بود. نشریات مربوط به جریان حق رای کامل از قبیل ویکی دیسپچ، ویکی کرونیکل، اکزمینر و غیره بتدریج لحن بی حال سایر نشریات لیبرال را گرفتند، از تجارت آزاد دفاع نمودند، لایحه ده ساعت کار روزانه و همه مطالبات خاص کارگری را مورد حمله قرار دادند و سعی کردند که رادیکالیسم شان تماماً به فراموشی سپرده شود. در تمام برخوردها بورژوازی رادیکال با

مترجم: فرهاد بشارت

بورژوازی لیبرال علیه کارگران همدست شد و کلاً مسئله قانون غله را، که برای انگلیسیها همان مسئله تجارت آزاد است، مشغله اصلی خود ساخت. بدین ترتیب آنها تحت نفوذ بورژوازی لیبرال قرار گرفتند و الان هم نقشی بس رقت آور ایفاء میکنند.

در مقابل، کارگران چارتیست با تلاشی مضاعف به دفاع از همه مبارزات پرولتاریا علیه بورژوازی برخاستند. رقابت آزاد آنقدر باعث رنج کشیدن کارگران شده است که مورد نفرت آنها باشد، و نمایندگان آن، یعنی بورژوازی، دشمنان قسم خورده کارگران هستند. کارگر از آزادی کامل رقابت چیزی بجز ضرر و زیان نمیتواند انتظار داشته باشد. مطالباتی که تا بحال از جانب کارگران مطرح شده‌اند، لایحه ده ساعت کار روزانه، حمایت از کارگران در مقابل سرمایه‌دار، دستمزدهای خوب، موقعیت تضمین شده، الغاء قانون جدید مستمندان، همه اینها که کاملاً مثل "شش نکته" به چارتیسم تعلق دارند مستقیماً علیه رقابت آزاد و تجارت آزاد هستند. پس جای تعجب نیست که کارگران علاقه‌ای به تجارت آزاد و الغاء قوانین غله ندارند (حقیقتی که برای بورژوازی انگلستان قابل فهم نیست)، و در حالیکه نسبت به مسئله قانون غله حداقل کاملاً بی تفاوت هستند نسبت به طرفداران آن عمیقاً خصمگین میباشد. این مساله دقیقاً نقطه‌ایست که در آن پرولتاریا از بورژوازی و چارتیسم از رادیکالیسم جدا میشود. و خرد بورژوائی اینرا نمیتواند بفهمد، چون نمیتواند پرولتاریا را بفهمد.

تفاوت بین دموکراسی چارتیستی و همه دموکراسی سیاسی بورژوائی سابق در همینجاست. چارتیسم اساساً سرشتی اجتماعی دارد و یک جنبش طبقاتی است. شش ماده منشور که برای بورژوازی رادیکال آغاز و پایان مسئله است، و در بهترین حالت به معنای تحقق برخی اصلاحات بیشتر در قوانین خواهد بود، برای پرولتاریا صرفاً وسیله‌ای برای اهداف والاثری است. "قدرت سیاسی ابزار ما، سعادت اجتماعی هدف ما" هم اکنون شعار مبارزاتی واضحاً اعلام شده چارتیست‌ها است. "مسئله قاشق و چنگال" استغاف واعظ که در سال ۱۸۲۸ حقیقتی را در مورد فقط یک بخش از چارتیستها بیان مینمود، در سال ۱۸۴۵ حقیقتی در مورد همه آنهاست. در بین چارتیست‌ها دیگر سیاستمدار صرف وجود ندارد. هر چند که سوسیالیسم آنها هنوز بسیار تکامل نیافته است، با وجود اینکه فعلاً راه حل اصلی آنها برای از میان بردن فقر سیستم تقسیم زمین است، که پیدایش صنعت آنرا پشت سر گذاشته، و هر چند که خواسته‌های اصلی عملی آنها ظاهراً ماهیتی ارتجاعی دارند، اما همین مطالبات و اقدامات در بر گیرنده یک انتخاب برای آنهاست. آنها یا باید یکبار دیگر اسیر قدرت رقابت شوند و اوضاع سابق را احیاء کنند و یا باید خود تماماً بر رقابت غلبه کرده و آنرا ملغی نمایند. از سوی دیگر وضع ناروشن کنونی چارتیسم، جدائیش از حزب صرفاً سیاسی، ایجاب میکند که خصلت مشخصه آن، یعنی جنبه اجتماعی، حتماً تکامل یابد. گرایش به سوسیالیسم اجتناب ناپذیر است، بخصوص اینکه بحران بعدی کارگران را به نیروی استیصال محض به سمت راه حل‌های اجتماعی، در عوض راه حل‌های سیاسی، سوق خواهد داد. و با توجه به رونق کنونی صنعت و

عمومی طبقه کارگر شود، و حتی باید برای مدتی کوتاه به بازگشت به مواضع چارتیستی تمکین کند. ولی سوسیالیسم حقیقتاً پرولتری که از درون چارتیسم گذر کرده، عناصر بورژوازیاش تصفیه گشته و به شکلی درآمد که هم‌اکنون در افغان تعداد زیادی از سوسیالیست‌ها و رهبران چارتیست (که تقریباً همه‌شان سوسیالیست (۱) هستند وجود دارد، در مدت زمان کوتاهی، باید نقش مهمی در تاریخ تکامل مردم انگلستان بازی میکند. سوسیالیسم انگلیسی که بنیادهایش بسیار وسیعتر از سوسیالیسم فرانسوی است از نظر تئوریک از آن عقب مانده، و باید برای مدتی کوتاه به موضع فرانسوی باز گردد تا بعداً بتواند از آن فراتر رود. در این فاصله فرانسوی‌ها هم تکامل خواهند یافت. سوسیالیسم انگلیسی قاطع‌ترین بیان بی‌دینی رایج در میان کارگران را بدست میدهد. بیانی آنقدر قاطع که گاه توده کارگران که بطور خودبخودی و عملاً بی‌دین هستند، از آن جا می‌خورند. اما اینجا هم ضرورت کارگران را وادار خواهد کرد تا بقایای عقاید دینی را هم کنار بگذارند. کارگران روشن و روشن‌تر درک خواهند کرد که این عقاید صرفاً تضعیفشان کرده و آنها را،

ضرورت کارگران را وادار خواهد کرد تا بقایای عقاید دینی را هم کنار بگذارند. کارگران روشن و روشن‌تر درک خواهند کرد که این عقاید صرفاً تضعیفشان کرده و آنها را، مطیع و وفادار به طبقه مملک خون‌آشام، به تسلیم شدن در مقابل سرنوشت میکشاند.

مطیع و وفادار به طبقه مملک خون‌آشام، به تسلیم شدن در مقابل سرنوشت می‌کشاند.

بنابراین می‌بینیم که جنبش کارگران به دو بخش چارتیست‌ها و سوسیالیست‌ها تقسیم شده است. چارتیست‌ها که از نظر تئوریک عقب‌تر و کمتر تکامل یافته‌اند، در عوض تماماً پرولترهای اصیل و نمایندگان طبقه خودشان هستند. سوسیالیست‌ها که دوراندهش‌ترند و راه حل‌های عملی برای غلبه بر استیصال مطرح می‌نمایند، از آنجا که بدواً از بورژوازی مایه گرفته‌اند قادر به آمیختن کامل با طبقه نیستند. وحدت سوسیالیسم با چارتیسم، باز تولید کمونیسم فرانسوی به روش انگلیسی‌گام بعدی است که هم‌اکنون آغاز شده است. طبقه کارگر فقط آزمون که اینها به نتیجه برسند رهبر فکری واقعی انگلستان خواهد بود. در این فاصله تحول سیاسی و اجتماعی پیش خواهد رفت و این حزب جدید و این حرکت تازه چارتیسم را پرورش خواهد داد.

این بخشهای مختلف کارگران یعنی تری‌دیویونیست‌ها،

تجارت حداکثر در سال ۱۸۴۷ و شاید در سال ۱۸۴۶ بحرانی فرا خواهد رسید. بحرانی که از نظر وسعت و خشونت از همه بحرانیهای قبلی فراتر خواهد رفت. کارگران، طبیعتاً، منشور خودشان را پیش خواهند برد، ولی در این بین ذهنشان در مورد بسیاری چیزها که بوسیله منشور میتوانند تحمیل کنند، و امروزه به آنها وقوف بسیار کمی دارند، روشن‌تر خواهد گشت.

در این میان آزی‌تاسیون سوسیالیستی هم به پیش میرود. سوسیالیسم انگلیسی در اینجا تا آن حد که بر طبقه کارگر تأثیر میگذارد مورد توجه ماست. سوسیالیست‌های انگلیسی خواستار کاربست تدریجی مالکیت عمومی در کلتی‌های وطنی (اشاره به جوامع اشتراکی است که سوسیالیست انگلیسی رابرت اوون و پیروانش در خود انگلستان ایجاد کرده بودند - م) هستند که دو تا سه هزار نفر را در بر میگیرند و اعضای این کلتی‌ها هم به کشاورزی و هم به صنعت می‌پردازند و از حقوق و آموزش برابر بهره‌مند میشوند. آنها خواستار تسهیلات بیشتر برای طلاق، ایجاد یک دولت خردمند، آزادی کامل عقیده، لغو مجازات و جایگزین کردن آن با یک رفتار خردمندانه با مجرمین هستند. اینها طرحهای عملی آنهاست و ما با اصول تئوریک آنها در اینجا کاری نداریم. ابداع‌کننده سوسیالیسم انگلیسی یک کارخانه‌دار بنام اوون بود و در نتیجه، هر چند که نهایتاً خواستار از بین رفتن تضاد بین بورژوازی و پرولتاریاست، در روشهای مدارای بسیار نسبت به بورژوازی و بی‌عدالتی بسیار نسبت به پرولتاریا را در پیش می‌گردد.

این سوسیالیست‌ها کاملاً سر براه و مسالمت‌جو هستند، نظام کنونی ما را، با تمام بدی‌هایش، به این دلیل می‌پذیرند که هیچ روش دیگری را (برای تغییر آن - م) بجز جلب افکار عمومی قبول ندارند. در عین حال آنقدر جزم‌الدیش هستند که هیچ امیدى به پیروزی آنها، و اصولشان، آنطور که فعلاً تدوین گشته‌اند، وجود ندارد. آنها در حالیکه از انحطاط اخلاقی طبقات پائین شکوه میکنند قادر نیستند که عنصر ترقی را در این انحلال‌نظم اجتماعی کهنه ببینند و حاضر نیستند قبول کنند که فساد ناشی از منافع خصوصی و عوامفریبی طبقه مملک به مراتب بیشتر است. آنها هیچ تکامل تاریخی را قبول ندارند و می‌خواهند که ملت را فوراً یکسبه وارد کمونیسم بکنند، بدون آنکه سیر اجتناب‌ناپذیر تحول سیاسی به نقطه‌ای برسد که چنین دگرگونی ممکن و لازم گردد. البته آنها دلیل خشم کارگران علیه بورژوازی را می‌فهمند ولی این نفرت طبقاتی را، که گذشته از هر چیز تنها محرکه معنوی است که کارگر را به هدف نزدیک‌تر میکند، بی‌ثمر می‌شمرند. آنها در عوض یک انسان‌دوستی مجرد و عشق به عموم را موعظه میکنند که به مراتب برای اوضاع کنونی انگلستان بی‌ثمرتر است. آنها فقط به یک تکامل روانی، تکامل انسان انتزاعی و رای همه روابط با گذشته، اعتقاد دارند. حال آنکه تمام دنیا، و به‌همراه آن تک‌تک انسانها، بر این گذشته استوار هستند. در نتیجه این سوسیالیست‌ها خیلی انتزاعی و خیلی متافیزیکی هستند و کار زیادی از پیش نمی‌برند. عضوگیری آنها بخشا از طبقه کارگر است. آنها توانسته‌اند یک بخش بسیار کوچک از طبقه کارگر، البته شامل آکاهترین و استوارترین عناصر آن، را به خود جلب کنند. سوسیالیسم در حیات کنونی‌اش هیچگاه نمی‌تواند امر

(۱) طبقاً سوسیالیست به معنی عمومی آن و نه به تعبیر خاص اوونستی - توضیح انگلس در چاپ آلمانی سال ۱۸۹۲.

جنبش‌های کارگری (۳)

قرار داده و با علاقه و موفقیت به مطالعه‌اش می‌پردازد. در این رابطه بخصوص سوسیالیست‌ها کارهای اعجاب‌آوری برای آموزش پرولتاریا کرده‌اند. آنها آثار ماتریالیستی فرانسوی مانند هلوتیوی، هولباخ، دیدرو و غیره را ترجمه کرده و به‌مراه بهترین نوشته‌های انگلیسی با چاپ ارزانی منتشر کرده‌اند. زندگی مسیح اشتراس و مایملک پرودون را هم تنها پرولترها می‌خوانند. شلی، این نابغه و پیشگو، و بایرون، با لطافت آتشین و طنز تلخ نسبت به جامعه موجود، نیز اکثر خوانندگان خود را در میان پرولتاریا دارند. بورژواها فقط چاپ‌های سترون و چاپ‌های مخصوص خانواده، که مطابق با ریاکاری‌های اخلاقی امروز سانسور شده‌اند، را نگه میدارند. دو متفکر بزرگ فلسفه کاربردی اخیر، یعنی بنت هام و گادوین و بخصوص این دومی تقریباً ملک طلق پرولتاریا هستند. هر چند که بنت هام صاحب مکتبی در بورژوازی رادیکال است، اما باز تنها پرولتاریا و سوسیالیست‌ها بوده‌اند که موفق به تکامل دادن آموزش‌های او شده‌اند. پرولتاریا براین اساس ادبیاتی، که عمدتاً بصورت نشریه و جزوه می‌باشد، بوجود آورده که از نظر محتوی از

چارتیست‌ها و سوسیالیست‌ها، گاه متحداً و گاه جدا از هم به ابتکار خودشان مدارس و کتابخانه‌های متعددی برای ارتقاء آموزش فرهنگی تاسیس کرده‌اند. همه نهادهای سوسیالیستی و تقریباً همه نهادهای چارتیستی، و همچنین خیلی از اتحادیه‌ها، دارای چنین موسساتی هستند. به کودکان در این موسسات یک تربیت اصیل پرولتری، بدور از هر گونه تاثیرات بورژوازی، داده میشود و در کتابخانه‌ها فقط یا تقریباً نشریات و کتب پرولتری موجود است. این موسسات برای بورژوازی بسیار خطرناک هستند. بورژوازی موفق شده است که تعدادی از این موسسات، مثلاً آموزشگاه‌های مکالمه‌ها، را از زیر نفوذ پرولتاریائی خارج کند و آنها را به ارگانهای اشاعه علمی که برای بورژوازی مفید هستند تبدیل نماید. اکنون در این موسسات علوم طبیعی آموزش داده میشوند که ممکن است کارگران را از مخالفت نسبت به بورژوازی منحرف کرده و احتمالاً امکاناتی در اختیارشان بگذارد که برای بورژوازی اختراعاتی پول ساز بکنند. حال آنکه آشنائی با علوم طبیعی برای کارگران الان کاملاً بی‌فایده است، چرا که او به یمن وسعت شهری که در آن ساکن است و ساعات کار طولانی اغلب طبیعت را حتی به چشم هم نمی‌بیند. در این موسسات اقتصاد سیاسی موعظه میشود که قبله‌اش رقابت آزاد است. نتیجه و جوهر این آموزش برای کارگر عبارت از این است که او هیچ کاری منطقی‌تر از تسلیم شدن به مرگ از گرسنگی نمیتواند بکند. اینجا همه آموزشها مطیع‌کننده و بی‌حال بوده و در خدمت سیاست‌ها و مذهب حاکم قرار دارند، و از اینرو برای کارگر چیزی بجز یک فراخوان مداوم به اطاعت آرام، دست روی گذاشتن و تسلیم سرنوشت شدن نیستند.

همه کارگرانی که در صنایع شاغلند بنحوی از انحاء به مقاومت در مقابل سرمایه و بورژوازی جلب شده‌اند. همه آنها در این نکته متفق‌القولند که بمثابه کارگران، طبقه‌های خاص با منافع و اصولی ویژه و نگرش خاص، در تقابل با همه مملکین، را تشکیل میدهند.

کل ادبیات بورژوازی بسیار پیشرفته‌تر است. بعداً در این باره بیشتر صحبت خواهیم کرد. نکته دیگری را نیز باید متذکر شد. کارگران کارخانه، و بخصوص کارگران مناطق صنایع نساجی، هسته اصلی جنبش کارگری را تشکیل میدهند. لانکاشایر، و بخصوص منچستر، پایگاه نیرومندترین اتحادیه‌های کارگری، مرکز چارتیسم و دربر گیرنده بیشترین سوسیالیست‌هاست. هر قدر که سیستم کارخانه‌ای در یک رشته از صنعت نفوذ کرده باشد بهمان نسبت هم کارگران شاغل بیشتری در جنبش کارگری شرکت می‌نمایند. هر اندازه که تقابل بین کارگران و سرمایه‌داران تندتر باشد به همان اندازه هم آگاهی پرولتری در میان کارگران شفاف‌تر است. استادکاران کوچک بهرمنگام، هر چند که از بحرانها متضرر میشوند، هنوز در میانه ناخوشایند معرکه بین چارتیسم پرولتری و رادیکالیسم کاسیکاران ایستاده‌اند. ولی بطور کلی همه کارگرانی که در صنایع شاغلند به نحوی از انحاء به مقاومت در مقابل سرمایه و بورژوازی جلب شده‌اند. همه آنها در این نکته متفق‌القولند که بمثابه کارگران، نامی که به آن می‌بالند و خطابی معمول در جلسات چارتیستی است، طبقه‌های خاص با منافع و اصولی ویژه و نگرش خاص، در تقابل با همه مملکین، را تشکیل میدهند و اینکه توان و ظرفیت پیشرفت ملت در این طبقه نهفته است.

طبیعی است که توده کارگران کاری به این آموزشها نداشته باشند و به کتابخانه‌های پرولتری بروند و به مباحثی علاقه نشان دهند که موضوعشان مستقیماً مربوط به منافع خود آنهاست. آنگاه بورژوازی از خود راضی میگوید "من حرف خودم را زدم و خود را نجات دادم" (از ما گفتن بود - م) و با تحقیر پشت به طبقه‌های میکند که "لفاظی خشمگین عوامفریبان بدخواه را به فواید آموزش جدی ترجیح میدهند." ناگفته نماند که سخنرانی‌های متعدد و بسیار پرشنونده، بخصوص در موسسات سوسیالیستی، در مورد موضوعات علمی، زیبایی شناسانه و اقتصادی نشان میدهند که کارگران چقدر به آموزش جدی، بشرطی که با لفاظی مغرضانه بورژوازی مخلوط نشده باشد، علاقه دارند. من بارها شاهد بوده‌ام که چطور کارگرانی که کت‌های مخملی‌شان از نشان و امیرفت، با دانشی بیش از آنچه که اغلب بورژواهی "تربیت شده" آلمانی دارند، درباره زمین شناسی، نجوم و موضوعات دیگر صحبت میکردند. اینکه تا چه اندازه پرولتاریای انگلستان موفق به کسب تربیتی مستقل شده است بخصوص با این حقیقت روشن میگردد که خوانندگان آثار دوران ساز ادبیات نوین فلسفی، سیاسی و شعری تقریباً فقط کارگران هستند. بورژوا، اسیر شرایط اجتماعی و پیشداوری‌های مرتبط با آن، در مقابل هر چیز که واقعاً راه ترقی را هموار نماید بر خود می‌لرزد و به دعا و ورد خواندن متوسل میشود، ولی پرولتر با چشم‌هایی باز آنرا مورد توجه

عبدالله مهدی

دورنمای فعالیت ما در کردستان

میدهد، یک مشکل واقعی را در سازمان کردستان حزب ما تشکیل میدهد.

قابل درک است که در این شرایط مساله افق و دورنمای کار ما اکثرا و بطور "خود بخودی" با تشکیلات علنی کومله و فعالیت و آینده آن یکی گرفته میشود. (و در این اواخر با دوره تاکتیکی پایان جنگ ایران و عراق مربوط میشود.)

شکی نیست که حفظ، تحکیم و گسترش تشکیلات علنی و نیروی پیشمرگ کومله بعنوان بازوی مسلح کارگران در مبارزات سیاسی و طبقاتی کردستان یکی از وظائف مهم حزب کمونیست است. بنابراین پرسش هایی که در قبال این جنبه از کار ما بعمل آیند، کاملا جدی و مهمند و باید پاسخ دقیق خود را بگیرند. (بعلاوه اثرات ختم جنگ ایران و عراق بر این شکل از فعالیت ما نیز باید بدقت بررسی شوند.)

اما پیش از پاسخگویی به این گونه مسائل و در عین حال برای دادن جواب درست به آنها بدوا باید خود صورت مساله را "تصحیح" کرد: دورنمای فعالیت ما در کردستان بهیچوجه به تشکیلات علنی، نیروی پیشمرگ و کار مسلحانه محدود نمیشود و مولفهای اصلی ترسیم این دورنما نیز از شرایط تاکتیکی حاضر استنتاج نمیشوند. تنها با پاسخ درست به کل افق سیاسی حزب کمونیست در کردستان، و تنها در پرتو یک افق جامع کارگری بطور کلی، است که این مساله هم مکان درست خود را خواهد یافت.

زمینه و شرایط فعالیت ما در کردستان

میتوان گفت که تبدیل شدن به حزب اعتراض اقتصادی و اجتماعی کارگران بطور کلی برای تمام حزب کمونیست یک هدف محسوب میشود. اما پیشینه و شرایط اجتماعی که سازمان کردستان حزب ما در آن بسر میبرد، موقعیت، شرایط مساعد، و نیز نوع موانعی که با آن روبرو است، همه چا عینا مشابه نیست. بنا بر این باید ابتدا این شرایط و خصوصیات را، ولو در شکل کلی آن، شناخت و بررسی کرد. این ها باختصار عبارتند از:

الف - اعتبار و نفوذ اجتماعی کومله بطور کلی. کومله از نظر نفوذ و اعتبار

و باشکاهها و غیره و غیره اساسا به ابتکار و با پیشقدمی خود همین حزب پا گرفته و رشد کرده اند. حزبی که توسط رهبران و فعالین کارگری خود با هزار رشته با این سازمانهای گوناگون مربوط و مرتبط است. حزبی که کل این مبارزه را با مبارزه در راه انقلاب کارگری و حکومت کارگری پیوند میدهد و بهم مرتبط میکند.

بعنوان مثال، همانطور که ج.ا. یا هر رژیم سیاسی دیگر در ایران نمیتواند در مورد مساله حق تعیین سرنوشت و مطالبات خلق کرد یک تصمیم اساسی بگیرد بدون اینکه موضع کومله را در نظر بگیرد (اعم از اینکه بخواهد آنرا خنثی کند و یا با آن به توافق و مصالحه ای برسد)، باید در زمینه روبرو شدن با طبقه کارگر و مطالبات کارگری نیز وضع بهمین منوال در آید.

حصول چنین هدفی در میان مدت برای حزب کمونیست در کردستان کاملا مقدور، عملی و در دسترس است. و این باید مضمون تلاشهای ما در دوره آتی باشد.

در عین حال و بر این مبنا حزب ما در کردستان باید حزب رهبر و بویژه سازمانده کل جنبش انقلابی و اعتراضی عمومی برای مطالبات رفاهی زحمتکشان، برای حق تعیین سرنوشت، برای حقوق زنان، برای بسیج دموکراسی انقلابی، برای سازماندهی حاکمیت انقلابی باشد.

ممکن است گفته شود که اینها مورد توافق همه است. اما تمام بحث بر سر شناخت موانع ذهنی و عملی عدم پیشرفت مطلوب و مورد نظر در این راه و راهگشایی برای آنست.

واقعیت اینست که این تنها افقی نیست که وجود دارد و یا دقیقتر بگوییم این افقی نیست که بر مبنای آن عمل میشود و مبنای استنتاج پراتیک روزمره و دائمی ما در عرصه های گوناگون قرار میگیرد.

معطوف شدن به "سازمان خود" به معنای محدود این کلمه - که در مورد کومله بطور مشخص معنایش سازمان علنی مسلح است - به بهای کم رنگ شدن جنبه اجتماعی - طبقاتی وسیع و پایه ای کار ما، که بنا به تعریف اساسا فلسفه وجودی ما را تشکیل

ترسیم دورنمای فعالیت ما در کردستان و آینده آن بی شک یکی از مسائل مهم پیشرویی حزب کمونیست ایران است. این البته کاری است که در اصولی ترین وجوه آن در قطعنامه های کنگره ششم کومله انجام گرفته است. با اینهمه بنظر نمیرسد هم اکنون درک کاملا واحدی از این موضوع و از اینکه کدام دورنما و کدام فعالیت مورد نظر است و چگونه باید به آن رسید، وجود داشته باشد. در واقع همین نیز به طرح مجدد این بحث مبرمیت ویژه ای میدهد.

کدام دورنما؟

اگر بخواهیم در یک کلام تصویری از آینده هدفمند حزب ما، شکل مطلوبی که حزب کمونیست باید در کردستان به خود بگیرد، به دست بدهیم، باید بگوییم که حزب کمونیست باید به حزب اعتراض اقتصادی و اجتماعی طبقه کارگر تبدیل شود؛ حزب اعتراض واقعی خود کارگران در مبارزات اقتصادی روزمره و دائمی برای بهبود شرایط کار و معیشت، حزب اعتراض و مبارزه کارگران علیه ستمهای اجتماعی گوناگون و در عین حال حزب اعتراض و مبارزه متحد و طبقاتی کارگران به کلیت جامعه سرمایه داری موجود.

ما در اینجا نه از حزبی که راجع به مسائل کارگری صحبت میکند، یا از مطالبات اقتصادی کارگران "دفاع" مینماید و غیره، بلکه از حزب خود کارگران، از حزبی که با نفوذترین و در عین حال گسترده ترین رهبران و فعالین کارگری را با خود دارد، صحبت میکنیم. حزبی که باین ترتیب خود درگیر و در خط مقدم مبارزه اقتصادی و روزمره خود کارگران است و طرف حساب معتبر این مبارزه و مطالبات در مقیاس کردستان است. حزبی که موافقت و یا مخالفت آن با موضوعات این مبارزه میتواند با مال تاثیر قطعی در رد یا قبول آنها توسط توده کارگران داشته باشد. حزبی که در ارتباط معنوی و سیاسی نزدیکی با سازمانهای کارگری گوناگون قرار دارد. سازمانهای کارگری ای که خود از اتحادیه ها و شوراهای و مجامع عمومی گرفته تا صندوقها و تعاونی ها و کلوبها

در درون کارگران تبدیل کند و نه کارگران را با تشکلهای و سازمانهای گوناگون و متنوع با هم و با این جریان کمونیستی بهم مرتبط کند. ما در این زمینه از ظرفیتهای بالقوه مان بهرمانت عقب هستیم. اشکال وقتی بزرگتر جلوه میکند که بدانیم ما عملادر مسیر طبیعی و باصطلاح "خود بخودی" بر طرف کردن سریع و موثر این نقیصه هم قرار نداریم.

اما این فاکت، این شکاف، که خود باندازه کافی گویاست، فقط نشان میدهد که چگونه ما هنوز نتوانسته ایم حیزمان را به مثابه یک تشکیلات معین با نیازها و الزامات طبقه کارگر تطبیق دهیم و تلاش در این زمینه تا چه حد موضوعیت و ضرورت دارد. در کردستان به دلیل نفوذ سیاسی بسیار گسترده و با توجه باینکه حزب ما باصطلاح با کارگر احاطه شده است، این شکاف و این ناهمخوانی با شدت بیشتری به چشم میآید.

از لحاظ تحلیلی، این عقب ماندگی، این ناهمخوانی، چیزی جز بقای میراث سنت و پراثیک چپ غیر کارگری نیست. این تناقض و بقای آن تاکنون و علیرغم زمینه مساعد و نفوذ سیاسی چشمگیر و فزاینده حزب کمونیست، نشان میدهد که چگونه ما با وجود فاصله بزرگ ایدئولوژیک و سیاسی و غیره از چپ سنتی ایران، از طرف دیگر هنوز قادر نشده ایم مکان اجتماعا متفاوتی را که یک حزب کمونیست کارگری باید داشته باشد، احراز کنیم. و چگونه این مانع ما را در یک قدمی متحقق کردن یک تحول مهم سیاسی در جامعه کردستان، تحولی که بیشک سرنوشت سالهای سال آتی را تحت تاثیر خود قرار خواهد داد، متوقف کرده است.

عوامل عینی و واقعی ای، که ریشه در تاریخ دهه اخیر کردستان و کومه له دارند و تشریح آنها در حوصله این مقاله فشرده نیست، وجود دارند که زمینه کمابیش پادوام و بازتولید شونده ای را برای یک نگرش و یک شیوه عمل خاص فراهم کرده اند. نگرشی که کومه له را در عمل تنها و یا بطور عمده در ایجاد محدود سازمان پلافاصله در دسترس و آشنا - یعنی بطور ویژه سازمان علنی مسلح - می بیند و ایجاد اجتماعی و طبقاتی کار خود را از خاطر میبرد و یا کم رنگ و فرعی میکند.

بقای این درک محدود و رواج آن جز

اداره امور به دست مردم کردستان در عین حال که همواره امکان و ظرفیت مطرح شدن اجتماعی نوعی مبارزه برسر قدرت سیاسی را با خود دارد، باعث وجود توازن قوای کمابیش متفاوتی بین مردم و حکومت در قیاس با بقیه ایران شده که این بنوبه خود به کل جنبش انقلابی و به جنبش مطالباتی کارگران و به سازمانهای توده ای کارگران توان مبارزه و مانور و تحمیل بیشتر موجودیت و فعالیت خود را میدهد.

ه - وجود مبارزه مسلحانه در کردستان و باز شدن این شکل از مبارزه سیاسی و اجتماعی طی ده سال گذشته. این عامل که خود یکی از جنبه های موقعیت سیاسی عمومی در کردستان است، تاثیرات بزرگی نه فقط در مبارزات سیاسی در جامعه کردستان بطور اعم بلکه در درجه نفوذ، اتوریته، اشکال فعالیت و سنتهای سیاسی و مبارزاتی کومه له بطور اخص باقی گذاشته است. این، اعتبار و نفوذ عظیمی به کومه له داده و کارگر کرد را نیز از پشتگرمی و از حس داشتن یک بازوی مسلح که چه امروز و چه بویژه فردا میتواند وارد عمل شود برخوردار کرده و به وی اعتماد به نفس ویژه ای داده که یک نیروی صرفا در اپوزیسیون فاقد آنست. او همواره قدرت گیری و حاکمیت خود را عملی تر و مقدرتر می بیند.

نقاط ضعف و موانع

حال باید پرسید ما در رابطه با دورنمای مطلوب مورد بحث در چه موقعیتی هستیم؟ آیا در قبال هدف مذکور در جای شایسته و مناسب و یا در مسیر صحیحی قرار داریم؟ و اگر نه، اشکال کجاست؟ موانع کدامند؟

اولین واقعیتی که بلافاصله مانند یک نقص جدی در کار ما به چشم میآید - و البته گفتن آن بهیچوجه تازگی ندارد - اینست که نفوذ معنوی و سیاسی کمونیسم و بطور مشخص حزب کمونیست در کردستان بهیچوجه بادرجه سازمان یافتگی آن در میان طبقه کارگر و نیز درجه سازمان یافتگی خود طبقه کارگر و جنبش کارگری همسنگ و متناظر نیست. بعبارت دیگر حزب ما با وجود برخورداری از موقعیت منحصر بفرد در میان کارگران کردستان - که خود محصول سالها تلاش است - هنوز نتوانسته نه کمونیسم را به یک جریان کاملا متشکل و سازمان یافته

اجتماعی در مکانی قرار دارد که هیچ حزب و جریان کمونیستی در ایران تاکنون به آن نرسیده است. آنچه باید سالها سخت برایش تلاش کرد، امروز، به یمن همین تلاش، برای کومه له در دسترس است. نفوذ معنوی عظیم و محبوبیت عمیق و صمیمانه کومه له نزد توده ها بالقوه به کومه له ظرفیت فراتر رفتن از مقیاسهای خرد در مبارزه سیاسی به سمت اقدامات و فراخوانهای بزرگ و توده ای را میدهد.

ب - مسلط بودن گرایش کمونیستی - اگر نگوییم منحصر بفرد بودن آن - در جنبش کارگری در کردستان که از لحاظ سیاسی و تشکیلاتی با حزب کمونیست و کومه له تداعی میشود. این پلاننازع بودن گرایش سوسیالیستی در میان فعالین و رهبران و پیشروان کارگری در کردستان اگر چه در عین حال نشان از کمتر پیچیدگی و کمتر پختگی جنبش کارگری در کردستان دارد و نباید مورد ستایش یکجانبه قرار گیرد، اما میتواند سنگ بنای بزرگی برای ساختن یک حزب نیرومند و با نفوذ کارگری - کمونیستی در کردستان باشد.

در واقع شکل گیری کومه له و طبقه کارگر و عروج آنها اجتماعا و تاریفا بهم جوش خورده اند. پروسه خودآگاهی طبقه و وقوف آن به موقعیت خود از فعالیت سیاسی کومه له جدایی ناپذیر است. اغراق نیست اگر بگوییم که کارگر کرد با کومه له و از طریق کار آگاهگرانه و تبلیغاتی گسترده آن احترام و ارزش خود را شناخته و به حقوق خود پی برده است. این یک ارتباط سیاسی و روحی عمیق بین کومه له و کارگر کرد ایجاد کرده است که بیشک سخت ترین آزمایش ها، سرکوبهای بورژوازی و دورانیهای اختناق را تاب خواهد آورد.

ج - خصوصیات محلی و نقاط ضعف و قوت خود طبقه کارگر و جنبش کارگری که باید در استنتاج وظایف و سیاستهای کنکرت (منجمله در مورد ایجاد سازمانهای کارگری) مورد عنایت قرار گیرد. بهر رو تا آنجا که باین بحث مربوط میشود، این قضیه بر روی چگونگی کار و نه نفس آن میتواند موثر باشد.

د - موقعیت سیاسی عمومی در کردستان. وجود جنبش مردمی علیه رژیم اسلامی و برای کسب حق تعیین سرنوشت و

بیان و شکل دیگری برای پدیده ندیدن و غفلت کردن، ولو در عمل و بطور "خود بخودی"، از نیروی اجتماعی بزرگ کارگران کردستان نیست که با اشتیاق و پشتیبانی در پیرامون کومه گرد آمده و هر روز بیشتر گرد می آید. این نگرش که خود را نه در اعتقادات و یا پلتفرم سیاسی مشخص و متمایز بلکه اساسا در عملکرد و پراتیک "خودبخودی" نشان میدهد، بناگزی به نوع معینی از دورنما، نوع معینی از مشغله ها و اولویت ها، نوع معینی از عملکرد رهبری، و نوع معینی از الگوها و روشهای عملی و غیره میانجامد و بنا براین طی یک دوره عملا به پراتیک دیگری - غیر از آنچه در خور یک جریان واقعا کارگری است - منجر میشود.

اما این روش رایج و "خود بخودی"، جز با نقد آگاهانه و با تغییر هدفمند پراتیک، اولویت ها، مشغله ها و جهت گیریهای عملی جای خود را به روش دیگری نخواهد داد.

ایجاد تحول و مضمون آن

این وضعیت باید عوض شود. این تناقض، این شکاف بین یک نیاز اجتماعی - طبقاتی و یک ظرفیت عظیم با عملکرد و پاسخگویی نارسای تشکیلات ما که خود در عین حال موجب مهمی در بکار نیفتادن و بحرکت در نیامدن همه توان جنبش کارگری و نیز همه توان جنبش توده‌ای و انقلابی کردستان است، باید هر چه زودتر از میان برداشته شود.

این وضعیت تحت هر عنوانی توجیه شود، معنای دیگری به جز باقی ماندن ما در قلمرو رادیکالیسم غیر کارگری ندارد و ما را به چیز دیگری جز متحول کردن طبقاتی و تمام عیار آن فرا نمیخواند.

آنچه برای چه سنتی و روشنفکری در واقع شکل طبیعی هستی و موجودیت، و یک روش مالوف زندگی است، برای ما تناقض دردناکی است که باید با یک نقد قاطعانه و یک تعهد سرسختانه به تغییر عملی آن به نفع طبقه کارگر حل شود.

کمونیسم جنبش اجتماعی کارگران علیه نظام سرمایه داری است و حزب کمونیست متشکل کننده این حرکت اجتماعی و طبقاتی و بخش سازمان یافته و تحزب پذیرفته آست. تلاشی که هم اکنون در حزب کمونیست ایران

برای تبدیل حزب موجود به یک چنین حزبی جریان دارد، تلاش برای اینکه حزب موجود را از منتهاالیه چه ایران به مکان واقعی خود در میان طبقه کارگر و بعنوان جزء ارگانیک این طبقه سوق دهد، تلاش برای اینکه گسست از چه سنتی ایران تنها یک گسست نظری و ایدئولوژیک نبوده بلکه یک گسست اجتماعی تمام عیار باشد و برای همیشه تاریخ کمونیسم ایران را اجتماعا از تاریخ جنبش های رفرمیستی و ناسیونالیستی روشنفکران بورژوازی و خرده بورژوازی ایران جدا کند، این تلاش باید فعالیت حزب کمونیست در کردستان را هم کاملا در بر بگیرد.

حزب کمونیست ایران در همه جا و همه عرصه‌های فعالیت خود منجمه در کردستان باید افق و دورنمای خود را از هدفهای این تلاش و این مبارزه بگیرد.

همه اشکال فعالیت، روشها، سنتها، و نیز همه تاکتیکهای سیاسی و مواضع سیاسی حزب باید بتواند ربط خود را به این هدف و این دورنما نشان دهد و مشروعیت دوام خویش را از آن استنتاج نماید.

هر طرز تلقی دیگری که بهر دلیل تناقض و محدودیت کنونی را توجیه کند و تداوم دهد، تنها به معنای بی اعتنایی به نیازهای سیاسی و اجتماعی طبقه کارگر و به خود پذیرفتن سرنوشتی است که چه سنتی ایران در آن قرار دارد.

مشغله و اولویت، الگوها، روشهای عمل، امکانات، کادرها، آرایش و تقسیم کار و نوع فعالیت رهبری کومه، همه و همه باید در پرتو یک افق جامع کارگری از نو مورد باز بینی و شکلیندی قرار گیرند.

این تحول و یا باصطلاح این تغییر ریل بخشی از کل تلاش برای تحقق کمونیسم کارگری است. و تنها در این صورت است که ما میتوانیم بگوئیم گسست اجتماعی و طبقاتی خود را از چه رادیکال غیر کارگری واقعا متحقق کرده‌ایم.

آنکس که معتقد است و میخواهد در دنیایی که همه انواع سوسیالیسم های بورژوازی و غیر کارگری دارند زوال و سقوط خویش را به نمایش میگذارند، یک کمونیسم واقعا متفاوت کارگری را برگزیند، آنکس که میخواهد از چه سنتی روشنفکری و خرده بورژوازی به تمامی بگسلد و سنخ و نوع خود را یکی عوض نماید، کسیکه میخواهد واقعا

کوش شنوایی برای درک نیازهای طبقه کارگر داشته باشد و به این نیازهای فزاینده و متنوع پاسخ عملی بدهد، کسیکه قصد دارد بورژوازی را شکست دهد و آلترناتیو ناسیونالیستی - بورژوازی را اجتماعا از میدان بدر کند، آن کس باید با تمام وجود و پرشورانه برای متحقق کردن تحولی که ما را به چنین مسیری میاندازد، مبارزه کند.

ما بطور کلی از متناسب کردن حزب کمونیست با اهداف طبقاتی و با پایه اجتماعی کمونیسم یعنی کارگران، از تبدیل آن به ظرف مناسب فعالیت کارگران و از فراهم کردن ملزومات برای تبدیل این حزب به یک حزب کارگری - کمونیستی تمام عیار صحبت میکنیم و خود این را ابزار مبارزه برای عملی کردن آن تحولات سیاسی و اجتماعی میدانیم که انقلاب کارگری منوط به آنهاست. تحقق این امر در کردستان چنین تغییر ریل و تحولی در کارکرد ما را میطلبد.

این فقط یک "مزیت" جدید برای فعالیت ما نیست، بلکه بدون این تحول ما قادر به انجام وظایف سیاسی و طبقاتی خود نخواهیم بود. این شرط لازم پیشبرد اهداف اجتماعی‌ای است که ما برای آن می جنگیم. کومه باید به "حزب بزرگ ما" به معنای اجتماعی و طبقاتی آن یعنی کل طیف رهبران و فعالین کارگری و کارگران مبارز و پیشرو معطوف شود، به مسائل آن پاسخ دهد، برای آن تعیین خط مشی نماید، و خود را به منابه رهبر واقعی و چاره جوی آن تثبیت کند. بدیهی است که برای کسب این موقعیت باید در عین حال به مسائل کل طبقه پاسخ گفت و اینکار را بطور روتین و روزمره و دائمی عملی کرد.

آنگاه از این موضع و از این موقعیت میتوان و باید به طیف وسیعی از مسائل عمومی سیاسی فراروی جامعه در کردستان از مبارزات اعتراضی توده‌ای گرفته تا مساله ملی، زنان، دهقانان، جنبش مسلحانه، حاکمیت انقلابی و غیره و غیره به نیرومندترین و واقعی ترین نحو جواب گفت.

بر مبنای این افق وسیع کارگری باید هر چه زودتر مهمترین مسائلی را که پیشروی یک چنین کار وسیع سازمانگرا و سیاسی است، بررسی کرد و بطور مشخص پاسخ گفت. اهم این مسائل باختصار عبارتند از:

الف - گسترش سازمان حزبی در میان

مذهب باید از دولت جدا شود!

سایه سیاه مذهب و اعتقاد به خرافات مذهبی، هنوز در آستانه قرن بیست و یکم بر همه جای جهان گسترده است. علت اینست که اکثریت عظیم مردم جهان امروز هم درست به اندازه انسان عصر حجر - و شاید بدتر از آنها - اسیر نیروهای قدر قدرت و مرموز بنظر میسرند. نیروهایی که هر اراده‌ای را درهم می‌شکنند و از بالای سر انسانها - مستقل از تقلا و تلاش انسانها - سرنوشت و هست و نیست آنها را رقم می‌زنند.

تحقق ابتدائی‌ترین و فروتنانه‌ترین آرزوهای بشری، همانقدر دور از دسترس، همانقدر خارج از اراده و همانقدر در دست قضا و قدر بنظر می‌آید که آرزوی زنده ماندن و سلامت زیستن برای انسان غارنشین عصرحجر!

اسارت در چنگال آنچه که قضا و قدر بنظر می‌آید، خاص آن توده‌های محرومی نیست که در عقب مانده‌ترین و فقیرترین بخشهای جهان زندگی میکنند. کارگر و زحمتکش شهرهای مدرن امروز هم، اسیر هزاران مصیبت و محرومیت است. محرومیتی که کارگر - این برده امروزی - تجربه میکند، به نسبت عظمت مواهبی که او بدست خودش خلق میکند، هزاران بار از محرومیتی که نصیب بردگان عهد عتیق بود بیشتر است. آرزوهایی که کارگر و زحمتکش جامعه مدرن امروز - علیرغم همه ترقیهای مادام‌العمرش - با خود به گور میبرد، بیشتر از همه آنچه‌ای است که میتوانست در مخیله اجدادش بکنجد.

اما انسان محروم امروز که به بردگی سرمایه واداشته شده است و نابرابریها را بچشم خود می‌بیند، کارگری که وسائل خوشبختی همونعانش را با کار خود خلق میکند اما خودش اسیر بدبختی و تنگدستی است، برخلاف اجدادش فقط راه پناه بردن به مذهب و خرافه پرستی را در مقابل خود ندارد. تکامل جامعه بشری، امروز راه را برای نجات انسانها - نه فقط از ستم طبیعت که از ستم و تبعیض طبقاتی هم، هموار کرده

رشد کند و با استقامت و پایداری تمام، دست آوردهای سیاسی و طبقاتی کارگران کردستان را که با انقلاب و به بهای مبارزه خونین بدست آورده‌اند، حفاظت نماید.

کومله در عین حال که دست آوردهای خود را در این زمینه با نهایت مراقبت حفظ میکند، اما نباید اسیر اشکال تاریخ گذشته خود شود. بلکه باید تاریخ آینده خود را براساس یک افق وسیع و همه جانبه کارگری شکل دهد. حفظ و گسترش این دست آوردها چه در مقابل دشمنان طبقاتی و چه در مقابل گرایشهای تسلیم طلبانه و عافیت طلبانه و چه پیروژه در مقابل پند و بستها و سازشکارهای بورژوازی کرد، بیشک یکی از وظایف کومله هست، اما مساله اساسی برای کومله این نیست که چگونه اشکال با ارزشی را که تاریخا به دست آمده حفظ میکند بلکه اینست که به تاریخ معاصر جامعه خود چه شکلی میدهد.

بازتاب این تحول

اقدامات و تحولات سیاسی و اجتماعی مهم را نمیتوان - و نباید - در خفا انجام داد. و چه بهتر. بگذار همه بدانند که حزب کمونیست در همه ایران - و در اینمورد مشخص در کردستان - دست اندر کار چه تحولی است، چه مقاصدی را تعقیب میکند و چه ارزیابی‌ای از خود به دست میدهد.

بگذار کارگر کرد در وسیعترین مقیاس بداند و دلگرم شود، متوقع شود، بخواهد، خود را صاحب حزب کمونیست بشمارد و برای تاثیر گذاری روی آن تشویق شود. به هر نسبتی که کارگر در این پروسه دخیل شود و سمپاتی و نیروی اجتماعی خود را در راه تقویت این تحول به کار گیرد، موفقیت سهل و سریع ما بهتر و کاملتر تضمین خواهد شد.

راست است آنچه امروز و بلاواسطه باید انجام گیرد اقدامات سیاسی و تشکیلاتی معینی است، اما این امر بزودی ایجاد اجتماعی بزرگی به خود خواهد گرفت. موقعیت سیاسی و اجتماعی سازمان کردستان حزب، که مختصرا به آن اشاره شد، و دست آوردهای تکنولوژی - ما این امکان را فراهم میکند که تحول و یا باصلاح تغییر ریل مورد بحث نتایج سیاسی - اجتماعی خود را با سرعت و اثربخشی هر چه بیشتر و در ابعاد هر چه وسیعتری آشکار نماید.

خرداد ماه ۶۸

کارگران و استنتاج مشخص از "سیاست سازماندهی ما" در کردستان. گرچه بحث های "سیاست سازماندهی ما" تا هم اکنون تاثيرات كاملا مشهودی بر روی میانی و روشهای فعالیت کومله در عرصه کارگری بجای گذاشته است، با اینهمه دقیقاً به دلیل همین وضعیت، هنوز ما در آستانه آن تحول واقعی و انقلابی هستیم که این نگرش منطقاً باید در کار ما ایجاد کند.

ب - سازمانهای توده‌ای کارگری. فراتر بردن این کار از چهارچوب تبلیغ و توضیح، و تبدیل آن به پروژه‌های کنکرت و زمان دار برای اجرا و هدایت این سیاست از طرف رهبری کومله.

ج - امکانات کار قانونی و علنی و سیاست ما در قبال آن. بررسی موازین و نیز روشهای عملی برای افزایش توان مبارزاتی و گسترش دامنه عمل سازمانهای توده‌ای کارگران و کارگران کمونیست و مبارز

د - سازماندهی اقشار اجتماعی معترض و دارای پتانسیل مبارزاتی مانند دانش آموزان و جوانان.

ه - ادامه کاری تبلیغات (رادیو، نشریات و ...) و ایجاد کیفیت جدید برای پاسخگویی به نیازهای فعالین و بطور کلی کارگران سوسیالیست و مبارز در کردستان.

و - استقلال هر چه بیشتر رهبری و فونکسیونهای سیاسی - تشکیلاتی اساسی کومله از فعل و انفعالات و نوساناتی که ممکن است برای بخش مسلح و علنی کومله بناگذیزد و از روی دلائل نظامی پیش آید، قرار دادن این رهبری در بالا و مافوق عرصه های جداگانه فعالیت، دادن آرایش و تقسیم کار جدید متناسب با این اهداف و دورنما.

ز - ...

این اقدامات باید ادامه کاری و تحکیم کار سازمان مسلح نظامی و فعالیت مسلحانه ما را نیز بررسی کند، آنرا در جای مناسب خود قرار دهد و به آن جواب گوید. بر این مبنا حزب ما باید همچون یک حزب مسلح، یا دقیقتر حزبی که دارای یک شاخه یا بازوی مسلح است، حزبی که در این عرصه مبارزه نیز با قدرت حضور دارد و توان این مبارزه را امروز در خدمت تحمیل توازن قوای مساعدتر و گسترش نفوذ جریان سوسیالیستی، و فردا در خدمت بسیج عمومی، آزاد سازی و قیام عمومی کارگران و مردم زحمتکش قرار میدهد، باقی بماند و

حلف شود و بعکس امروز به شاگردان یعنی به نسل آینده آموخته شود که همه انسانها را بدون توجه به ملت و نژاد و مذهب و جنسیت شان به یکسان دوست بدارند و محترم بشمارند.

جدا شدن مذهب از دولت از نظر ما کارگران یک گام مهم و اساسی در جهت آگاهی و بیداری طبقه‌مان است. جدائی مذهب از دولت رفع یکی از جدی‌ترین موانع همبستگی طبقاتی ماست. اما شعار جدائی مذهب از دولت فقط شعار ما نیست و نباید باشد. امروز دیگر بعد از چندین و چند سال خون جگر خوردن در زیر حاکمیت ضدبشری جمهوری اسلامی، تحقق این شعار باید به خواست وسیع‌ترین توده‌های مردم ایران تبدیل شده باشد...

زن ایرانی که در این سالها به رذیله‌ترین شیوه‌ها مورد تفریح و توهین قرار گرفته است و به حکم احکام ارتجاعی اسلام و ضرب و زور لشکریان چاقوکش خدا به موقعیت زن در عصر جاهلانه رانده شده است، اقلیت‌های مذهبی، از پیروان شعب دیگر اسلام گرفته تا کلمی و مسیحی و زرتشتی و بهائی، مردم بیگناهی که به صرف اعتقاد به مذاهبی دیگر اینچنین مورد کینه‌توزی و ستمگری و گاه قتل و غارت قداره‌بندان حکومت قرار گرفته‌اند، همه آن انسانهای شریفی که دلشان از سرنوشت تلخ کودک و نوجوان ایرانی بدرد آمده است، همه کسانی که از محروم شدن کودکان از همان دوران کودکی، از آهارتاید جنسی در مدارس، از لگدمال شدن شخصیت و حرمت دخترچه‌های معصوم و از لشکر امام زمان شدن نوجوانان در میدانهای جنگ به تنگ آمده‌اند، همه آن مردم اسان دوستی که دیگر نمیخواهند شاهد اجرای احکام سادیستی و جنایتکارانه قصاص اسلامی باشند، کسانی که نمیخواهند دیگر زنان را در چالهای سنگسار و گردنهای شکسته آدمیان را بر طنابهای آویزان از جراثقال‌ها و کشتار گروهی بهترین فرزندان مردم را تحت نام محاربین با خدا و مفسد فی‌الارض ببینند، هرکس که نمیخواهد پیش از این شاهد تجاوز مزدوران حکومت به حریم خصوصی‌ترین امور خصوصی مردم باشد، هرکس که طرفدار آزادی و دموکراسی و اقتدار مردم است، با ما برای بکری نشاندن شعار جدائی مذهب از دولت همصدا شود.

در اختیار گرفته‌اند و بر سرنوشت مردم زحمتکش و تولید کننده حکم میرانند و همه چیز را بپای مشیت خدائی ساختگی میگذارند. جنگ ما با آن اقلیت استثمارگری است که با قهر و جبر، با فریب و تحمیق توده‌های محروم و معترض را به انقیاد کشیده است. ما میدانیم که اتحاد استثمارشوندگان و پیروزیهای آنها در مبارزات متحدانه شان علیه استثمار و ستم و بی‌حقوقی، تنها راه رهایی قطعی است. ما میدانیم بدرجه‌ای که توده‌های استثمارشده به قدرت واقعی خود پی ببرند و علل واقعی فرودستی و تیره‌روزی خود را بشناسند، بدرجه‌ای که تاثیر قدرت خودشان را در بهبود وضعیتشان تجربه کنند، بهمان اندازه زمینه را برای بیرون آوردن خود از زیر تاثیرات افیون خرفست کننده مذهب آماده‌تر خواهند کرد. از اینرو ما اجازه نمیدهیم که تعصبات مذهبی و یا ضدمنه‌بی در امر متحد شدن و اتحاد مبارزاتی کارگران اخلال کند. شعار ما "کارگران جهان متحد شوید" است و اعتقاد راسخ داریم که موقعیت عینی کارگر در این نظام و نیاز هر روزهاش به مبارزه متحدانه دوش بدوش همزنجیرانش، حتی به مومن‌ترین کارگران مذهبی هم می‌فهماند که باید دست کارگر دیگر را - از هر فرقه‌ای که باشد - در دستش بگیرد و بفشارد. چرا که این تنها راه مستجاب کردن دعا‌هایی است که خدائی که میگویند در آسمان است هرگز گوشش به آنها بدهکار نبوده است.

امر ما متحد کردن کارگر از هر ملت و مذهب و رنگ است. ما خواستار از کار افتادن زرادخانه‌های دولتی تحمیق مذهبی و تفرقه‌افکنی مذهبی هستیم. ما می‌خواهیم که دولت از پشت دستگاه مذهب کنار برود. ما می‌خواهیم که دولتها مذهب را مطلقاً امر خصوصی افراد جامعه بدانند. ما می‌خواهیم که هیچ مذهبی، مذهب رسمی کشور نباشد. یعنی همه مذاهب در شرایطی مساوی قرار بگیرند و هیچ تبعیضی در هیچ کجا علیه پیروان مذاهب مختلف و یا آنها که اصلاً مذهبی ندارند اعمال نشود. ما می‌خواهیم که هیچ پولی از محل بودجه دولتی به موسسات و مستخدمان هیچ مذهبی پرداخت نشود. ما می‌گوئیم که باید تعلیمات دینی و آداب و رسوم مذهبی بکلی از همه سطوح آموزش و پرورش رسمی کشور

است. آن اکثریت استثمار شونده‌ای که خود را در چنگال نبروهائی مرموز و بظاهر شکست ناپذیر اسیر مییابد، به آسانی میتواند به علل و موجبات بدبختیهای پی ببرد و بفهمد که این نه دست تقدیر و سرنوشت، نه خواست خدا، که حکم قانونمند سرمایه است که او را به بدبختی و درماندگی و تیره‌روزی محکوم کرده است. مذهب در روزگار ما پاسخی خرافی به مسائلی که عقل آدمیان به حل آنها قد نمیدهد نیست بلکه افیونی است که توده‌های تحت ستم و استثمار را از تعقل، از پیمودن راهی که راه نجات آنهاست و از حل مسائلی که راه حلشان مدت‌ها پیش مکشوف شده است باز میدارد.

استثمارگران قدر این اکسیر ضد تعقل و ضد طغیان را میدانند. بنابراین در همه جای دنیا عده زیادی موجب بگری متبخر در بنا‌هایی مجلل و خیره کننده به کمک دریائی از پول و امکانات که در اختیارشان گذاشته میشود، مشغول وعظ و خطابه و مکتب داری و تدریس‌اند. دستگاه مذهب در بیشتر کشورها خدم و حشم و تاسیسات و امکانات و بودجه‌ای بیشتر از وزارتخانه‌ها دارد.

ما مخالف اشاعه خرافات مذهبی هستیم. ما طرفدار حقیقت و مخالف مذهب‌ایم. ما خواستار رهایی ستمکشان‌ایم و میدانیم آنها خود ناجیان خودشان هستند. ما خواستار خوشبختی انسانها در همین تنها فرصت زندگی‌شان هستیم. ما می‌خواهیم کارگران و زحمتکشان علت واقعی تیره‌روزی‌هایشان را بشناسند. ما می‌خواهیم آنها بجای متوسل به ورد و دعا و نماز به درگاه خدا، از علم و از همزنجیران خود کمک بخواهند. ما می‌خواهیم آنها بجای خوار و بی‌ارزش شمردن خود، بجای قناعت، بجای توکل و رضا، قوی باشند و به نیروی خود حق و حقوقشان را بکف آورند. ما می‌خواهیم آنها بجای گدائی بهشتی تقلبی از خدائی در آنسوی زمان و مکان، بهشت واقعی را با خلع ید از استثمارگران، بدست خودشان برای خودشان و فرزندانسان بر روی همین زمین بنا کنند.

با اینحال ما با خدای آسمانها چنگی نداریم. جنگ ما جنگی طبقاتی علیه خدایان روی زمین است که همه قدرت و ثروت را

شوراهای اسلامی و اعتراضات کارگری!

انداخته‌اید. هر کارگری که اعتراض کرد و هرکس که از کارگر حرف زد را دهنمال است که میزنید و میبندید و اخراج میکنید. همین شوراهای اسلامی را برای پیشگیری ایجاد کرده‌اید. امکان وجود به یک تشکیلات مستقل کارگری نمیدهید. تازه می‌بینید که اعتراض کارگری از در و دیوار میبارد و با شما و امثال شما برخورد "تند و ناپسند" میکند. آقایان کار از پیشگیری گذشته است باید فکر دیگری بحال خودتان بکنید.

نویسنده پس از اینکه نیت خیرش را از نوشتن مقاله برای کارفرما و دولت تشریح میکند یک خطابه چندش آور در شفاعت از کارگر نزد دولت و کارفرما ایراد میکند. "آخر کارگر عیالوار است"، "بیچاره کارگر که مخلص نظام و امام است"، "انصاف داشته باشید، رحم کنید، کارگر ضدانقلابی نیست، برادر نزنش!" این روحیه‌ای است که اینها میخواهند کارگر داشته باشد. نمیخواهند سرش را بالا بگیرد، به نیروی خودش اتکاء کند و اعتراض کند. در حالی که وحشت از اعتراض کارگری تمام وجودشان را گرفته است، رو به کارگر میکنند که "تو شلوغ نکن، تو فشار نیاگر بگذار ما برویم کار را با گدائی و پارتی بازی درست کنیم. این برادران انصاف دارند. اما اگر اعتراض کنید قوای انتظامی را میاورند، خواستهایتان را به ما بگوئید ما ترتیبش را میدهم."

اما در این میان چه چیزی گیر خود این جماعت دلال میاید. نویسنده مقاله اینجا کاملاً صراحت دارد. میگوید:

"همچنین لازم است مدیران و مسئولین به اعضای شوراهای اسلامی کار و سایر کسانی که بعنوان نمایندگان کارگران در یک واحد انتخاب میشوند، بهاء بیشتری داده و به حرف آنها توجه زیادتاری

قبیل پیش میاید عکس‌العمل‌ها چگونه باید باشد؟ چقدر در صدد پیشگیری از این برخوردها برآمده‌ایم؟!"

از همین اول موضع طرف معلوم است. اعتراض کارگری را حادثه‌ای جلوه میدهد که "گاهی" تعدادی از کارگران، معلوم نیست چرا، به آن دست میزنند. اولاً باید از وقوع این حادثه پیشگیری کرد و ثانیاً اگر با همه پیشگیری کار به برخورد کشید باید در مقابل آن عکس‌العمل سنجیده داشت! هیچ کارگری راجع به اعتراض و مبارزه خودش اینطوری حرف نمیزند. این کلمات عین احساس یک کارفرمای از اعتصاب ترسیده را بیان میکند.

اعتراض دسته جمعی تنها راه دفاع ما از همان معیشت بخور و نمیری است که جامعه شما به کارگر تحمیل کرده است. میخواهید اعتراض کارگری نباشد باید خودتان و نظامتان نباشید، باید سرمایه‌هایتان را تحویل کارگر و جامعه کارگری بدهید و بروید، باید دولت و دم دستگاه سرکوبتان را برچینید. اگر سرمایه "حادثه" است، اگر نظام مزدبگیری حادثه است، اگر رژیم اسلامی و سپاه پاسداران و ساواکتان حادثه است، آنوقت اعتراض کارگری را هم شاید بشود حادثه نامید. اعتراض دسته جمعی کارگری نه فقط تمام شدنی نیست بلکه جزء لاینفک زندگی کارگر در این جامعه و بخصوص در دوزخی است که خود شما برپا کرده‌اید. در مورد "پیشگیری" از اینگونه "حوادث کارگری" هم نویسنده دارد کم لطفی میکند و اجر دولت و نظام و امامی را که هر سطر دوبار قربانشان می‌رود ضایع میکند. اصلاً کل جمهوری اسلامی برای پیشگیری از اعتراض کارگری برپا شده. برای پیشگیری از پام تا شام خرافه تبلیغ میکنید، زندانها ساخته‌اید، جو ارباب در جامعه براه

حتماً شما هم مقاله "اعتراضات جمعی کارگری" در نشریه کار و کارگر شماره ۲۰۶ روز دوم اردیبهشت را خوانده‌اید. هرچند که چندین هفته از انتشار این مقاله میگذرد، اما این نوشته از آنجا که سندی گویا از ماهیت ضد کارگری شوراهای اسلامی بدست میدهد کهنه شدنی نیست و جا دارد رفقای ما از آن کمال استفاده را برای روشنگری در مورد این جریانات بکنند. ظاهراً شان نزول این مقاله وحشتی است که ماجرای کارخانه ارج در دل سردمداران رژیم انداخته و ارگان شوراهای اسلامی در نتیجه لازم دیده می‌تکان بدهد و چیزی بگوید. پشت هر جمله این مقاله چهره یک دلال و مواجب بگیر دولت دیده میشود. مقاله اینطور شروع میشود:

"گاه دیده میشود تعدادی کارگر نسبت به موضوعی بطور دسته جمعی اعتراض مینمایند. این اعتراض ممکن است بصورت‌های مختلف بروز نماید. ... و خدای ناکرده به برخوردهای تند و ناپسند نیز تبدیل شود"

و بعد جناب نویسنده ریشش را میچنابد، خودش را به حماقت میزند و حکیمانه میبیرسد:

"وقتی حوادث کارگری از این

کمیته ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران
را بخوانید و بدست
کارگران پیشرو برسانید

آزادی اعتصاب و آزادی تشکل

بنمایند. ... در برخی از کارخانجات مدیران علیرغم اینکه قانون شوراهای اسلامی کار تشکیل شوراها در واحد های ۳۵ نفر به بالا را مقرر داشته نمیگذارند شورا تشکیل شود...."

و اما این شوراهای اسلامی قرار است به چه درد مدیران و کارفرمایان بخورند؟ وقتی شورای اسلامی نتواند خود را بعنوان نماینده قانونی کارگران نه به کارگر و نه به کارفرما قالب کند آنگاه بقول نویسنده "کار و کارگر" کارگران "ترجیح میدهند و یا ناچار میشوند که مشکل را بطور جمعی با مدیریت در میان بگذارند. در این وضعیت زمینه سوء استفاده برای افراد جوساز نیز بهتر فراهم میشود و در این میان نیز ممکن است خدای ناکرده قسمتی یا تمام کار واحد نیز دچار وقفه شده و یا برخوردهای تندی صورت گیرد."

تمام خاصیت شوراهای اسلامی همین است. باید جلوی اعتراض دسته جمعی را بگیرند، کارگران را با وعده و ترساندن از قوه قهریه دولت ساکت کنند، جلوی فعالیت رهبران اعتراض کارگری را سد کنند، و در عوض خودشان یک صدم آنچه که کارگران با اعتراضشان خواسته اند را، تازه اگر بتوانند، با گدائی از دولت و کارفرما بگیرند. این طرح اینها برای پیشگیری از اعتراض دسته جمعی کارگری است. دست آخر جناب نویسندۀ دوباره رویش را به کارگران میکند از قول دولت و کارفرما اتمام حجت میکند:

"لازم است به کارگران عزیز نیز یادآور شویم که همانطور که خود میدانند ... همیشه در درون کارگران ممکن است افراد معدودی باشند که بدلائل مختلف با اسلام و انقلاب عناد و دشمنی داشته باشند ... و سعی کنند که از احساسات کارگران یا از مسائل و مشکلات آنان سوء استفاده کرده و کارگران را به برخوردهای تند و یا

توقف تولید بکشانند. آنها در شرایطی که مملکت ما بیش از هر چیز به سازندگی، تولید و کار بیشتر نیاز دارد تا بتواند استقلال خود را تداوم بخشد. همچنین افرادی که از هر فرصتی جهت کسب محبوبیت و منافع شخصی استفاده میکنند نیز در این مواقع ممکن است دنبال سوء استفاده باشند. ضمناً کارگران عزیز حتما توجه دارند که در بروز بسیاری از مشکلات اقتصادی واحدها مدیران کارخانجات مقصر نیستند و به مشکلات کلی نظام برمیگردند که این مشکلات ناشی از فشار استکبار جهانی در جهت بزالو درآوردن این امت شهید پرور است. بدینجهت وارد آوردن هرگونه فشار غیرمنطقی و غیرقانونی بر علیه مدیریت عاملی است در جهت تضعیف نظام"

راستش "کارگران عزیز" هرچه یادشان برود این خوشوقتی های شوراهای اسلامی برای سرمایه داران و مدیران یادشان نمیرود. حرف آخر اینها اینست. یا بطریق "قانونی"، یعنی از طریق شورای اسلامی و آنها مودبانه و در عین کار بیشتر و تولید بیشتر درخواستان را مطرح کنید، یا ضد نظام و مدافع استکبار جهانی هستید و هرچه بستران میاوریم حق تان است. دنبال کارگران مبارز و کمونیست که خوشنامند و محبوبند نروید. دسته جمعی اعتراض نکنید. تولید را نخوابانید، اعتصاب نکنید، حق تان را نخواهید.

انزوی شوراهای اسلامی که اشک سردمداران این جریان را درآورده است بهترین گواه سطح بالای آگاهی سیاسی و استواری مبارزاتی طبقه کارگر در ایران است. امید اینها اینست که در شرایطی که محرومیت و فشار اقتصادی پیداد میکند، در شرایطی که حتی کوچکترین مجرای قانونی برای شکل گرفتن اعتراض قانونی وجود ندارد، و بالاخره در شرایطی که جو سیاه اختناق بر کل جامعه سنگینی میکند، کارگر ایرانی به قبول این تشکلهای اجبر و دولتی

بعنوان ابزار پیشبرد مطالبات خود تن بدهد. اما علیرغم همه اینها، همانطور که صفحات خود نشریه کار و کارگر گواهی میدهد، کارگران پا روی همان قوانین بی ارزش اینها میگذارند، به تجمعات و مجامع عمومی خود متکی میشوند، اعتصاب و اعتراض میکنند و از رهبران محبوب و مبارز خود پیروی میکنند. کارگران در شوراهای اسلامی هیچ چیز جز دستگاهی برای منجر کردن، به سازش کشیدن و سرکوب کردن جنبش مستقل کارگری نمی بینند. این شوراها باید منحل شوند. تنها آن تشکلهای کارگری نماینده واقعی کارگران خواهند بود که توسط خود کارگران و بدون هیچ نوع دخالتی از جانب دولت و کارفرما و وزارت کار و ایادی رنگارنگ رژیم تشکیل و اداره شوند.

سلاح اصلی ما در ایندوره در برابر دولت و کارفرما و در برابر همین شوراهای اسلامی جنبش مجمع عمومی است. سخنان سردمداران این جریان را بخوانید تا ببینید که تجمع و مبارزه جمعی ما چه هراسی به دل اینها انداخته است. اینها در برابر کارگرانی که در مجمع عمومی تصمیم میگیرند و جمعی در برابرشان ظاهر میشوند خلع سلاح هستند. همه چیز را میتوانند غیرقانونی اعلام کنند. اما با اجتماع عمومی و تصمیم دسته جمعی کارگران کاری نمیتوانند بکنند. بویژه رفقای بانفوذ و رهبران عملی کارگری که روزنامه کار و کارگر اینطور از دستشان به شکوه آمده است باید آگاهانه مجامع عمومی کارگری را به ابزار اصلی مبارزه و به تنها شکل کارگری که از نظر کارگران به رسمیت شناخته میشود تبدیل کنند. برای بهبود اوضاعمان، برای گرفتن حق مان نیازی به دلال و پارتی نزد دولت نداریم. جنبش مجمع عمومی راه واقعی ما به جلوس است.

کمونیست

ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران آدرس مستقیم

B. M BOX 655
LONDON WC 1N 3XX
ENGLAND

ماهانه منتشر میشود
سردبیر: ناصر جاوید

پرتوان بادمجامع عمومی کارگران

اطلاعیه پایانی پلنوم پانزدهم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

ضمن تأیید طرحها، اسناد و نقشه عملیاتی که کمیته اجرائی برای بازسازی تشکیلات خارج کشور تهیه و به پلنوم عرضه کرده بود، بر ضرورت اجرای هر چه سریعتر این طرح تأکید نمود.

در فاصله جلسات پلنوم خبر مرگ خمینی انتشار یافت. کمیته مرکزی طی یک جلسه جانبی در این زمینه به بحث پرداخت و پس از اظهار نظر در مورد مبنای تحلیلی وضعیت سیاسی ایران پس از خمینی، ادامه و نتیجه گیری مشخص از این مباحث را به کمیته اجرائی و ارگانهای تبلیغی حزب سپرد. پلنوم با انتخاب یک کمیته اجرائی ۵ نفره بعنوان ارکان رهبری حزب در فاصله دو پلنوم، به کار خود پایان داد.

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

۱۶ خرداد ۱۳۶۸

جهت پیاده کردن سیاستهای حزب در این زمینه تأکید گردید. در همین رابطه پلنوم در پایان مبحث گزارش قرار داخلی تحت عنوان "قرار در مورد فعالیت کومله در شهرها" بتصویب رساند و کمیته اجرائی حزب و کمیته مرکزی کومله را موظف به پیگیری آن نمود.

قرار مهم دیگری که پلنوم تصویب کرد در مورد "تسهیل عضویت کارگران در حزب کمونیست ایران" بود. این قرار با بر شمردن ضروریات تسهیل امر عضویت کارگران در حزب، وظایف مشخصی را در زمینه تدوین و اعلام سیاست حزب در مورد عضویت کارگری، توضیح معانی عملی عضوگری کارگری و چگونگی پذیرش کارگران به عضویت در حزب، مکانیسم های دخالت و تاثیرگذاری کارگران بر سیاستهای حزب و... در دستور کمیتههای حزبی قرار میدهد. کمیته مرکزی همچنین با تصویب قراری

پانزدهمین پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران در نیمه اول خردادماه ۶۸ با شرکت اکثریت اعضا اصلی و کلیه اعضا علیالبدل این کمیته برگزار شد. پلنوم با سرود انترناسیونال و یک دقیقه سکوت برای گرامیداشت رفقای جانباخته و با تصویب آئین نامه کار خود وارد دستور شد. دستور جلسات پلنوم به این شرح بود:

- ۱ - گزارش کمیته اجرائی به پلنوم پانزدهم.
- ۲ - بررسی قراردادهای پیشنهادی.
- ۳ - انتخابات.

زیر عنوان گزارش کمیته اجرائی، توجه پلنوم اساساً به ارزیابی مسائل مربوط به سازماندهی حزبی و توده ای کارگران در کردستان معطوف شد و بر ضرورت انجام هرچه سریعتر اقدامات همه جانبه و موثری در

با کمیته و صدای حزب کمونیست ایران مکاتبه کنید.

درمکاتبه با ما به نکات زیر توجه داشته باشید:

- ۱) سازماندهی و برقراری رابطه تشکیلاتی حزب یا هواداران از طریق مکاتبه صورت نمیگیرد.
- ۲) گزارشهای خبری را بطور غیر مستقیم، یعنی با کمک دوستان و آشنایان خود در خارج کشور، برای ما ارسال دارید.
- ۳) در صورتیکه میخواهید سئوالات و نقطه نظرات سیاسی خود را در مورد مواضع و تبلیغات حزب و یا مسائل دیگر با ما در میان بگذارید و نامه شما حاوی گزارشهای خبری نیست، میتوانید نامه های خود را مستقیماً به آدرسهای اعلام شده پست کنید.
- ۴) درمکاتبه چه از طریق مستقیم و چه غیر مستقیم، این نکات را اکیداً رعایت کنید: از نوشتن اطلاعاتی که میتواند باعث شناسائی افراد و اماکن آنها از طرف پلیس شود، در نامه ها و روی پاکت خودداری کنید، خط خود را حتی المقدور تغییر دهید، نامه ها را از شهرهای کوچک و یا منطقه زندگی خود پست نکنید، نامه ها را حد اقل در دو نسخه و از محلهای مختلف پست کنید.

— آدرس آلمان — آدرس انگلستان —

BM. BOX 3123
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

POSTFACH 111547
6300 GIESSEN 11
W. GERMANY

صدای حزب کمونیست ایران

طول موج های : ۷۵ متر و ۶۵ متر و ۴۹ متر
ساعات پخش شنبه تا پنجشنبه : ۸/۵ بعدازظهر و ۶/۲۵ صبح
جمعه ها : ۸ صبح و ۸/۵ بعدازظهر
ساعات پخش بزبان ترکی :
یکشنبه و چهارشنبه ۱۰ شب ، دوشنبه و پنجشنبه ۸/۱۵ صبح

صدای انقلاب ایران

طول موج های ۴۹ ، ۶۵ ، ۷۵ متر و ۴۱ متر
ساعات پخش : بعدازظهر ۱۲/۳۰ تا ۱۳/۴۵ کردی
۱۳/۴۵ تا ۱۴/۱۵ فارسی
عصر ۱۷/۳۰ تا ۱۸/۴۵ کردی
۱۸/۴۵ تا ۱۹/۱۵ فارسی

ANDEESHEH
C/A 23233257
NAT. WEST. BANK
P O BOX 4QQ
19 SHAFTESBURY AVE.
LONDON W1A 4QQ
ENGLAND

در صورتیکه با فعالین حزب ارتباط ندارید، میتوانید کمکهای مالی خود را به حساب های بانکی زیر در خارج کشور واریز کرده و یک نسخه از رسید بانکی را به یکی از آدرسهای علیی حزب ارسال نمائید.

زنده باد سوسیالیسم!